



خبرنامه کانون وکلای دادگستری استان اصفهان

با آثاری از: عناوین مقالات:

- سرمایه اجتماعی کانون های وکلای دادگستری و پدیده گزینش
- آسیب رسانان
- نقص ساختاری کانون های وکلا در زمینه بازرسی
- تهی کردن محتوا و حفظ ظواهر!
- پایه های لرزان کانون های وکلا
- مطالبه حاکمیت قانون به جای استقلال کانون وکلای دادگستری
- آسیب شناسی کانون وکلا
- بی اعتمادی و انحصارطلبی بیماری مزمن کانون ها
- تأملی گذرا بر آنچه هست
- لزوم تحول در مدیریت کانون های وکلا
- نقد یک رأی در زمینه نقش انصاف در مسؤولیت مدنی
- سرگذشت سازمان ملل متحد (قسمت پایانی)
- بازداشت موقت در دادگاه کیفری استان
- نامه ها و نظرها
- دکت نهذ، نداند.
- شهاب تجری
- بهمن حیدری نژاد
- دکتر سید محمد علی دادخواه
- دکتر علی رادان جبلی
- دکتر لیلا رئیسی
- احسان زرخ
- رضا زرعی
- کیومرث سپهری
- دکتر محمد شریف
- دکتر غلامرضا طیرانیان
- پروفیسور ویلهلم گ، گرو
- اسماعیل گرگین اکبرآبادی
- سینا گلستانی
- اسماعیل مصباح
- محمد رضا محمدی جرقویه ای
- دکتر عباس میرشکاری
- دکتر محمدرضا نظری نژاد
- رضا نوروزی



- ۲ دکتر محمد شریف
سرمايه اجتماعي قانون هاي وكلاي دادگستري
و پديده گزينش
- ۲۱ دکتر غلامرضا طبرانیان
آسيب رسانان
- ۳۵ کیومرث سپهری
نقص ساختاری قانون های وکلا در زمینه بازرسی
- ۳۸ رضا زوی
تهی کردن محتوا و حفظ ظواهر!
- ۵۸ شهاب تجری
پایه های لرزان قانون های وکلا
- ۶۴ دکتر محمدرضا نظری نژاد - بهمن حیدری نژاد
مطالبه حاکمیت قانون به جای استقلال قانون وکلای دادگستری
- ۷۴ اسماعیل مصباح
آسيب شناسي قانون وکلا
- ۷۷ احسان زورخ
بی اعتمادی و انحصار طلبی، بیماری مزمن قانون ها
- ۷۹ رضانوروزی
تأملي گذرا بر آنچه هست
- ۸۱ دکتر لیلا ونیسی
لزوم تحول در مدیریت قانون های وکلا
- ۸۴ دکتر عباس میرشکاری
نقد یک رای در زمینه نقش انصاف در مسؤولیت مدنی
- ۸۸ پروفیسور ویلهلم گ. گرو (مترجم: سینا گلستانی)
سرگذشت سازمان ملل متحد (قسمت پایانی)
- ۹۷ اسماعیل کرکین اکبر آبادی
بازداشت موقت در دادگاه کیفری استان
- ۱۰۵ نامه ها و نظرها: دکتر سید محمد علی دادخواه - دکتر علی رادان جبلی -
دکتر نوذر یزدانی
- ۱۱۱ طنز: محمد رضا محمدی جرقویه ای

صاحب امتیاز: قانون وکلای دادگستری منطقه اصفهان
مدیر مسؤول: مصطفی انوری زاده
روش: خبری - آموزشی
ترتیب انتشار: ماهانه
امور اداری: سید مهدی خاتون آبادی
گرافیک و صفحه آرایی: وهاب یمانی - مانده حائریان
مجری چاپ: شرکت انتشارات فرزندگان زاینده رود
لیتوگرافی: سروش
سایر همکاران: مسیح الله میرزایی، شیرین شریف زاده،
بهاره اسماعیلیان، محبوبه فیاض،
مهدخت دانش، زهرا صادقی،
محمدرضا قاسمی و محمد نیک آبلای

نشانی: اصفهان، خیابان ۲۲ بهمن، مجتمع اداری امیرکبیر
کد پستی: ۸۱۵۸۷۱۴۱۳۹
تلفن: ۳۶۸۳۱۹۰ فکس: ۳۶۸۳۱۹۶

آراء نویسندگان، دیدگاه «مدرسه حقوق» نیست.

زیر نظر:

دکتر بهروز تقی خانی

b.taghikhani@yahoo.com

نقل مطالب «مدرسه حقوق» بلا مانع است. حتی بدون
ذکر مأخذ. فقط لطف کنید و اسم نویسنده را از قلم

نمندا از بد. ممنون

سرمایه اجتماعی کانون‌های وکلای دادگستری

و پدیده گزینش

دکتر محمد شریف ■

سرمایه اجتماعی، شاخص توسعه و رشد در اجتماعات بشری، به ویژه در جوامع ملی است. این گونه سرمایه فاقد نمود عینی و تجلی فیزیکی و مادی است. اساس آن بر اعتماد متقابل بین مردم و شکل گیری همبستگی در هنگامه بروز بحران‌های اجتماعی و تلاش در جهت کاستن از آلام همدیگر از طریق مشارکت غیررسمی همیارانه و داوطلبانه است. از آن جا که فرصت‌ها جهت بهره‌مندی از امکانات اجتماعی و به ثمر نشستن کار و تلاش برای بهتر زیستن، در دست دولت‌ها قرار دارد، به ناچار دولت‌ها نقش اصلی در شکل‌گیری سرمایه اجتماعی و ارتقاء آن و به همان میزان نقش اصلی در نابودی سرمایه اجتماعی را بر عهده دارند. نمود عینی امحاء سرمایه اجتماعی، توجه محض انسان‌ها در دستیابی به منافع شخصی به هر طریق و به هر بهایی به ویژه به بهای زیر پا نهادن ارزش‌های انسانی است. اشخاص سالخورده که قادر به مقایسه رفتارهای اجتماعی در بازه‌های زمانی اند، بر مبنای تجربیات شخصی می‌توانند امحاء سرمایه اجتماعی را درک کنند. اگر در تجربیات روزمره با واگویی‌های اشخاص سالخورده مواجه شده باشید که با حیرت از رفتارهای نکوهیده و زوال ارزش‌های اخلاقی در روابط مردم با هم و انحطاط و سقوط ارزش‌های اجتماعی شکوه می‌کنند، می‌توان به زوال سرمایه اجتماعی اندیشید.

یکی از مشخصه‌های تقسیم عادلانه فرصت‌های اجتماعی جهت رشد، فقدان تبعیض در تصدی مشاغل دولتی و تخصیص این فرصت‌های شغلی بر اساس شایستگی‌ها و مهارت‌های فردی است. مدیریت منابع انسانی در گزینش نیروی انسانی برای تصدی مناسب دولتی در کنار: آزمون هوش و استعداد، برهم آوایی شغل با تحصیلات دانشگاهی، شخصیت متقاضیان کار جهت مانوس ماندن با درآمدهای معین، به ویژه بر صفت امانت‌داری جهت تصدی مناصب مزبور که عموماً با اعمال اقتدار عمومی همسویی دارد و به هنجارهای دیگری از قبیل پرهیز از سوءاستفاده از قدرت عمومی تمرکز می‌کند. پرداختن مدیریت منابع انسانی در این مشاغل به اوصافی که نه ذاتی متقاضی اشتغال، بلکه مبتنی بر موقعیت موقتی او است، متقاضی را به مستور نمودن شخصیت واقعی خود در ورای اوصافی فریب‌آمیز سوق خواهد داد. اولویت‌های مندرج در تبصره ۲ ماده ۲ قانون تسری قانون گزینش معلمان و کارکنان آموزش و پرورش به کارکنان سایر وزارتخانه‌ها مصوب ۱۳۷۵/۲/۹ (من بعد، قانون تسری) و قرار دادن اوصافی مانند شرکت در نماز جمعه و جماعات، پیشینه فعالیت در نهادهای انقلاب و یا پوشش چادر برای خواهران، مصداق روشن چنین وضعیتی است. چه بسا بسیاری از ما شاهد وضعیتی بوده‌ایم که یا دیگران به ما مراجعه نموده

و اظهار داشته اند که خود یا فرزندان شان متقاضی اشتغال در یک دستگاه دولتی شده اند و ممکن است مأمورین گزینش جهت تحقیق در مورد پوشش آن ها به سراغ ما بیایند و خاطر نشان نموده اند که چه پاسخی به پرسش های آنان بدهیم و یا خود به همین ترتیب به سراغ دیگران رفته ایم. میدان رقابت در این اوضاع و احوال نه بر میزان شایستگی و صلاحیت علمی و امانت داری در اعمال قدرت عمومی، بلکه بر صحنه سازی و استتار در پوشش دروغین شکل می گیرد و بازتاب اجتماعی اشاعه این اقدامات، رخت پرستن احساس خوشایند نسبت به امنیت شغلی و اعتماد عمومی از جامعه است که همان به یغما رفتن سرمایه اجتماعی است.

مسند قضاوت، منصب عالی اعمال قدرت عمومی است. توجه به ضرب المثل مشهور عربی «نعمتان مجهولتان - الصّحة و الامان»، می تواند اهمیت قوه قضائیه را در جوامع بشری بارز سازد. تندرستی و امنیت دو بال همای سعادت است و برقراری امنیت در گرو شکل گیری قوه قضائیه شایسته و استقرار قضات کاردان و امین بر جایگاه قضاوت است. اگر روزی هریک از ما گذارمان به دادسراهای ویژه رسیدگی به اتهامات مطبوعاتی و یا کارکنان دولت در تهران بیفتد، با بازپرس هایی مواجه می شویم که عهده دار بازپرسی از مدیران مسؤول مطبوعات، نمایندگان پارلمان، مدیران عالی رتبه دولتی و سایر اشخاص از این قبیل اند. سن برخی از این مقامات قضایی گویا به چهل سال قد نمی دهد و ما می دانیم که بر اساس قوانین و مقررات راجع به نقل و انتقال دوره ای قضات و ضرورت اشتغال به مناصب قضایی به ترتیب در بخش ها، شهرها، شهرستان ها، مراکز استان و درجه بندی این مناطق از حیث حداقل مدت خدمت، بازپرسی که در مرکز سیاسی کشور عهده دار محاکمه چنین متهمانی است، حداقل باید در چه مرحله ای از دوره ی اشتغال خود قرار داشته باشد و به این لحاظ حداقل در چه رده سنی قرار گیرد^۱. روشن است که ملاحظه بازپرس هایی با این رده سنی ما را با چه پرسشی مواجه می سازد و چه پاسخ جانکاهی خواهد داشت، و به خاطر داریم که در دوره ریاست اسبق قوه قضائیه یک باره این شایعه پخش شد که اساساً فارغ التحصیلان دانشکده های حقوق دانشگاه های تهران، شهید بهشتی و علامه طباطبایی از اشتغال در مناصب قضایی محروم اند. همچنین آموزه های پیش کسوتان و کالت به ما یاد می دهد که استقبال از حضور وکیل در دادگاه و دادسراها تابعی از متغیر میزان دانش حقوقی مقامات قضایی شاغل در شعب دادگاه ها، یا بازپرسی و دادیاری است. مقام قضایی که بر ظرایف حقوق احاطه دارد با اعتماد به نفس، مقدم وکیل را به عنوان یاور خود گرامی می دارد و بالعکس. ملاحظه آگهی های قوه قضائیه راجع به استخدام قضات و مشاهده ی شرایطی که در این آگهی ها درج شده، معیارهای گزینش را مشهود می نماید.

وکالت و پدیده گزینش

وکالت به عنوان یک شغل آزاد، برقرار کننده رابطه استخدامی نیست و وکالت دعاوی بر دانش و درایت شخص حقیقی وکیل دادگستری استوار است، بنابراین حرفه وکالت نباید معرض ناهنجاری های فوق الذکر باشد و در نتیجه سرمایه اجتماعی در این حرفه نباید دستخوش چپاول شده باشد. قانون تسری، در مواد آغازین به تفصیل دایره شمول خود را مقرر نموده و از این حیث مشروح و مفصل است. در این قانون علاوه بر وزارتخانه ها، مؤسسات و سازمان های

۱- ذیل اصل ۱۶۴ قانون اساسی، نقل و انتقال دوره ای قضات را به قانون احاله داده است. ماده ۵ قانون نقل و انتقال دوره ای قضات مصوب ۱۳۷۵/۱/۲۸ رسیدگی به تقاضای نقل و انتقال قضات به ضوابطی محول نموده که به پیشنهاد وزیر دادگستری به تصویب رئیس قوه قضائیه می رسد. این ضوابط در تاریخ ۱۳۷۶/۲/۱۷ به ترتیب فوق تصویب شده است. در بند «ه» ماده ۱ این ضوابط، خدمت موظف ۱۵ سال خدمت مقرر قانونی در واحدهای قضایی درجه ۱، ۲، ۳، ۴ موضوع تبصره ۱ ماده ۲ قانون بدون احتساب ایام مرخصی بدون حقوق، مأموریت و غیبت، تعریف شده است، و در تبصره ۱ ماده ۲ مقرر گردیده که انتقال به حوزه قضایی تهران مستلزم داشتن حداقل ۱۵ سال خدمت در محل استقرار واحدهای قضایی با درجات سه گانه فوق الذکر و منوط به وجود بست قضایی است.

دولتی، شرکت های دولتی عهده دار امور تصدی، نهادهای مستلزم ذکر نام، مؤسسات و شرکت هایی که ولو قسمتی از بودجه آن ها از بودجه عمومی تأمین می شود، شهرداری ها، نهادهای انقلاب اسلامی، به ذکر نام برخی از دستگاه ها از قبیل نهادهای عمومی غیردولتی مثل هلال احمر و یا دستگاه های دارای ماهیت حقوقی تفسیربردار از قبیل سازمان صنایع ملی ایران نیز پرداخته شده و از این حیث چارچوب قانونی روشنی دارد. همچنین، در ماده ۴۸ آیین نامه اجرایی این قانون با انشاء امرانه مقرر گردیده که مؤسسات خارج از شمول قانون تسری و بالمآل خارج از صلاحیت هیأت ها و هسته های گزینش موضوع این قانون، بدون اخذ مجوز رسمی از هیأت عالی گزینش حق ندارند از نام «هیأت گزینش» یا «هسته گزینش» استفاده نمایند. به این ترتیب، از آن جا که این گونه گزینش با «استخدام» ملازمه دارد، ماده ۲۲ آیین نامه مقرر نموده که دستگاه های مشمول قانون تسری پس از اخذ مجوز استخدامی در اجرای ماده ۱۶ قانون، مراتب را جهت طی مراحل گزینش به هیأت اعلام می دارند. شغل و کالت دادگستری ماهیتا از شمول قانون مزبور خروج دارد و مشمول ممنوعیت موضوع ماده ۴۸ آیین نامه اجرایی است و از آن جا که اخذ پروانه و کالت از نهاد صنفی و کلا صورت می پذیرد، و کلا پس از اخذ پروانه کارآموزی و کالت (و نه حتی پروانه و کالت) مشمول ممنوعیت مندرج در اصل ۱۴۱ قانون اساسی و بالمآل قانون ممنوعیت تصدی بیش از یک شغل مصوب ۱۳۷۳/۱۰/۱۱ مجلس شورای اسلامی شمرده می شوند. بنابراین در وهله نخست ما با این پرسش مواجه می شویم که چه نهادی و با چه اهدافی داوطلبان اخذ پروانه و کالت را در معرض گزینش قرار می دهند؟

در عین حال به نظر می رسد که ممنوعیت موضوع ماده ۴۸ آیین نامه اجرایی راجع به اخذ مجوز از هیأت عالی گزینش جهت استفاده از عنوان «هیأت گزینش» یا «هسته گزینش» در مورد کانون های و کلا مصداق ندارد، زیرا اساساً این نوع مجوز در وضعیت برقراری رابطه استخدامی موضوعیت دارد. با این حال، چون امر قانونی مندرج در ماده مزبور فارغ از نیت و داعی دستگاهی است که به راه اندازی هیأت یا هسته گزینش روی آورده، به این لحاظ این پرسش مطرح است که آیا این امر قانونی در مورد هسته های گزینش کانون های و کلا رعایت شده و این مجوز اخذ شده است؟ کانون های و کلا از حیث راه اندازی نهادی که به امر گزینش داوطلبان اخذ پروانه اشتغال دارد با پرسش اساسی تری مواجه اند این که:

موجب قانونی راه اندازی هسته های گزینش در کانون های و کلا چیست؟

پاسخ گویی به این پرسش ضروری است زیرا این هسته ها از اشتغال گروهی از فارغ التحصیلان حقوق به شغل دلخواه خود ممانعت به عمل می آورد و این وضعیت با تردیدهای حقوقی متعددی برخورد می کند. یک وکیل مانند یک فیزیكدان با پدیده های مادی سر و کار ندارد تا جهت کشف روابط علی پدیده ها از رابطه علت و معلولی سود برد. هر پرونده قضایی دنیایی منحصر به فرد است زیرا تجلیات زندگی هر انسان و تمایلات و انگیزه های او منحصر به فرد است، و وکیل از آن جا که باید محرم اسرار موکل باشد، باید بتواند با وقوف بر اسراری که چه بسا موکل نه نزد دستگاه قضایی و نه حتی نزدیک ترین بستگان خود برملا نمی کند، امر دفاع را پیش برد (بنگرید به: ژاک هاملن، ص ۱۱۲) و در عین محدود بودن در چارچوب قوانین برای موکل امید و آرامش نیز به وجود آورد. بر این اساس حق انتخاب برای موکل از این حیث اهمیت تعیین کننده ای دارد، محدود کردن حق جامعه به انتخاب و کلاپی که حائز شرایط مندرج در قانون تسری و آیین نامه اجرایی آن بوده اند و یا این که برای اشتغال به و کالت ناچار به تظاهر به داشتن آن شرایط شده باشند و یا برای حصول هدف ناگزیر به توسل به روش هایی شوند که نه با سرشت وکیل دمساز است و نه با اوصاف شغل و کالت، اولین کژراهه در گام نهادن به راهی است که عدالت چراغ دائمی آن است.

از دوره وزارت مرحوم حسن پیرنیا (مشیرالدوله) و تشکیل کمیسیون تنقیح قوانین (در سال ۱۲۸۷ شمسی) که این کمیسیون علاوه بر تهیه دستورالعمل‌های اداره مدعی عمومی و ترجمه قوانین خارجی، عهده دار بیان اوصاف رؤسا و اعضای محاکم و مأمورین دادگستری نیز بود و مصوبات آن می‌بایست به تصویب مقام وزارت می‌رسید (بنگرید به: عباس مبارکیان، ص ۳۱۲)، تا شوال ۱۳۳۲ که وزیر وقت عدلیه مرحوم فروغی در یک مقررۀ شش ماده‌ای متقاضیان اشتغال به وکالت را ملزم کرد که در محضر کمیسیون عدلیه مورد آزمون علمی قرار گیرند و تا تصویب قانون اصول تشکیلات عدلیه (شهریور ۱۲۹۰ شمسی - کمیسیون عدلیه مجلس شورای ملی) که در مواد ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۰ شرایط اشتغال به وکالت و خصوصیات و کلا را تدوین و نظام نامۀ امتحان گرفتن از وکلا را اعلام نمود (بنگرید به: تحولات بیست و پنج سالۀ وکالت دادگستری، ص ۷۲)، همواره در کنار امتحان علمی که توسط کمیسیون عدلیه برگزار می‌شد، امانت داری و مراتب شرافت متقاضیان نیز در معرض تحقیق قرار می‌گرفت. از همان آغاز و کلا تماشاچی منفعل مقررات راجع به حرفه خود نبوده‌اند و همواره با اعتراض به نارسایی‌های این مقررات، نقش‌سازنده و مؤثری در توسعه تکاملی این مقررات بر عهده گرفته‌اند. از حیث ذکر مصادیق، اعتراض به تصویب مصوبات کمیسیون تنقیح قوانین توسط وزیر دادگستری (به عنوان عضو قوه مجریه) از حیث دخالت قوه مجریه در قوه مقننه، اعتراض به تصویب قانون اصول تشکیلات عدلیه توسط کمیسیون عدلیه (و نه قوه مقننه) در زمرۀ اولین حضور و کلا در توسعه تکاملی مقررات راجع به حرفه وکالت شمرده می‌شود. اعتراض مستمر و کلا به نقش تعیین‌کننده وزیر دادگستری در ابلاغ تصدی وکالت (که می‌توانست حتی علی‌رغم رأی کمیسیون به توانایی علمی یک متقاضی وکالت از اعطاء تصدی وکالت به هر کس خودداری کند) و پافشاری آنان و این که وکالت را یک شغل آزاد توصیف می‌کردند و وکلا را صرفاً موظف به تبعیت از موازین شغلی خود برشمرده و دخالت مقامات حکومتی را در محروم نمودن متقاضیان وکالت از اشتغال به یک حرفه آزاد تاب نمی‌آوردند، نهایتاً به تنظیم نظام نامۀ جدیدی در سال ۱۲۹۶ شمسی در خصوص موازین راجع به اشتغال به حرفه وکالت و شرایط ورود من جمله چگونگی امتحان در دوره وزارت مرحوم ممتازالدوله انجامید. همچنین از همان آغاز نقطه ضعف اساسی پابندان به استقلال حرفه وکالت از قوای حکومتی، وجود اشخاص فاقد دانش حقوق و در عین حال فاقد شرافت شغلی در میان وکلا بود. آنان نیز نظارت وزارت دادگستری را مانعی در راه مقاصد سوء خود برمی‌شمردند. وجود این عناصر نه تنها نظارت وزیر دادگستری را توجیه می‌کرد، بلکه بدنامی و سوء شهرت حرفه وکالت را نیز به دنبال داشت. معضلی که هیچ‌گاه دامان کانون‌های وکلا را رها نکرده و کماکان پابرجاست.

در سال‌های مقارن انقراض سلسله قاجاریه و انتقال قدرت به سلسله پهلوی که در ادامه به انحلال تشکیلات عدلیه و به تبع آن انحلال مجامع رسمی وکلا انجامید، نابسامانی ناشی از حضور اشخاص فاقد سجایای اخلاقی و شرافتی در بین وکلا استمرار داشت. در ادامه، مرحوم داور عهده‌دار رسیدگی به قانون تشکیلات عدلیه گردید که تلاش‌های او به لازم الاجرا شدن قانون مزبور انجامید. در این قانون شرایط وکالت رسمی نیز تدوین گردید که در آن داشتن تصدیق‌نامه (لیسانس) از مدرسۀ حقوق ایران یا مدارس خارجه (در کنار شرط سنی و تابعیت) ذکر گردید و ضمن آن اشخاص بدنام و اشخاص دارای سابقه محکومیت به جرایم عمومی، ورشکستگان به تقصیر و اشخاصی که از خدمات دولتی منفصل شده‌اند و همچنین مجبورین، از اشتغال به وکالت محروم شدند که این اوصاف را می‌توان معیارهای گزینش برشمرد.

تا تصویب لایحه قانونی استقلال کانون و کلا در اسفند ۱۳۳۱ که توسط دکتر محمد مصدق و به موجب اختیارات خاصی که قوه مقننه به ایشان به عنوان نخست وزیر وقت داده بود، تصویب شد و در آن ۱۳۳۳ مورد تصویب مجدد مجلسین قرار گرفت، تحولات دیگری نیز رخ داد. در این میان قانون مصوب ۲۰ شهریور ۱۳۱۴ قابل ذکر است که در ۵۵ ماده راجع به وکلای دادگستری به تصویب رسید و به موجب آن ضمن این که وکلای دادگستری به پنج درجه تقسیم شدند، شرایط ورود به این حرفه و محرومین از اشتغال به آن نیز برشمرده شدند. کم تر از یک سال و نیم بعد (۱۳۱۵/۱۱/۲۵) قانون جدیدی تصویب شد. در این قانون ترتیبات تعقیب و مجازات انتظامی و کلا مدون شد که هدف از آن پالایش این حرفه از عناصر فاقد معیارهای گزینش بود.

وجه مشترک این قوانین عدم استقلال حرفه و کالت و سیطره حکومت بر آن بود. تا قبل از تصویب لایحه استقلال کانون و کلا، رئیس دفتر کل بازرسی و تشکیلات عدلیه در جلسات هیأت مدیره حضور می یافت و عملاً امور کانون زیر نظر او انجام می شد. جامعه روشنفکری ایران در این ایام شاهد اکثریت وکلای پاکدامن و آزاداندیش در شاغلین به این حرفه بود که به اقتضای شغل خود در برابر بی عدالتی ایستادگی می کردند. در دوره زمانی ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۵ اعتراض وکلا به طرز انتخاب هیأت مدیره که عملاً توسط وزیر عدلیه انجام می شد، اوج گرفت. این اعتراضات از طریق سخنرانی در هر مجلسی و یا تشکیل مجالس متعدد به این منظور پی گرفته می شد (بنگرید به: مجله عماد، شماره ۴)، با این حال، سیطره وزیر بر انتخاب هیأت مدیره تا تصویب لایحه قانونی استقلال کانون و کلا ادامه یافت. در اسفند ۱۳۱۶ نخست وزیر وقت مرحوم متین دفتری در سخنرانی خود ضمن افتتاح کانون و کلا جدید اعلام نمود که هر چند انتخاب اعضای هیأت مدیره در صلاحیت وزارت عدلیه قرار دارد لیکن جهت رعایت بی طرفی انتخاب اعضای هیأت از طریق استقراع انجام خواهد شد.

به هرحال در هیچ یک از قوانین و مقررات یاد شده، رویکرد مشابه تبصره ۲ ماده ۲ قانون تسری یعنی پوشش چادر برای خواهران، شرکت در نماز جمعه و جماعات و سابقه فعالیت در نهادهای انقلاب (با توجه به تمایلات حکومت در آن دوره که به ویژه از حیث پوشش اوصاف متضادی داشته است) شرط اولویت شمرده نشده است.

در محاکمات چهره های سیاسی در دوره پهلوی ها وکلای مدافع نقش ارزنده ای در دفاع از متهمین سیاسی برعهده داشتند و بعضاً هزینه های پذیرش و کالت در دادگاه های نظامی را در این پرونده ها تحمل نمودند. در سال های آخر حکومت پهلوی دوم نیز وکلا ولو به تعداد اندک عهده دار دفاع از متهمان سیاسی می شدند. در جریان اوج گیری

۲- در جریان محاکمه اعضای نهضت آزادی در زمستان ۱۳۴۲ وکلای متهمین علی رغم این که به لحاظ برگزاری محاکمه در دادگاه نظامی همگی از امره و افسران ارشد بودند، لیکن بر مبنای شرافت حرفه ای و بر اساس سوگندی که یاد نموده بودند، به بهترین شکل ممکن امر دفاع را انجام دادند. مطالعه دفاعیات این وکلای می تواند سرمشق ارزنده ای برای ما باشد. شجاعت آنان در عین پایبندی شان به موازین حرفه ای و حرمت دادگاهی که آن را نه تنها فاقد صلاحیت ذاتی برمی شمردند، بلکه به لحاظ سیاسی بودن اتهامات و به لحاظ غیرعقلی بودن و عدم حضور هیأت منصفه متضمن نقض اصل ۲۹ متمم قانون اساسی می دانستند، ستودنی است. سرهنگ دکتر اسماعیل علمیه که از افسران شجاع ارتش به شمار می رفت و بازریس متهمین توطئه ۹ اسفند ۱۳۳۱ بود و در این پرونده برای حسین علاء وزیر وقت دربار احضار به صادر کرده بود، در جلسه ۶ و دادگاه تجدیدنظر (۲۶/۲۴ اسفند ۱۳۴۲) پس از دفاع مشروح درباره ایراد عدم صلاحیت ذاتی دادگاه در خصوص تبیین نقض رسیدگی، به تعریف جرم سیاسی می پردازد و ضمن استناد به کیفرخواست دادستان که رکن مادی جرایم انتسابی را منطبق با ماده ۱ قانون مقدمین علیه امنیت کشور دانسته بود، اظهار داشت: «چنین جرایمی سیاسی است و باید برابر با اصل ۲۹ متمم قانون اساسی، دادرسی با حضور هیأت منصفه انجام گیرد.» دادستان به عدم تعریف جرم سیاسی استناد می کند و سرهنگ علمیه در پاسخ می گوید: «اگر وکیل متهم ادعا کرد بزه مندرج در ماده ۱ قانون مقدمین... سیاسی است و باید با حضور هیأت منصفه رسیدگی شود، دادگاه به صرف این که جرایم سیاسی در قانون تعریف نشده اند نمی تواند این تقاضا را رد کند یا به اجمال برگزار نماید، بلکه باید موجب ها را با ذکر دلایل قبول یا رد کند. چنانچه تعریف هیچ یک از جرایم قتل و یا سرقت یا امثال آن در قانون ذکر نشده است.» در این پرونده این وکلا: (۱) سرتیپ احمد بهار مست (۲) سرتیپ علی اصغر مسعودی (۳) سرهنگ غلام رضا تجاتی (۴) سرهنگ عزیزالله امیررحیمی (۵) سرهنگ دکتر اسماعیل علمیه (۶) سرهنگ محسن یگانه (۷) سرهنگ محمود خلعتبری (۸) سرهنگ علی اکبر غفاری (۹) سرهنگ دکتر بهره ور (۱۰) سرهنگ محمد اعتماد

امر دفاع از:

(۱) مهندس مهدی بازرگان (۲) دکتر بدایله سحابی (۳) آیت الله سید محمود طالقانی (۴) مهندس عزت الله سجایی (۵) دکتر عباس شیبانی (۶) احمد علی بابایی (۷) ابوالفضل حکیمی (۸) مهدی جمفری (۹) پرویز عدالت منش
 را به عهده داشتند. (جهت ملاحظه مطروح دفاعیات و متن آراء بنگرید به: سمت سال خدمت و مقاومت، خاطرات مهندس مهدی بازرگان در گفتگو با سرهنگ غلام رضا تجاتی، ص ص ۵۵۸-۴۰۸)

انقلاب فعالیت این و کلا نیز اوج گرفت و کانون و کلاهی دادگستری مرکز نقش تعیین کننده ای در اقصاء وضعیت حاکم بر محاکمات سیاسی ایفا نمود. فعالیت کانون و کلا همچنین در آزادی محکومین سیاسی چشم گیر بود. جلسات اعضاء شاخص هیأت مدیره کانون و کلاهی مرکز در کاخ مرکزی دادگستری و ارائه گزارش به خانواده های محکومین سیاسی در مورد آخرین وضعیت پرونده های این محکومین، نقش بارز و کلاهی دادگستری را در پاسداری از حقوق فردی و آزادی های عمومی و حق های بنیادین بشری به نمایش می نهاد. بازتاب مطبوعاتی این جلسات و گزارش های و کلاهی فعال در این پرونده ها منبع موثقی برای نهادهای غیردولتی حقوق بشری از قبیل عفو بین الملل جهت آگاهی بر وضعیت محاکمات سیاسی به شمار می آمد. این اقدامات ارزنده شاهدهی بر این مدعا بود که تلاش حکومت جهت مقابله با استقلال کانون و کلا نه به دلیل حضور گروه اندکی از و کلا که عاری از سجایای اخلاقی و فاقد شرافت شغلی بودند، بلکه به دلیل مقابله با آن گروه از و کلاهی بود که به اقتضاء پاسداری از حق دفاع به عنوان حق بنیادین بشری عمل می کردند.

۲- بعد از جمهوری اسلامی

مدت زمان اندکی پس از استقرار جمهوری اسلامی، در ۱۳۵۹/۳/۳۱، شورای انقلاب لایحه قانونی را جهت تصفیه و پاک سازی در کانون های و کلاهی دادگستری تصویب نمود. در تاریخ ۶۲/۳/۲۸ دادگاه انقلاب اسلامی ضمن رأی شماره ۹۴، پروانه ۵۷ نفر از و کلاهی دادگستری را لغو نمود. (بنگرید به: روزنامه کیهان ۶۲/۳/۳۰) پس از آن فهرستی مشتمل بر ۳۲ نفر (به تاریخ ۶۲/۶/۸) و پس از آن ۵۲ نفر (به تاریخ ۶۲/۹/۲۲) از حرفه ی و کالت منعزل شدند (بنگرید به: دکتر محمود کاشانی، ص ۵). سپس شورای عالی قضایی در تاریخ ۶۲/۲/۱۷ در جلسه ای که با حضور عده ای از و کلاهی دادگستری؟! تشکیل داده بود، علی رغم تکالیف قانونی مندرج در ماده ۲۶ لایحه قانونی استقلال کانون و کلا راجع به برگزاری انتخابات هیأت مدیره و بدون این که این قانون در معرض نسخ، ورود، تخصیص و... قرار گرفته باشد، تصمیم به نصب سرپرست برای کانون و کلا گرفت (بنگرید به: دکتر فرهاد پروین، ص ۱۱). در این دوره زمانی اساساً کانون های و کلا از پذیرفتن عضو جدید منع شده بودند و دلایل راجع به لغو پروانه های و کالت و کلاهی که مشمول تصفیه می شدند در قالب الفاظ کلی و فاقد چارچوب منطقی بیان می شد. در ۱۶ شهریور ۱۳۷۰ اطلاعیه ای از طرف قوه قضائیه در مورد انتخابات اعضاء هیأت مدیره و ریاست کانون و کلا منتشر شد که متعاقب آن فعالیت گسترده ای جهت حضور و مشارکت در انتخابات توسط و کلا صورت گرفت. هیاهوی و کلاهی دادگستری یک باره اوج گرفت، و و کلاهی دادگستری که نصب سرپرست موقت را بدون اعتراض جمعی تاب آورده بودند، یک باره به تب و تاب انتخابات افتادند. به ناگاه قوه مقننه در اقدامی عاجل طرحی دو فوریتی را در جلسه مورخ ۱۶ مهر ۱۳۷۰ به تصویب رسانید و دقیقاً یک روز قبل از موعد برگزاری انتخابات کانون و در اوج فعالیت های تبلیغاتی، برگزاری انتخابات را منتفی نمود. تمامی هیاهوها نیز یک باره فروکش کرد و روزمرگی توأم با رضایت اعاده شد. توقف کامل صدور پروانه کارآموزی که تأثیر روشنی در بازار کار داشت، حدود یک دهه به طول انجامید و مسأله گزینش و معیارهای آن نیز به محاق تعطیل افتاد. در سال ۱۳۶۶ کانون های و کلا موظف به پذیرش عضو جدید شدند. با صدور پروانه های کارآموزی مسأله احراز صلاحیت متقاضیان ورود به حرفه و کالت مطرح شد و در این دوره پدیده ای تحت عنوان «توثیق» معمول گردید. به این معنی که اشخاص وفادار به نظام به عنوان اشخاص موثق بر اساس رأی و نظر شخصی خود متقاضیان را نزد مدیر منصوب کانون توثیق می کردند. ملاک و معیار جهت توثیق نیز وفاداری متقاضی به نظام سیاسی بود. به این ترتیب اگر متقاضیان موفق به یافتن اشخاص موثق جهت توثیق خود نمی شدند و یا حاضر به تمکین در برابر این ناپهنجاری نبودند و یا اساساً به لحاظ سابقه فعالیت یا حمایت از

تشکل های مخالف نظام قابل توثیق نبودند و یا به هر دلیلی مدیر منصوب آنان را مطلوب ارزیابی نمی کرد، مردود می شدند و مرجع خیل عظیم این متقاضیان مردود جهت اعتراض به محرومیت از اشتغال به وکالت نیز همان مدیر منصوب بود. هرآینه آنان به وی رجوع می کردند و پیگیر موجبات محرومیت خود می شدند با این پاسخ شفاهی مواجه می شدند: «کسی شما را توثیق نکرده است.»

به این ترتیب در این دوره زمانی در عین حال که هیچ معیار مکتوب و اعلام شده ای جهت احراز شایستگی و صلاحیت متقاضیان اشتغال به وکالت که در طول توقف صدور پروانه کارآموزی به شدت متراکم شده بود، وجود نداشت، در عین حال همه از معیار اصلی گزینش آگاه بودند. حدود پنج سال بعد تمامی مردودین به محوطه دبیرستان البرز واقع در خیابان انقلاب چهارراه حافظ تهران فراخوانده شدند. در این تجمع کثرت تعداد مردودین بارز گردید. به هریک از آنان دفترچه ای که حاوی پرسش های متعددی در مورد معرفی خود و تاریخچه زندگی شان از دوره دانش آموزی تا فراغت از تحصیلات دانشگاهی، معرفی بستگان نسبی اعم از والدین، برادران و خواهران و پیشینه سیاسی تمامی آنان، معرفی دوستان نزدیک و همچنین معرفی اشخاصی که می توانند متقاضی را توثیق کنند، تسلیم گردید. برخی از آنان با توهین آمیز برشمردن این پرسش ها و تعارض آن با شخصیت و شأن بشری از پاسخ دادن به این پرسش ها خودداری نموده و محرومیت از اشتغال به وکالت را به نقض حرمت خود ترجیح دادند و با پاره کردن این دفترچه محل را ترک می کردند. گروهی با پاسخ دادن به تعدادی از پرسش ها و توهین آمیز برشمردن تعدادی از آن ها، دفترچه را به صورت ناقص پر کرده و تسلیم نمودند، و برخی دیگر ضمن توهین آمیز برشمردن پرسش ها، در برابر آن تمکین نمودند و با صرف ساعت ها وقت دفترچه را تکمیل و تسلیم نمودند. در این دفترچه ها برای نخستین بار عنوان «هیأت گزینش کانون وکلای دادگستری مرکز» به طور رسمی به کار برده شد و به این لحاظ این پرسش توسط اشخاصی که به صحن دبیرستان البرز تهران فراخوانده شده بودند، دهان به دهان مطرح گردید که اشتغال به وکالت دادگستری متضمن برقراری رابطه استخدامی نیست که دخالت پدیده گزینش آن هم با همان اوصاف متقاضیان استخدام در دوائر دولتی را توجیه نماید و این که اگر شخصی بر اساس تصمیم مرجع قضایی صالح به لحاظ محکومیت قطعی یا به عنوان اقدام تأمینی از حق اشتغال به وکالت دادگستری محروم نشده باشد، هیأت گزینش بر اساس چه صلاحیتی می تواند وی را از این حق اجتماعی محروم نماید؟ و دیگر این که نهادی با اوصاف کانون وکلای دادگستری چگونه پذیرای این وضعیت شده است؟

مدت ها بعد (حدود سال ۱۳۷۵) به تدریج با تعدادی از متقاضیان فوق جهت شرکت در آزمون ورودی و در صورت قبولی انجام تشریفات اداری به منظور صدور پروانه کارآموزی تماس گرفته شد. برای گروهی دیگر نامه ای در سربرگ کانون وکلای دادگستری و به امضاء «دبیر هیأت گزینش کانون وکلای دادگستری مرکز» با متنی تایید شده که فقط جای نام و نام خانوادگی و نام پدر خالی مانده بود و با این انشا ارسال گردید:

برادر/خواهر محترم فرزند

سلام علیکم

احتراماً بدین وسیله درخواست شما مبنی بر دریافت پروانه وکالت به لحاظ عدم احراز شرایط لازم پذیرفته نمی باشد. انشاء... در خدمت به هموطنان خود در سنگرهای غیر از حرفه وکالت موفق باشید.

ومن... توفیق

دبیر هیأت گزینش کانون وکلای دادگستری مرکز

رونوشت این نامه به «دفتر محترم کارآموزی کانون جهت اطلاع و درج در پرونده» نیز ارسال می‌شد. برای گروهی دیگر حتی این نامه هم ارسال نمی‌شد و اگر آنان جهت پیگیری وضعیت خود به کانون مراجعه می‌کردند، به هیأت گزینش دلالت می‌شدند و در آن جا متن نامه به صورت شفاهی به آنان ابلاغ می‌گردید. اگر متقاضی بر ضرورت ابلاغ کتبی پافشاری می‌کرد، نام و نام خانوادگی و نام پدر وی بر تصویر همان نامه که با امضا تکثیر شده بود درج و به وی تسلیم می‌گردید. گرفتن چنین نامه ای با امضاء اصیل (و نه فتوکپی) میسر نبود و اگر متقاضی شروع به اعتراض نموده و بر حق قانونی خود ایستادگی می‌کرد، شاید موفق می‌شد که همان نامه را با شماره و تاریخ دریافت نماید.

فاصله زمانی بین سال ۱۳۶۶ یعنی سالی که مدارک لازم برای اخذ پروانه و کالت از قبیل مدرک تحصیلی یعنی دانشنامه دوره کارشناسی حقوق، مدارک راجع به نظام وظیفه عمومی، فقدان پیشینه سوء کیفری، عدم اعتیاد به مواد مخدر و مانند آن ها ارسال شده بود، تا دریافت این نامه عموماً بیش از یک دهه به طول انجامید. گروهی از آنان از سال های ۱۳۷۷ به بعد نامه فوق راجع به رد تقاضای پروانه به دلیل عدم احراز شرایط را دریافت نمودند. در خلال این دوران، صدور پروانه کارآموزی از طریق توثیق و گاه حتی بدون شرکت در آزمون ورودی ظرف چند روز کماکان رایج بود و چه بسا متولیان رسمی و غیررسمی کانون از این حربه جهت اعمال نفوذ غیرقانونی در پرونده های و کالتی خود نیز استفاده می‌کردند.

راه حل قانونی برای گیرندگان نامه فوق الاشاره، دادخواست در دادگاه های عمومی و یا در دیوان عدالت اداری به خواسته ابطال تصمیم راجع به رد تقاضای پروانه کارآموزی و کالت علی رغم برخورداری از شرایط قانونی (و نه غیرقانونی من جمله اساس حضور هسته گزینش در کانون و کلای دادگستری که به لحاظ غیردولتی بودن کانون محکوم به رد بود) و یا ثبت شکوائیه در دادگاه انتظامی قضات به استناد ماده ۳۴ آیین نامه لایحه قانونی استقلال کانون و کلاء دادگستری بود. در مواردی که متقاضی به ناچار از ماده فوق الذکر آیین نامه جهت احقاق حق استفاده می‌کرد، خود می‌دانست که ممکن است مورد غضب هیأت مدیره قرار گیرد. از حیث تعیین مصداق و از باب تمثیل، مراحل یک پرونده که متقاضی از طریق ثبت شکوائیه در دادگاه انتظامی قضات اقدام نمود، به شرح زیر گزارش می‌گردد:

الف: شکوائیه در تاریخ ۷۷/۱/۱۷ به شماره ۵۵۷۳۳ در دفتر شعبه یکم دادگاه عالی انتظامی قضات ثبت می‌شود و تحت کلاسه ۹۲۴/۲ مفتوح می‌گردد. متن شکوائیه حاوی دو محور اساسی است: یکم- بر اساس ماده ۳۴ آیین نامه لایحه قانونی استقلال کانون و کلاء اتخاذ تصمیم در مورد قبول یا رد تقاضای پروانه و کالت یا کارآموزی در صلاحیت هیأت مدیره است. از آن جا که موضوع این تصمیم یک حق عمومی است، لذا تکلیف ناشی از آن به شرط مباشرت است و بر خلاف حقوق خصوصی قابلیت تفویض ندارد. فارغ از این که اساس حضور هیأت گزینش در کانون و کلا ناقض مواد ۲ و ۱۶ قانون تسری و مواد ۲۲ و ۴۸ آیین نامه اجرایی آن است، هیأت مدیره کانون صلاحیت تفویض اختیارات خود ناشی از ماده ۳۴ آیین نامه لایحه قانونی استقلال کانون و کلاء به هیأت گزینش را نداشته و از این حیث تصمیم هیأت گزینش مبنی بر رد تقاضای پروانه کارآموزی و کالت فاقد آثار قانونی است. دوم- مدارکی که متقاضی باید ضم تقاضانامه خود نماید ضمن ماده ۳۲ آیین نامه لایحه قانونی ... ذکر شده (تبصره بند ۴ اصلاحی ۴۷/۹/۱۷ و بند ۸ این ماده به ترتیب ضمن آراء شماره ۶۶- ۸۳۲/۲۷ و شماره ۳۷۰- ۸۰/۱/۲۳ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری ابطال شده اند) احصا شده است. هیأت گزینش یا هیچ مرجع دیگری غیر از قانون گذار نمی‌تواند این شرایط را افزایش یا کاهش دهد. در نامه هیأت گزینش به متقاضی ذکر شده: «... درخواست شما مبنی بر دریافت پروانه و کالت به لحاظ عدم احراز شرایط لازم پذیرفته نمی‌باشد.» لیکن به شرطی که متقاضی فاقد آن است اشاره نشده است. در حالی که متقاضی تمامی ضمائم مندرج در ماده ۳۲ را ضم تقاضای خود نموده است.

ب: متقاضی پس از ثبت شکوائیه به دفعات جهت پیگیری به دفتر دادگاه رجوع می کند و هر بار به وی گفته می شود که تصمیمی اتخاذ نشده است. این وضعیت تا تغییر رئیس شعبه (گویا دوبار) ادامه پیدا می کند. تا این که مرحوم حجت الاسلام هادی مروی متصدی ریاست شعبه می گردد و در نخستین مراجعه متقاضی به وی اظهار می گردد که پرونده مورد رسیدگی قرار می گیرد. مقدمه دادنامه صادره در پرونده دلالت دارد که دفتر دادگاه در تاریخ ۱۳/۱۱/۷۷ نسخه دوم شکوائیه را برای کانون ارسال نموده و پرونده متقاضی را مطالبه می نماید. کانون از ارسال پرونده امتناع نموده و در پاسخ به شکوائیه اعلام می دارد:

۱- هیأت گزینش از طرف هیأت مدیره رد تقاضای وی را اعلام کرده،

۲- دلیل رد تقاضا به علت عدم صلاحیت سیاسی ایشان می باشد.

و در ادامه پاسخ ذکر شده که کانون این امر را از نامه یک نهاد امنیتی استنباط نموده است. دادگاه جهت فهم موجبات استنباط کانون، خود مبادرت به استعلام از آن نهاد می نماید. نهاد مزبور در پاسخ به ذکر عبارات کلی بسنده نموده و مستند و دلیلی ارائه نمی نماید. جری پرونده ی امر منتهی به صدور دادنامه شماره ۱۰-۱۳۱/۷۹ می گردد. این رأی توسط رئیس شعبه و یکی از مستشاران امضا می شود و یک مستشار از امضای رأی خودداری می کند. ضمن رأی صادره، اقدام کانون و کلای دادگستری فاقد دلیل و مستند و مدرک اعلام و پاسخ نهاد امنیتی نیز فاقد دلیل روشن و مستند قانونی و استدلال حقوقی توصیف، و رأی به ترتیب زیر انشا می شود: «... لذا اعتراض متقاضی وارد تشخیص و مقرر می گردد کانون و کلای دادگستری مرکز مطابق مقررات و ضوابط موضوعه حسب مورد نسبت به تقاضای ... اقدامات قانونی را معمول دارد. این رأی قطعی است.»

صدور این رأی نشان از حضور قضاتی است که درک روشنی از مسند قضاوت و نقش این مسند در پاسداری از سرمایه اجتماعی دارند و خطابه مولا علی (ع) به شریح را که «با شریح قد جلست مجلساً لایجلسه الانبی او وصی نبی او شقی» که توصیف روشنی از این مسند است، باور دارند. مسندی که در خبر مرسل از امام صادق (ع) در مورد آن ذکر شده که قضات به چهار گروه تقسیم می شوند که سه گروه مستحق آتش اند و تنها یک گروه شایسته پاداش. آنان که آگاهانه به جور قضاوت می کنند، آنان که ناآگاهانه به جور قضاوت می کنند، آنان که ناآگاهانه به حق قضاوت می کنند هر سه گروه شایسته آتش اند و فقط آنان که آگاهانه به حق قضاوت می کنند، جایگاهی در بهشت دارند. (بنگرید به: محمد سنگلجی، ص ۲۱)

• تقابل کانون و کلا با حقوق مکتسبه متقاضیان پروانه کارآموزی و کالت

متقاضیانی که در سال ۱۳۶۶ تقاضای خود را جهت دریافت پروانه و کالت ثبت کرده بودند و به لحاظ ناکامی در یافتن اشخاص مورد وثوق کانون و در نتیجه «عدم توثیق»؟! در خلال دهه ۱۳۷۰ (از قبیل متقاضی موضوع پرونده یاد شده که نهایتاً در سال ۱۳۷۹ پروانه کارآموزی دریافت نمود) موفق به اخذ پروانه کارآموزی شدند از حیث تحولاتی که در طول نیم تا یک و نیم دهه متوجه کانون شده بود و نحوه تعامل این تحولات با حقوق خود، این پرسش ها را در معرض وجدان تک تک و کلا قرار داده اند:

۱- با توجه به نصاب سنی برای و کلا در صورتی که متقاضی در سال ۱۳۶۶ (تاریخ تقاضا) واجد شرط سن بوده، لیکن در تاریخ اخذ پروانه کارآموزی فاقد این شرط شده باشد، تکلیف چیست؟ و آیا تبصره ماده ۱۵ قانون تشکیل صندوق حمایت و کلا و کارگشایان دادگستری و نظریه شماره ۷/۴۴۱۰ مورخ ۱/۱۲/۷۶ اداره کل حقوقی و تدوین قوانین قوه قضائیه شامل یک و نیم دهه محرومیت گروهی از متقاضیان فوق می گردد؟

۲- آیا می توان از تبصره ماده ۱۵ و نظریه فوق الذکر در مورد سایر حقوق این قبیل متقاضیان از قبیل:

الف: عدم الزام به شرکت در آزمون جهت اخذ پروانه کارآموزی و قبولی در آن، به این لحاظ که در تاریخ تقاضا از متقاضیان آزمون به عمل نمی آمده است،

ب: تعیین محل کارآموزی و محل فعالیت بر اساس وضعیت معمول در تاریخ تقاضا به این لحاظ که به متقاضیانی که در همان تاریخ پروانه کارآموزی داده می شد، محل های فوق طبق تقاضای آن ها تعیین می گردید نه بر اساس رده قبولی در آزمون.

وحدت ملاک گرفت؟

به نظر می رسد که مبنای نظریه مشورتی که مقرر می دارد: «... حداکثر سن برای اشتغال به وکالت و کارگشایی سن زمان درخواست پروانه کارآموزی است.» و به ویژه جمله مندرج در خاتمه این نظر مشورتی یعنی «... تأخیر کانون در صدور پروانه نباید موجب تضییع حقوق متقاضیان گردد.» بر پایه «حرمت حق مکتسبه» استوار شده بود و به این لحاظ شامل تمام حقوق مکتسبه متقاضیان (که در تاریخ تقاضا سایر متقاضیان از آن بهره مند شده اند) می گردد و ملاک سن خصوصیاتی ندارد که بتوان آن را از سایر حقوق مکتسبه منفک و بر تاریخ تقاضا بار نمود. در جمله انتهایی نظریه مشورتی فوق استدلال دیگری ارائه شده که ناشی از علت وقوع تأخیر است. به این معنی که چون تأخیر مستند به فعل کانون است و نه معلول فعل متقاضی، لذا آثار آن را نمی توان متوجه متقاضی نمود. عمومیت این استدلال که می توان دایره شمول آن را از مواد ۲۲۷ و ۲۲۹ قانون مدنی راجع به تأثیر علت خارجی در عجز متعهد از ایفاء تعهد و ذیل نظریه مشورتی شماره ۱۵۶۲/۷-۱۳۶۱/۴/۲۳ همان مرجع راجع به بروز عاملی که دفع آن خارج از حیطه اقتدار متعهد بوده، با لحاظ نمودن این امر که محرومیت این گروه از متقاضیان از حقوق معمول در تاریخ تقاضا، مستند به فعل کانون و کلا و هیأت گزینش آن (که از طرف هیأت مدیره کانون عمل می کرده) بوده که نه تنها دفع آن از حیطه اقتدار متقاضیان خارج بوده، بلکه متقاضیان نقشی در وقوع آن نداشته اند و به این ترتیب نباید متحمل آثار آن قرار گیرند. تغییر قوانین و مقررات، موانع قانونی و دستورهای قضایی و دولتی مصادیق چنین وضعیتی است. (بنگرید به: دکتر ناصر کانونیان، شماره های ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۳، ۷۹۴) قاعده ممنوعیت معطوف نمودن قانون به ماسبق و حصر آثار آن به وضعیت های مؤخر، مبتنی بر حرمت حقوق مکتسبه است. به این لحاظ نهادی که رکن اجرایی آن مرکب از گروهی از وکلای دادگستری است، به لحاظ احاطه و اشراف بر این موازین، نباید به گونه ای با متقاضیان پروانه کارآموزی برخورد نماید که آنان جهت بهره مندی از این حق مکتسب ناچار به رجوع به مراجع قضایی و اخذ حکم محکومیت کانون و کلا شوند. کما این که متن تبصره ماده ۱۵ قانون تشکیل صندوق حمایت و کلا و... از یک سو و فاصله زمانی بین تاریخ تقاضای پروانه کارآموزی و تاریخ صدور آن که گاه نزدیک به یک و نیم دهه به درازا کشیده شده و متقاضی، تعیین کننده ترین و مفید و مؤثرترین دوره عمر خود را جهت عمل به عنوان وکیل از دست داده و دیگر عمر او از میان سالی هم گذشته از سوی دیگر و همچنین آموزه های علمی که مؤید حق مکتسب متقاضی و حرمت آن است، مجبور نمودن متقاضی را به طرح دادخواست منتفی می نماید. با این حال کانون به عنوان خواننده به گونه ای موضع گرفته که قاضی دادگاه به ناچار مبادرت به اخذ نظریه از اداره حقوقی قوه قضائیه شده، که منتهی به نظریه مشورتی شماره ۷/۴۴۱۰ مورخ ۷۶/۱۲/۱ گردیده است. مقاومت کانون و کلا در برابر این قبیل متقاضیان، چه منشأ و مبنایی داشته و مهم تر این که این مقاومت و سایر اقدامات کانون جهت به حداقل رساندن صدور پروانه کارآموزی چه تأثیر شگرفی در بدبین نمودن فارغ التحصیلان حقوق نسبت به کانون و کلا و امحاء سرمایه اجتماعی کانون های و کلا داشته و در نتیجه آن چه مبنای اجتماعی مناسبی برای شکل گیری نهاد موازی کانون های و کلا و تصویب ماده ۱۸۷ لایحه توسعه سیاسی-اقتصادی و استقبال فارغ التحصیلان حقوق از این نهاد موازی فراهم آورده است.

عمق فاجعه را می توان از تأمل در باب این وضعیت درک نمود که آیا کانون وکلای دادگستری مرکز پس از صدور این نظریه مشورتی آن را در مورد متقاضیان بازمانده از تقاضاهای ثبت شده در سال ۱۳۶۶ اعمال نمود؟ یا این که کماکان بر موضع قبلی خود پافشاری کرده و متقاضیان مزبور را که دیگر سن آن ها از نصاب مندرج در تبصره ماده ۱۵ قانون تشکیل صندوق حمایت عدول نموده، مشمول نصاب سنی مندرج در این تبصره قلمداد نموده است؟

برخورد رئیس هیأت مدیره کانون وکلای دادگستری مرکز با محکوم له پرونده سابق الذکر مطروحه در شعبه یکم دادگاه عالی انتظامی قضات مبین نادیده گرفتن نظریه مشورتی مزبور است.

محکوم له دادنامه شماره ۱۰-۱۳۱/۷۹۷ پرونده کلاسه ۹۲۴/۲ شعبه اول دادگاه انتظامی قضات، پیش بینی نمی کرد که موانعی دیگر به عنوان مجازات مقابل او قرار داده شود. پس از مراجعه به کانون و ملاقات با رئیس هیأت مدیره وقت و علی رغم این واقعیت وحشتناک و شرم آور که بین تاریخ تقاضای محکوم له جهت دریافت پروانه کارآموزی (سال ۱۳۶۶) و تاریخ مراجعه (سال ۱۳۷۹) نزدیک به ۱۴ سال فاصله وجود داشت و متقاضی اساساً دوره زمانی فعالیت و کالت را از دست داده بود و از دست رفتن این زمان مستند به و ناشی از فعل او نبوده و بلکه به پدیده گزینش مربوط می شد و با توجه و به اتکاء تأسیس حقوقی حق مکاتبه و حرمت آن و این که نهاد کانون وکلا علی القاعده باید دامن خود را از دخالت در بروز این وضعیت و مشارکت در آن بسترد و نه این که مباشر آن قرار گیرد، و با امید به نظریه مشورتی سابق الذکر اداره حقوقی قوه قضائیه و این که کانون بیش از آن به دفعات طبق این نظریه عمل کرده و به عنوان یک رویه مستقر شده، به ناگاه با لبخند ظفرگون وی مواجه شد که اظهار داشت که ابتدا باید در آزمون اخذ پروانه کارآموزی شرکت نموده و پذیرفته شود.

به هر حال، متقاضی صرفاً از حیث اطمینان و به اصطلاح محکم کاری در آزمون شرکت کرده بود و پذیرفته شده بود و مانع جدید مطروحه توسط رئیس کانون وکلای دادگستری مرکز (در آن تاریخ) از این حیث فاقد موضوعیت بود و پس از آن که متقاضی خبر قبولی خود را ارائه نمود، رئیس وقت کانون وکلای دادگستری مرکز به اندیشه فرورفت. سپس به متقاضی اظهار نمود که محل اشتغال وی در شهر تهران و یا شهرهای تابع استان تهران از قبیل دماوند و ... نخواهد بود. متقاضی با اعتماد و اطمینان به رئیس کانون وکلای دادگستری مرکز پاسخ داد که چون در تهران عضو هیأت علمی است، طبق مقررات کانون های وکلا، محل اشتغال وی باید در محل دانشگاه محل تدریس وی باشد. لیکن با ناباوری و حیرت با این پاسخ مواجه شد که چون سن وی بالاتر از چهل سال است (متقاضی در تاریخ تقاضای پروانه کارآموزی ۳۲ سال داشت) اشتغال وی در تهران یا شهرستان های تابع استان تهران میسر نیست.

متقاضی اتاق ریاست را ترک می کند و تصمیم می گیرد از دادگاه عالی انتظامی قضات تقاضا کند که رأی صادره را از حیث شمول آثار تاریخ تقاضا (سال ۱۳۶۶) تفسیر کند، لیکن از خوف ارجاع مجدد قضیه به هیأت گزینش منصرف شد. به ناچار با امید به طرح قضیه در هیأت مدیره کتباً تقاضا کرد که محل کارآموزی وی در تهران قرار گیرد، ولی با این تقاضا نیز مخالفت شد. هرچند گویا اساساً نامه در هیأت مدیره طرح نشده بود.

• هیأت گزینش کانون های وکلا و موازین حقوقی

دادنامه صادره توسط شعبه اول دادگاه عالی انتظامی قضات دلالت دارد که دفتر دادگاه ضمن نامه شماره ۵۷۰۹-۷۷/۱۱/۱۳ «... پرونده امر را با اظهار نظر کانون مطالبه کرده است.» ولی «کانون وکلا طی شماره ۱۲۸۴۸/الف-۷۷/۱۲/۱۰ بدون ارسال پرونده در پاسخ اعلام کرده است:

۱- هیأت گزینش از طرف هیأت مدیره کانون رد تقاضای وی را اعلام کرده،

۲- دلیل رد تقاضا به علت عدم صلاحیت سیاسی ایشان می باشد. ...»

با توجه به این که وضعیت فوق محصور در پرورنده شاکی فوق الذکر نبوده و تراکم متقاضیان در دبیرستان البرز به خوبی نشان داد که تعداد زیادی از متقاضیان سال ۱۳۶۶ (وعلی الاصول سال های بعد) از گرفتن پروانه محروم شده اند، و چه بسا بخشی از آنان در برابر نقض حق خود جهت آزادی در انتخاب شغل سکوت کرده باشند، بنابراین اعضاء هیأت مدیره کانون وکلای دادگستری مرکز که به هیأت گزینش این اختیار را تفویض نموده اند که از طرف آنان در مورد رد یا قبول تقاضاهای پروانه کارآموزی و کالت اتخاذ تصمیم نماید باید در مورد این مسائل تأمل نمایند:

۱- آیا این تصمیم با سوگندی که قبل از تسلیم پروانه و کالت به خداوند قادر متعال یاد کرده اید و شرافت خود را وثیقه آن سوگند نموده اید و بر اساس آن پذیرفته اید که جز عدالت منظوری نداشته و برخلاف شرافت و کالت اقدام و اظهاری ننموده و از کینه توزی احتراز نموده و مدافع حق باشید، هم آوایی و تطابق دارد؟

۲- با توجه به پاراگراف دوم ماده ۲ لایحه قانونی استقلال کانون وکلای دادگستری (مصوب ۱۳۳۳/۱۲/۵) و بند الف ماده ۶ همان قانون و ماده ۱ قانون کیفیت اخذ پروانه و کالت دادگستری (مصوب ۱۳۷۶/۱/۱۷) و تبصره ۱ ماده ۲ همان قانون، آیا هیأت مدیره می تواند اختیار اتخاذ تصمیم در مورد پذیرش یا رد تقاضای پروانه کارآموزی را به غیر تفویض نماید؟

۳- با توجه به مواد ۲ و ۱۶ قانون تسری قانون گزینش معلمان و کارکنان آموزش و پرورش به کارکنان سایر وزارتخانه ها (مصوب ۱۳۷۵/۲/۹) و ماده ۲۲ آیین نامه اجرایی همان قانون که گزینش را از لوازم برقراری رابطه استخدامی برشمرده و به این لحاظ ماده ۴۸ آیین نامه استفاده از نام «هیأت گزینش» یا «هسته گزینش» را از ناحیه مؤسسات خارج از شمول قانون تسری ممنوع و منوط به اخذ مجوز رسمی از هیأت عالی گزینش نموده (با این فرض که به این الزام قانونی عمل شده است) و با توجه به این که تبصره ۱ ماده ۲ قانون کیفیت اخذ پروانه و کالت دادگستری استعلام از مراجع ذی صلاح جهت احراز شرایط متقاضیان پروانه کارآموزی را بر عهده کانون های وکلا قرار داده و هیأت مدیره طبق ماده ۲ لایحه قانونی استقلال کانون وکلای دادگستری نماینده قانونی کانون در کلیه مراجع رسمی است، موجب قانونی فعالیت هیأت گزینش در کانون های وکلای دادگستری چگونه فراهم آمده است؟ و چگونه حائز صلاحیت جهت رد تقاضاهای پروانه کارآموزی و کالت شده است؟ آیا این امر با موازین حقوقی سازگاری دارد؟

۴- موجب قانونی جهت رد تقاضاهای دریافت پروانه کارآموزی قبل از تصویب قانون کیفیت اخذ پروانه و کالت دادگستری (از سال ۱۳۶۶ تا ۱۳۷۶/۱/۱۷) چگونه فراهم آمده است؟ و آیا هیأت گزینش که از طرف هیأت مدیره عمل می نماید، ماده ۲ قانون فوق الذکر را نیز از طرف هیأت مدیره به ماسبق معطوف نموده است؟

خاطر نشان می گردد که ماده ۷ قانون و کالت مصوب ۱۳۶۵/۱/۲۵ در بردارنده شرایط اخذ پروانه و کالت بود که ماده ۱۰ لایحه قانونی استقلال کانون وکلا ناسخ آن قرار گرفت. از آن جا که و کالت دادگستری در زمره مشاغل قرار گرفته که تابعیت ایران شرط اشتغال به آن است، لذا در کنار سردفتری در ردیف حقوق سیاسی شمرده می شود

۲- با نظر می رسد که قرار گرفتن کانون وکلا در زمره اشخاص حقوقی عمومی با وفاق عام استاید حقوق برخوردار است. گاه از آن جا که ارائه خدمات حقوقی به جامعه، در شمار خدمات عمومی قرار داده شده، لذا این قبیل نظام های حرفه ای جزء مؤسسات عمومی یعنی اشخاص حقوقی عمومی شمرده شده (بنگرید به: منوچهر مومنی طباطبایی، ص ۱۴۵-۱۴۷) و گاه از آن جا که کانون های وکلای دادگستری بعضی از وظایف دولت را در مورد تنظیم و کالت دادگستری و تعقیب و مجازات نظامی وکلای متخلف انجام می دهند، شخص حقوقی عمومی قلمداد شده اند (بنگرید به: حسین صفایی و مرتضی قاسم زاده، ص ۲۴). در مواردی از آن جا که کانون های وکلای دادگستری در حد وسیعی از امتیازات حقوق عمومی برخوردار شده اند و عملکرد آن ها شباهت زیادی با اشخاص حقوق عمومی دارد و همچنین از طریق تحصیل اجازه از دولت به جای دولت و به نام دولت و با مسئول بودن در مقابل دولت و تحت نظارت دولت فعالیت می کنند، در نتیجه تحت قواعد حقوق عمومی قرار داده شده اند (بنگرید به: ولی الله انصاری، ص ۹۳). از سوی دیگر از آن جا که اشخاص حقوق عمومی به نیابت از سوی جامعه عمل می کنند، لذا در مواردی که در حدود اختیارات آن ها تردید ایجاد می شود، از آن جا که اصل بر اختیارات جامعه است نه نهادهای پراکنده آن، لذا باید به فقد اختیارات این نهادها معتقد بود. نتیجه این که، از آن جا که نسی در مورد جواز هیأت مدیره کانون وکلا در تفویض اختیارات خود به غیر (اعم از هیأت گزینش) وجود ندارد، لذا اتخاذ تصمیم از سوی هیأت گزینش در رد تقاضاهای پروانه کارآموزی و کالت، غیرقانونی و محکوم به بطلان است.

(بنگربید به: بهشید ارفع نیا، ص ۱۱۸) و از این حیث تفویض لوازم این حق (از قبیل اتخاذ تصمیم در مورد پذیرش یا رد تقاضای پروانه کارآموزی) به سایر اشخاص صرفاً در صورت تجویز قانون میسر است و به همین لحاظ وظایف هیأت مدیره کانون های وکلای دادگستری به شرط مباشرت بوده و قابل تفویض به غیر اعم از هیأت گزینش (به فرض قانونی بودن حضور آن در کانون های وکلای دادگستری) نیست.^۲ بر اساس همین وضعیت، لایحه قانونی استقلال کانون وکلای دادگستری صرفاً ضمن ماده ۷ شرط اثباتی داشتن دانشنامه ليسانس را برای داشتن پروانه وکالت دادگستری ذکر نموده و ماده ۱۰ همان قانون با توجه به حق آزادی اشتغال به عنوان یک حق بشری به احصاء اشخاصی پرداخته که به آنان اجازه اشتغال به وکالت داده نمی شود. به این معنی که اشتغال به وکالت به عنوان یک حق، اصل قلمداد و عدم جواز، استثنا شمرده می شود و در موارد تردید باید به اصل رجوع نمود. در حالی که ماده ۲ قانون کیفیت اخذ پروانه وکالت دادگستری (مصوب ۱/۱۷/۱۳۷۶) علاوه بر شرط قرار دادن دارا بودن دانشنامه ليسانس یا بالاتر حقوق (در سال ۱۳۷۶ به موجب تصمیم هیأت مدیره کانون مرکز ليسانس فقه و مبانی حقوق اسلامی یا معادل آن از دروس حوزوی و دانشگاهی؟! نیز به آن افزوده شده) به احصاء سایر شرایط پرداخته که صدور پروانه کارآموزی در گرو احراز آن ها در متقاضی است. در این وضعیت تمام شروط اثباتی است و گویی صدور پروانه کارآموزی نوعی اعطای امتیاز است و نه از مصادیق آزادی شغل به عنوان یک حق بشری. در این ماده در بندهای «الف» و «ب» اعتقاد متقاضی به اسلام، جمهوری اسلامی و ولایت فقیه شرط شده، و در بندهای «د» و «و» نداشتن سابقه عضویت و فعالیت و هواداری از «گروه های الحادى و فرق ضاله و معاند با اسلام» و «گروهک های غیرقانونی و معاند با جمهوری اسلامی» به عنوان شرط شمرده شده است. فارغ از این که «اعتقاد» یک امر درونی است که تقیث در آن ممنوع است و احراز آن به لحاظ فقدان امور عینی در پدیده های عقیدتی میسر نیست، عباراتی که تعریف معینی ندارد و محدوده مشخصی برای آن ها نمی توان ترسیم نمود (از قبیل: گروه الحادى، فرقه ضاله و گروه معاند با اسلام، گروه معاند با جمهوری اسلامی) تا بتوان مصادیق هریک را معین ساخت، انجام گزینش را به تابعی از متغیر اشخاصی تبدیل می کند که نه تنها تلقی حق اشتغال را به عنوان حق بشری نمی پذیرند، بلکه اعمال اصول و قواعد بنیادین حقوق از قبیل منع معطوف ساختن قانون به ماسبق را بر نمی تابند. وجود تعداد بی شمار مردود شده توسط هیأت گزینش که در سال ۱۳۶۶ تقاضای آن ها به کانون تسلیم شده و توثیق نشده اند و از حیث شرایط اخذ پروانه کارآموزی مشمول ماده ۱۰ لایحه قانونی استقلال کانون وکلا بوده اند و هیأت گزینش آن ها را در کنار تعداد بی شمار دیگری که تا قبل از لازم الاجرا شدن قانون کیفیت اخذ پروانه وکالت دادگستری (مصوب ۱/۱۷/۱۳۷۶) بر اساس ماده ۲ این قانون در معرض گزینش قرار داده و از طرف هیأت مدیره کانون تقاضای آن ها را رد نموده، (طبق نامه شماره ۱۲۸۴۸/الف-۱۳۷۷/۱۲/۱۰ رئیس وقت هیأت مدیره به شعبه اول دادگاه عالی انتظامی قضات) گواه این وضعیت است.

هرچند کانون های وکلا (که هیأت های مدیره نماینده قانونی آن ها است) طبق تبصره ۱ ماده ۲ مکلف شده اند به منظور احراز شرایط مندرج در ماده مرقوم از مراجع ذی صلاح مربوطه استعلام نمایند و این مراجع نیز مکلف شده اند ظرف مدت ۲ ماه پاسخ دهند، لیکن چه مرجعی جهت احراز اعتقادات متقاضیان پروانه کارآموزی «مرجع ذی صلاح مربوطه» شمرده می شود؟ و هیأت گزینش (که از طرف هیأت مدیره عهده دار این امور است) در مورد اعتقادات متقاضیان از کدام مرجع استعلام می کند؟ از سوی دیگر چنانچه بی اعتقادی (بدون این که تجلی عینی خارجی داشته و فعلیت یافته باشد) جرم توصیف شده باشد و یا این که متقاضی به لحاظ ارتکاب افعال مجرمانه مندرج در بندهای «د» الی «ز»، پیشینه محکومیت مؤثر کیفری داشته باشد، با توجه به بند «ج» و بر اساس آن، علی القاعده دایره تشخیص هویت نیروی انتظامی (به عنوان مرجع ذی صلاح مربوطه) وی را دارای پیشینه محکومیت مؤثر کیفری قلمداد نموده و کانون به دلیل پاسخ استعلام و به استاد بند «ج» با متقاضی برخورد خواهد نمود. چنانچه وضعیت های مندرج در بندهای «د» الی «ز» فاقد رکن قانونی جرم و مجازات باشد، و دایره تشخیص هویت نیروی انتظامی نیز متقاضی را فاقد پیشینه کیفری مؤثر بشمرد، آیا هیأت

مدیر به گزینش اختیار داده که از طرف آن، تقاضای چنین شخصی را رد کند؟
در سوگندنامه و کلا آمده است:

«در این موقع که می خواهیم به شغل شریف و کالت نایل شوم به خداوند قادر متعال قسم یاد می کنم که همیشه قوانین و نظامات را محترم شمرده و ... و مدافع حق باشم و شرافت من وثیقه این قسم است که یاد کرده و ذیل قسم نامه را امضا می نمایم.»

• کانون های وکلای دادگستری و سرمایه اجتماعی شان

آیا می توان بین اوصاف سرمایه اجتماعی در یک جامعه ملی و سرمایه اجتماعی در نهادهای صنفی همان جامعه که به لحاظ نوع فعالیت صنفی یا حقوق فردی و آزادی های عمومی تعامل دارند، پیوند برقرار نمود؟

پرداختن به این بحث از حیث ارزش علمی از یک تحصیل کرده حقوق بر نمی آید. بنابراین به نمودها و تجلیات آن پرداخته می شود. شاید بتوان از این طریق به درک قابل قبولی از نهاد صنفی وکلای دادگستری نایل آمد.

همدلی و همبستگی بین مردم در جامعه ای که ما عضو آن هستیم را می توان در مشارکت داوطلبانه و همیاری آنان در سوانح طبیعی سراغ گرفت. به طور مثال در زلزله هایی که اخیراً در مناطق مختلف کشور رخ داد، این همیاری قابل ارزیابی است. از سوی دیگر رابطه مبتنی بر اعتماد یا وحشت متقابل بین مردم و قدرت عمومی را نیز می توان در نحوه برخورد حکومت با مردمی که به صورت فردی یا گروهی (مثلاً گروه های دانشجویی یا صنفی) جهت کاستن از آلام مردم مناطق زلزله زده به این مناطق می رفتند، ملاحظه کرد. وجه اخیر را می توان در کمیت و کیفیت حضور مردم در انتخابات راجع به مناصب حکومتی نیز ملاحظه نمود. وضعیت های فوق می تواند، سرمایه اجتماعی در جامعه ما را به نمایش نهد.

فهم سرمایه اجتماعی در نهاد صنفی وکلای دادگستری در جامعه ما به لحاظ منافع متضاد گروه های درگیر به مراتب پیچیده تر از وضعیت فوق است. منافع وکلای شاغل، در به حداقل رساندن صدور پروانه های فعالیت برای فارغ التحصیلان حقوق (و رشته هایی که در جمهوری اسلامی افزوده شد) تأمین می شود و چنانچه این هدف از طریق ایجاد هیأت گزینش تأمین شود، از شکل گیری آن و فعالیتش برای رد هرچه بیش تر تقاضاهای پروانه کارآموزی حمایت می شود و در نهایت این فعل و انفعالات غیراخلاقی در پوشش مصلحت و یا ثنوری بقا توجیه می شود. در خصوص تعداد کارآموزان نیز همواره تبصره ماده ۱ قانون کیفیت اخذ پروانه وکالت دادگستری راجع به کمیسیون تعیین تعداد کارآموزان، مستند قرار می گیرد. به نظر می رسد چنانچه بتوان حضور هیأت گزینش در کانون را مستند به فعل هیأت مدیره نمود، ولی این اظهار که هیأت گزینش از طرف هیأت مدیره به رد تقاضاها می پردازد و این را نیز امری ناگزیر برشمرد، محل تأمل دارد. در مورد نحوه تصمیم گیری کمیسیون تعیین تعداد کارآموزان (این تصمیمات مبنای اصلی اجتماعی شکل گیری نهاد موضوع ماده ۱۸۷ قانون برنامه سوم توسعه... مصوب ۱۳۷۹/۱/۱۷) را فراهم آورد) نیز رؤسای کانون وکلای مرکز بهتر از هر کسی در جریان ماوقع قرار دارند.^۴ این قضیه به لحاظ عدم عینیت قابل استناد نیست.

ملاحظه کیفیت و کمیت حضور وکلای عضو کانون وکلای دادگستری مرکز در انتخابات هیأت مدیره و تأمل در مورد امیال و انگیزه های داوطلبان حضور در رقابت های انتخاباتی هیأت مدیره این کانون، نیز می تواند شاخص مناسبی در سرمایه اجتماعی کانون مزبور به دست دهد. اگر گروهی از وکلای جوان در خصوص امیال و انگیزه های

۴- تعداد کارآموزان تعیین شده برای شهر تهران در خلال سال های ۱۳۷۰ الی ۱۳۷۵ می تواند به عنوان شاخص قرار گیرد.

این داوطلبان از دید اعضای کانون در صدد یک کار میدانی برآیند، نتایج آن از این حیث که علی رغم هیاهوی تبلیغاتی گسترده و پرهزینه داوطلبان، تعداد شرکت کنندگان هیچ گاه به ۱۵ درصد تعداد و کلاهی عضو هم قد نمی دهد، عبرت آموز خواهد بود. این نظر سنجی چنانچه با توسل به فنون و روش های مناسب انجام شود می تواند به طرح مسائلی از این قبیل بپردازد:

- علت عدم استقبال و کلاهی عضو کانون مرکز از انتخابات هیأت مدیره چیست؟ آیا این بی اعتنائی به عملکرد هیأت های مدیره برمی گردد یا به بی توجهی اعضای کانون به سرنوشت صنفی خود؟

- علت اشتیاق طیف معینی از و کلاهی عضو کانون مرکز به حضور در هیأت مدیره و تخصیص هزینه های گزاف به تبلیغات انتخاباتی آن، به شوق این و کلا در دفاع از منافع صنفی برمی گردد یا این که عضویت در هیأت مدیره کانون مرکز آن چنان امتیازاتی را در بر دارد که تحمل این هزینه ها را توجیه می کند؟ جهت درک شوق عظیمی که برای عضویت در هیأت مدیره کانون مرکز در جریان انتخابات بارز می شود و فهم هیاهوی تبلیغاتی و صرف هزینه های گزاف جهت تبلیغات داوطلبان، تأمل در مورد فعالیت های انتخاباتی که متعاقب صدور اطلاعیه شهر یورماه ۱۳۷۰ قوه قضائیه راجع به برگزاری انتخابات اعضای هیأت مدیره کانون مرکز صورت گرفت و وضعیت پس از تصویب طرح دوفوریتی که روز قبل از تاریخ برگزاری انتخابات انجام شد و به هیاهوی تبلیغاتی خاتمه داد، مفید است.

پس از نشر این اطلاعیه در مطبوعات، فعالیت داوطلبان انتخاب شدن به صورت گسترده ای آغاز شد. داوطلبان جهت جذب آرای و کلا تبدیل به عناصر انقلابی شده بودند که عدالت در انتظار قدم آنان به سر می برد. برخی از موضع گیری های تعدادی از داوطلبان به گونه ای با واقعیات اجتماعی و به ویژه با برخورد منفعاندره در برابر مشکلات پیشین مبتلابه و کلا فاصله داشت که اتخاذ آن گونه مواضع، توهین به شعور و کلا و سایر تحصیل کرده های حقوق بود.^۵ به هرحال با تصویب طرح دوفوریتی در مجلس شورای اسلامی که هرگونه انتخابات را به بعد از تصفیه و پاک سازی کانون و کلا محول نمود، یک باره تمامی هیاهوی تبلیغاتی خاتمه یافت. طرفه آن که این انفعال بار دیگر در برابر طرح راجع به کاهش ۱۰ سال پیشینه و کالت و ۳۵ سال سن برای عضویت در هیأت مدیره کانون که در جلسه مورخ ۱۳۷۰/۶/۳۱ رد شد و طرح یک فوریتی راجع به واگذاری اختیار نصب سرپرست برای کانون های و کلاهی دادگستری به رئیس قوه قضائیه که در جلسه مورخ ۱۳۷۰/۷/۹ مجلس شورای اسلامی به تصویب نرسید، بار دیگر خود را نشان داد و این و کلاهی انقلابی که جهت حضور در هیأت مدیره کانون به آن تحرک بی سابقه دست زدند، در برابر این قضایا یک تماشاچی منفعل بیش نبودند.

با تأمل در مورد وضعیت فوق می توان موضع رئیس وقت کانون و کلاهی دادگستری مرکز در برابر نامه شماره ۵۷۰۹-۷۷/۱۱/۱۳ رئیس شعبه اول دادگاه عالی انتظامی قضات مبنی بر مطالبه پرونده شاکی و اظهار نظر در مورد علت رد تقاضای وی جهت پروانه کارآموزی و کالت را که از یک سو از ارسال پرونده خودداری می کند و از سوی دیگر به جای اظهار نظر پاسخ می دهد که هیأت گزینش از طرف هیأت مدیره کانون رد تقاضای شاکی را اعلام

۵- به طور مثال در برابر حوادث زیر هیچ گونه موضع گیری از سوی و کلا صورت نگرفت:

- لایحه مصوب ۳۱ خرداد ۱۳۵۹ شورای انقلاب راجع به تصفیه و پاک سازی در کانون و کلاهی دادگستری

- لغو پروانه ۵۷ نفر از و کلاهی دادگستری به موجب رأی شماره ۹۴-۶۲/۲۸-۹۴ دادگاه انقلاب اسلامی مرکز (روزنامه کیهان، مورخ ۶۲/۳/۳۰)

- تصفیه ۳۲ وکیل دادگستری در تاریخ ۶۲/۶/۱۸ (محمود کاشانی-ص ۵)

- تصفیه ۵۲ وکیل دادگستری در تاریخ ۶۲/۹/۲۲ (همان)

- و از همه بارزتر نصب سرپرست برای کانون و کلا (در وضعیتی که ماده ۲۶ لایحه قانونی استقلال کانون و کلا کماکان لازم الاجرا بود و در معرض نسخ یا تخصیص قرار نگرفته بود) در جلسه مورخ ۶۲/۱۱/۱۷ شورای عالی قضایی که با حضور عده ای از و کلاهی دادگستری تشکیل شده بود (فرهاد پروین، ص ۱۱)

- تصویب لایحه بازسازی کانون های و کلاهی دادگستری در شهریورماه ۱۳۶۵ مجلس که به موجب نظریه شماره ۶۸۳۶-۱۳۶۵/۷/۸-۶۸۳۶ شورای نگهبان مغایر با شرح تشخیص داده شد

نموده، به تأمل نهاد و صحت این ادعا را که هیأت‌گزینش بدون نظر مساعد هیأت‌مدیره عمل نموده، مورد تردید قرار داد. زیرا: اولاً- مقاومت در برابر دستور دادگاه مبنی بر مطالبه پرونده، با این ادعا همسوییست و ثانیاً- هیأت‌مدیره می‌توانست (یا می‌بایست) در پاسخ از پذیرش مسؤلیت تصمیمات هیأت‌گزینش که مسبوق به معطوف نمودن ماده ۲ قانون کیفیت اخذ پروانه وکالت دادگستری (مصوب ۱۳۷۶/۱/۱۷) به ماسبق بود، خودداری می‌کرد. در حالی که با این پاسخ در جایگاه امر هیأت‌گزینش قرار گرفته است. اعضاء وقت هیأت‌مدیره چگونه پذیرای این ناپهتجاری شده‌اند؟

• تحلیل کانون‌های وکلای دادگستری به مثابه نهاد صنفی

نهادهای صنفی فارغ از این که مشمول قانون نظام صنفی باشند یا مشمول قوانین و مقررات خاص، در وهله نخست عهده دار تأمین منافع و مصالح صنف خود هستند. چه بسا این وضعیت این نهادها را به سمت مقاومت در برابر افزودن بر تعداد اعضای صنف سوق دهد تا ناچار به تقسیم مشتریان و مراجعین خود به تعداد بیش تری که به کاستن از مراجعین به اعضای فعلی می‌انجامد نشوند. آیا این قاعده نسبت به تمامی صنوف عمومیت دارد؟ خیر، بعضی از صنوف اقتدار و توانایی جهت تأمین منافع خود را در کثرت اعضا می‌بیند. مثلاً انجمن صنفی روزنامه نگاران تمام تلاش خود را در جذب بیش تر عضو متمرکز می‌کرد تا در پرتو آن به نحو مؤثرتری عمل کند. کانون نویسندگان ایران (ولو هیچ‌گاه نتوانست به عنوان یک صنف خود را به ثبت برساند) نیز مصداق چنین وضعیتی است.

این صنوف را از این حیث چگونه می‌توان دسته‌بندی کرد؟

صنوف از نظر چگونگی تعامل با حکومت که نقش قابل توجهی در تأمین منافع صنفی دارد، قابل دسته‌بندی‌اند و حکومت‌ها از حیث نحوه تعاملی که با مردم دارند، با این صنوف برخورد می‌کنند. به این معنی که چنانچه موضوع فعالیت یک صنف با حقوق فردی و آزادی‌های عمومی پیوند برقرار نماید همواره در معرض اتهام خروج از فعالیت صنفی و ورود به فعالیت سیاسی قرار می‌گیرد. حکومت‌هایی که مولود یک انتخابات آزاد بوده و از مشروعیت دموکراتیک برخوردارند، از آن‌جا که بقای آن‌ها در قدرت تابعی از متغیر آراء جامعه است، لذا همواره در تلاش‌اند که نهادهای متولی حقوق فردی و آزادی‌های عمومی را به پشتیبانی از خود سوق داده و متمایل نمایند، و بالعکس. تصویب لایحه قانونی استقلال کانون‌های وکلا بر اساس اختیارات ویژه نخست‌وزیر وقت دکتر محمد مصدق از قوه مقننه به تصویب رسید. به این معنی که این قانون توسط شخصی فراهم شد که اعتقادی راسخ به دموکراسی و حاکمیت مردم بر سرنوشت اجتماعی خویش داشت. تا قبل از تصویب این قانون همواره وزیر وقت دادگستری که عضو قوه مجریه بود^۶ بر نهاد صنفی و کلاسیطه داشت. قانون فوق در ۷ اسفند ۱۳۳۱ به تصویب دکتر مصدق رسید و از آن‌جا که از تاریخ تصویب لازم‌الاجرا بود در اولین اجتماع و کلا هیأت‌مدیره انتخاب شد و در تاریخ ۱۳۳۱/۲/۲۱ اولین رئیس منتخب کانون (مرحوم سید هاشم وکیل) از طرف اعضاء هیأت‌مدیره تعیین شد (بنگرید به: روزنامه اطلاعات، مورخ ۱۳۳۱/۲/۲۳، ص ۳). پس از کودتای ۲۸ مرداد و سرکوبی نهضت ملی ایران و حذف دکتر مصدق در تاریخ ۱۳۳۳/۸/۲۹ قانونی به تصویب رسید که بر اساس آن مقرر شد که تمام قوانین و مصوبات دکتر مصدق

۶- در حال حاضر نیز وزیر دادگستری عضو قوه مجریه شمرده می‌شود ولی طبق اصل ۱۶۰ قانون اساسی از میان کسانی که رئیس قوه قضائیه به رئیس جمهور پیشنهاد می‌کند انتخاب می‌گردد و صرفاً عهده دار مسائل مربوط به روابط قوه قضائیه با قوه دیگر است و چنانچه رئیس قوه قضائیه اختیارات مالی و اداری قوه را به وی تفویض نماید تا رده معاون مالی-اداری رئیس قوه قضائیه ارتقا پیدا می‌کند. قبل از جمهوری اسلامی وزیر دادگستری اختیاراتی داشت و من جمله ریاست داسرا را نیز بر عهده داشت.

که به استناد اختیارات ویژه تصویب شده بودند بایستی مجدداً مورد تصویب مجلسین قرار گیرند و نهایتاً در ۵ اسفند ۱۳۳۳ در کمیسیون مشترک مجلسین قانون مزبور بار دیگر تصویب شد.

بدین ترتیب قانونی که پایه و مبنای نهاد صنفی و کلا در ایران بود، نیز از همان قاعده تبعیت می کرد. در آذرماه ۱۳۳۴ آیین نامه اجرایی آن (با توجه به ماده ۲۲ قانون) پس از تصویب وزیر دادگستری به موقع اجرا گذاشته شد. خانه سینما به عنوان نهاد صنفی دست اندرکاران سینما (که جلوه ای از اعمال حق آزادی اندیشه و بیان آزادانه آن است) وضعیتی مشابه انجمن صنفی روزنامه نگاران را از سر گذرانده است. کانون وکلای دادگستری نیز نهاد صنفی دست اندرکاران تضمین حق بشری مندرج در ماده ۱۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر است. بند ۲ ماده ۴۲ اساسنامه دیوان بین المللی دادگستری بیانگر تخصیص حق برای دولت‌هاست و در بند ۳ همان ماده و کلا از مزایا و مصونیت‌هایی که برای انجام آزادانه وظایف آنان ضروری است، بهره مند شده اند. در بند «د» ماده ۱۴ میثاق حقوق مدنی و سیاسی داشتن وکیل به عنوان یک حق مقرر شده است. این حق در زمره حقوق بنیادین قرار گرفته است. حق مزبور در کنوانسیون اروپایی حمایت از حقوق بشر و آزادی‌های اساسی در بخش مربوط به «محاكمه منصفانه» آمده است و در مورد اشخاصی که از عهده هزینه‌های آن بر نمی آیند، تأمین هزینه بر عهده دادگاه قرار گرفته است. بند ۵ ماده ۱۹ اعلامیه قاهره، مشهور به اعلامیه اسلامی حقوق بشر (مصوب ۱۵ مرداد ۱۳۶۹ اجلاس وزرای امور خارجه سازمان کنفرانس اسلامی) راجع به اصل برائت و ضرورت تأمین تضامین لازم جهت محاکمه عادلانه است، لیکن صراحتاً به حق داشتن وکیل نپرداخته است. در قسمت دوم ماده ۵۵ اساسنامه دیوان کیفری بین المللی مقرر شده که بازجویی از متهم باید در حضور وکیل صورت گیرد، مگر آن که خود وی از این حق صرف نظر کند. اصل ۳۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز ناظر بر همین حق است. همچنین به طور مثال اصول ۳۴ و ۳۷ قانون اساسی ژاپن، اصل ۱۲۵ قانون اساسی چین، اصل ۱۹ قانون اساسی ایالات متحده آمریکا، اصل ۲۷ قانون اساسی اندونزی، بند ۵ اصل ۳۰ قانون اساسی بلغارستان همگی حق داشتن وکیل را به عنوان یک حق بشری به رسمیت شناخته اند. به این ترتیب آن چه که صنفی را که فعالیت‌شان به نحوی با اعمال حق‌های بشری ملازمه دارد، با هم پیوند می دهد، قرار داشتن آن‌ها در برابر نظارت‌های حکومتی است. موانعی که همواره فراراه فعالیت تشکل‌های صنفی از این نوع ایجاد می شود، به همین ویژگی برمی گردد و کانون‌های وکلای دادگستری نیز در ردیف این گونه صنف قرار دارند. داشتن تشکل صنفی برای این صنف نیز یک حق است، لیکن در نظام‌های برخوردار از مشروعیت دموکراتیک، «حق بودن» و «حق داشتن» (به معنی قائل بودن به حق آن‌ها جهت متشکل شدن در نهاد صنفی خود به لحاظ حق بودن آن) و درج این حق در قوانین به گونه‌ای که بهره‌مندی از این حق را تأمین نماید (تا «حق داشتن» را تضمین کند) در کنار هم فراهم می شود، در حالی که در نظام‌های فاقد این وصف یا حق بودن انکار می شود (تا حق داشتن مجال طرح نیاید و مطالبه نشود) و یا تشکل‌های صنفی از این نوع در سیطره و تحت کنترل حکومت قرار می گیرند. گاه حکومت خود به ایجاد نهاد صنفی از این نوع می پردازد تا ابتکار راه اندازی آن به خود دارندگان حق داده نشود و یا به ایجاد تشکل‌های صنفی در عرض تشکل‌های صنفی ایجاد شده توسط دارندگان حق روی می آورد.

مسأله شایان توجه در این بحث، تأمل در مورد ایجاد نهاد هم عرض کانون‌های وکلای دادگستری از طریق ماده ۱۸۷ قانون برنامه سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مصوب ۱۳۷۹/۱/۱۷ مجلس شورای اسلامی است. نقطه تمرکز تأمل این است که آیا تصویب این قانون و آیین نامه اجرایی آن که در تاریخ ۱۳/۶/۱۳۸۱ به تصویب رئیس قوه قضائیه رسید از سوی فارغ‌التحصیلان حقوق با اقبال مواجه شد؟

اگر پاسخ این پرسش مثبت باشد، باید به ناچار تشکل صنفی و کلاسی دادگستری را علی رغم این که ماهیتاً در ردیف نهادهای صنفی مثل: انجمن صنفی روزنامه نگاران، خانه سینما و کانون نویسندگان ایران قرار دارد، از این حیث که نهاد موازی آن با اقبال اجتماعی مواجه شده، از ردیف فوق خارج نمود و این وضعیت شگفت آوری است، زیرا فرض بر این است که تصویب لایحه قانونی استقلال کانون و کلاسی دادگستری در تاریخ ۱۳۳۳/۱۲/۵ ثمره دهه ها تلاش و کلا جهت خارج نمودن تشکل صنفی و کلاسی دادگستری از سیطره قوای حکومتی بوده و با تصویب ماده ۱۸۷ در تاریخ ۱۳۳۷/۱/۱۷ دستاوردها از دست رفته است. بنابراین استقبال از تصویب ماده ۱۸۷ قانون برنامه سوم توسعه... را به ناگزیر باید دلیل روشنی بر امحاء سرمایه اجتماعی تشکل صنفی و کلاسی دادگستری برشمرد. سرمایه ای که تحصیل آن به راحتی میسر نبوده تا به این راحتی از دست برود. (بنگرید به: محمد شریف، روزنامه صبح آزادگان، شماره ۵۷) مسؤولیت این گونه امحاء سرمایه اجتماعی تشکل صنفی و کلا متوجه کیست؟ اگر این وضعیت در کنار اعراض اکثریت عظیمی از و کلا از حضور در انتخابات دوره های متعدد هیأت مدیره کانون و کلاسی مرکز قرار گیرد، به گونه ای که هیأت مدیره نماینده آراء اقلیت ناچیزی از و کلا شمرده شود، اساساً این نهاد صنفی را باید از ماهیت مدون خود یعنی نهاد اعمال کننده یک حق بشری تهی و بیگانه فرض نمود و باید برای اعاده سرمایه اجتماعی این نهاد چاره ای اندیشید.

این دیدگاه که علت عدم حضور اکثریت قابل توجهی از و کلا در رأی دادن به کاندیداهای هیأت مدیره کانون مرکز این است که آنان حاضر نیستند اوقاتی را که می تواند منجر به کسب درآمد شود به شرکت در انتخابات تخصیص دهند، اتهام گونه و غیرواقعی است. زیرا دیدگاه غالب این است که ۹۰ درصد پرونده ها و سایر امور و کالتی از قبیل داوری به ۱۰ درصد و کلا ارجاع می گردد و ۹۰ درصد و کلا باید به ۱۰ درصد پرونده ها و سایر امور و کالتی بسنده نمایند. بنابراین ۹۰ درصد و کلاسی مزبور از حیث کسب درآمد در وضعیتی قرار ندارند که حاضر به تخصیص چند ساعت آن به حضور در انتخابات نباشند. یک دیدگاه نیز این است که آن ۱۰ درصد و کلا همین گروه های مشخص و محدودی است که یا اعضاء هیأت مدیره اند یا در حواشی آن قرار دارند و اساساً دستیابی به پرونده های داوری با حق الزحمه های قابل توجه یکی از امتیازات توفیق در انتخابات هیأت مدیره است و از این رو گشاده دستی در هزینه های گزاف تبلیغاتی توجیه می شود. در این وضعیت کناره گیری اکثریت عظیمی که نه سرمایه ای جهت هزینه نمودن در تبلیغات انتخاباتی دارند که کاندیدا شوند و نه می توانند به تشکل هایی که در ایام انتخابات به ناگاه شکل می گیرند و پس از انتخابات تا دوره بعدی تعطیل می شوند، امید بندند، توجیه می شود. راه اندازی مؤسسات مختلف آموزش عالی اعم از دولتی، آزاد، پیام نور، غیرانتفاعی و غیره که به صدور دانشنامه لیسانس حقوق اشتغال دارند، ایجاد پدیده ای به نام استاد هوایی که یک ترم تحصیلی را که باید در شانزده جلسه برگزار شود در ۴ یا ۵ جلسه در روزهای تعطیل خلاصه می کنند و در آخر ترم نیز دانشجوی مردودی ندارند، و در نتیجه تراکم فارغ التحصیلان دارنده دانشنامه لیسانس حقوق که به شوق اخذ پروانه و کالت به سر می برند، نارسایی اجتماعی دیگری است که بخش قابل توجهی از بار آن بر دوش کانون های و کلا افکنده می شود. علی رغم این که کانون های و کلا با مستند قرار دادن تبصره ماده ۱ قانون کیفیت اخذ پروانه و کالت دادگستری مبنی بر در اقلیت بودن در کمیسیون تعیین تعداد کارآموزان و کالت (در وضعیتی که به عنوان عضو پیشنهاد دهنده شناخته می شود) تلاش می کند از پذیرش ناپهنجاری ناشی از انبوهی تعداد فارغ التحصیلان حقوق که در پی اخذ پروانه کارآموزی و کالت برمی آیند سرباز زند، با این حال قلت تعداد کارآموزان مورد نیاز برای تهران و شهرهای بزرگ که رقم آن گاه به شدت اعجاب آور بود، موجب گردید که کانون و کلا نماینده و حافظ منافع صنفی و کلاسی شاغل و سد راه فارغ التحصیلان حقوق جهت اشتغال به و کالت تعریف شود.

انفعال کانون های و کلای دادگستری در برابر تحت پیگرد قرار گرفتن و کلایی که عهده دار دفاع در پرونده های اتهامی فعالین حقوق فردی و آزادی های عمومی می شوند و استمرار این انفعال محض در برابر محکومیت های آنان به حبس های طولانی و به ویژه سکوت محض در برابر انفصال آنان از شغل و کالت، خود شناسنامه ای برای هیأت مدیره ای است که در انتخاباتی برگزیده شده اند که تعداد شرکت کنندگان در آن و تعداد آرای که به انتخاب آنان منجر شده، وصف مندرجات آن شناسنامه است.

بنابراین، ضروری است به این پرسش بیندیشیم که:

سرمایه اجتماعی کانون های و کلای دادگستری در ایران در چه وضعیتی است؟ و چرا به این وضعیت دچار شده است؟

• منابع:

- ژاک هاملن، دفاع از وکیل مدافع، مترجم: ابوالقاسم تفضلی، ناشر: ابوالقاسم تفضلی، چاپ اول، پاییز ۱۳۶۸
- عباس مبارکیان، چهره ها در تاریخچه عدلیه و نظام آموزش عالی ایران، ناشر: انتشارات پیدایش، چاپ اول، ۱۳۷۷
- تحولات بیست و پنج ساله و کالت دادگستری، ناشر: کانون و کلای دادگستری مرکز، ۱۳۴۴
- مجله ی دینی حقوقی عماد، شماره ۴، تابستان ۱۳۶۸
- دکتر محمود کاشانی، بررسی قانون نحوه اصلاح کانون های و کلای دادگستری، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۰
- دکتر فرهاد پروین، تحولات مقررات مربوط به امر و کالت در ایران، روزنامه اطلاعات، ۱۳۷۷/۲/۲۰
- محمد سنگلجی، قضا در اسلام، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، ۱۳۵۶
- دکتر ناصر کاتوزیان، قواعد عمومی قراردادها، جلد چهارم، انتشارات بهنشر، ۱۳۶۹
- دکتر ناصر کاتوزیان، قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی، نشر دادگستر، چاپ دوم، پاییز ۱۳۷۷، ذیل مواد ۲۲۷ و ۲۲۹ قانون مدنی
- دکتر بهشید ارفع نیا، حقوق بین الملل خصوصی، نشر عقیق، چاپ پنجم، ۱۳۷۷
- دکتر منوچهر مؤتمنی طباطبایی، حقوق اداری، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۷۳
- دکتر حسین صفایی و دکتر مرتضی قاسم زاده، حقوق مدنی - اشخاص و محجورین، انتشارات سمت، تهران، چاپ اول، پاییز ۱۳۷۵
- دکتر ولی الله انصاری، کلیات حقوق اداری، انتشارات میزان، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۶
- محمد شریف، تأملی در باب مؤسسات حقوقی موضوع ماده ۱۸۶ قانون برنامه سوم توسعه... روزنامه صبح آزادگان، دوره جدید، سال اول، شماره ۵۷، ۲۴ آذر ۱۳۷۸
- خاطرات مهندس مهدی بازرگان در گفتگو با سرهنگ غلام رضا نجاتی، شصت سال خدمت و مقاومت، جلد نخست، نشر رسا، تهران، ۱۳۷۷

آسیب رسانان

دکتر غلامرضا طیرانیان ■

مجله با ارزش «مدرسه حقوق» با دعوت از جامعه وکالت دادگستری به منظور بحث پیرامون «آسیب شناسی کانون وکلا» این فرصت گران بها را خلق کرده است که وکلای دادگستری بگویند و مدیران کانون ها که همکاران ما هستند، ولی دچار محظورات، بشنوند و نیز مدیران اگر در بیان و تشریح مواضع خود سخنی دارند بگویند و وکلای دادگستری با درک متقابل از محدودیت های مدیریت، سخنان آنان را بشنوند و در این گفتمان دوستانه و صریح که باید بدون رنجش خاطر باشد، به این نتیجه بی پرده برسند که: چه شد و چه کردیم، هم وکلا و هم مدیران، که گروهی قدرتمند به خود اجازه دادند با رخنه نزد فرمان روایان، برخلاف مصالح مردم کشور، در ضدیت با حق

دفاع و با نهاد مردمی وکالت، جامعه ایرانی را به عقب، یعنی به شرایط دوران قبل از سال ۱۳۳۱ شمسی، سال اعطای شخصیت و استقلال به کانون وکلای دادگستری ایران، بازگردانند که در آن دوران تمام شؤون و زمام امور وکالت تحت سلطه ناروای وزیر عدلیه بود.

چه کسی دستور ضدیت علیه وکالت دادگستری را صادر کرده است؟ مردمی که استقلال وکالت، حق دفاع آن ها را تهمین می کند یا کسانی که از وکالت دادگستری و احقاق حق و مقابله با ستم در درون خود بیم دارند و بیرون و به زبان، به حفظ حقوق عامه و گسترش عدل و اجرای سیاست های کلی نظام تظاهر می کنند؟ ضعف در کجاست؟ در شخصیت هایی وابسته به وکالت یا در قوانین

که باید حافظ حق دفاع مردم ایران باشد. چه کسی بانی تصویب قوانین ضد وکالت است و عامل این ضعف کیست؟ آسیب رسانان یا آسیب پذیران؟ و در این زمان هولناک از بیم آن که موقعیت وکالت و وکلای دادگستری بدتر و ناگوارتر از آن چه هست نشود آیا جامعه وکالت باید ساکت نشیند و ضربه بر پیکر و ساختار ذاتی و اصیل وکالت را تحمل نماید و دم برنیورد تا به قول بعضی زنده بمانیم و نانی بخوریم!

«آسیب» رخداد ناگواری است که چون برنهادی وارد آمد، آن را از درون متلاشی و تخریب می کند، لذا نخست باید ساختار نهاد را به دقت بشناسیم تا آسیب شناخته شود. تا ساختار را ندانیم، یقیناً آسیب را نخواهیم شناخت و در برابر آن به علت عدم آگاهی واکنش نشان نمی دهیم و اکثریت به خواب غفلت فرو می روند. ساختار پرنهادی را نیز

با نگاه دقیق به هدف از تأسیس و خلق نهاد می توان شناخت و آسیب آن است که نهاد را از هدف خود دور و یا آن را از اساس با هدف خود بیگانه، چه بسا نهاد را بر ضد هدف خود تبدیل می کند.

بدن آدمی به گونه ای خلق شده تا از سلامت جسم و جان بهره مند گردد و در دوران کوتاه عمر خود به هدفی عالی دست یابد که خلق انسان برای تحقق آن هدف بوده است. بدن یعنی جسمی که حامل روح انسان است، دارای ساختار و ساز و کاری که در حالت تعادل و بهره مندی از سلامت، حرارتی معین از خود بروز می دهد و چون بر جسم انسان آسیب رسد، آسیب بر حرارت بدن می افزاید و یا از آن می کاهد. طبیب حاذق با معاینه و ملاحظه این حرارت و میزان آن، بیماری را تشخیص و از بیماری و شدت و ضعف حرارت بدن آسیب را می شناسد و بیمار را اگر خود بخواهد و با طبیب همکاری کند درمان می کند. طبیب دانا و صاحب تجربه از معاینه آسیب، آفت وارد بر بدن را شناسایی تا اگر نجات بیمار ممکن و آفت تمامی ارگان و اجزاء بدن او را تخریب نکرده باشد با زدودن آفت، سلامت را به بیمار بازمی گرداند و همین فرآیند نیز حاکم است بر بیماری های روح و روان که چه بسا بیمار روحی از بیماری خود آگاه نیست و کار درمان را بر طبیب دلسوز و حاذق نیز دشوار می سازد و هم چنین است بیماری های اجتماعی و بیماری های نهادهای که اعضای نهاد از آن آگاه نیستند و در غفلت به سر می برند!

در شرایط هجوم و تاخت و تاز کنونی بر نهاد مردمی و کالت آیا تمامی وکلای دادگستری خود از این، هجمه و بیماری ساختار شکن و کانون های و کلا مدافع آگاهند؟ آیا آسیب را آن گونه که شایسته است احساس می کنند؟ آیا ساختار و ارکان و کالت را که برای تحقق هدف از وکالت ضروری است بخوبی می شناسیم؟ آیا ما، یا لاقلا اکثر وکلای دادگستری، خود، هدف از وکالت و قداست آن را به فراموشی نسپرده ایم؟ آیا هدف از وکالت تنها تحصیل درآمد و حق الوکاله و نان خوردن است؟ آیا با این طرز تلقی ما خود اجازه نداده ایم که بدخواهان حق الوکاله را وسیله برای توجیه مقاصد خود و ضربه به جامعه و کالت قرار دهند، آن هم در اجتماعی که هر روز از فسادهای مالی عظیم خبرهای اعجاب انگیز و ناگواری به گوش می رسد و شگفتا که قبل از وقوع با آن مقابله نمی شود؟ آیا کسی هست که منصفانه مقایسه کند این فساد عمومی در ارکان و اقشار جامعه را با آن چه وکالت را به آن متهم می کنند. آیا به واقع تمام نهادهای سازمان های کشور، همه و همه پاک و صالح و سالمند، الا جامعه و کالت دادگستری که این گونه به خصومت بر آن و حیات و استقلال آن شمشیر می کشند؟

در این آسیب شناسی به این پرسش ها و پرسش های فراوان دیگری باید پاسخ داد که برای همگان روشن شود، در جامعه ای که فساد این چنین گسترده و همه گیر شده و رانت خواری و مفتخواری به پدیده ای گوارا تبدیل گردیده، آیا آن که به فساد اندکی مبتلاست، در سلامت رتبه بالائی ندارد؟ دارد و این رتبه بالا متعلق به وکلای دادگستری است که هیچ گاه در طول بیش از شصت سال گذشته به فسادهای میلیاردری از ثروت عمومی کشور مبتلا نشده اند. جامعه و کالت در مقایسه با بسیاری دیگر از سلامت نفس کاملی برخوردار است.

قانون مندی آفرینش، هر پدیده را برای تحقق هدفی ویژه خلق نموده و برای تحقق هدف، به آن پدیده ذات و جوهره ای متناسب بخشیده است، انسان ها نیز به پیروی از این سنت الهی، نخست هدف را انتخاب، سپس برای عینیت بخشیدن به هدف خود، نهادی را بنا نهاده اند که اگر جوهره ذاتی آن شکسته شود، هدف نیز غیر قابل تحقق و نهاد هدفمند از درون متلاشی و نابود می گردد.

کسی نمی داند از چه زمان و تاریخی، اما قطعاً از آن زمان که انسان زندگی جمعی با دیگر انسان های هم نوع خود را آغاز کرد، نزاع غیرقابل اجتناب برای تصاحب ثروت و منافع و دستیابی بر قدرت، جمیع انسان ها را به مرجعی عادل و با اقتدار نیازمند نمود که انسان خود آن مرجع را برای احقاق حق و رفع ستم از ستمدیدگان برگزید و حق اقدام شخصی را از خود سلب و به آن مرجع که مقدس شد، تفویض نمود تا پناه و آخرین پناه باشد برای مظلومین و دسترسی همگان به دادرسی عادلانه و انسان امید بسته است به این حق بدیهی خود.

بلا تردید دادرسی در صورتی عادلانه است که راه باز و هموار باشد برای دفاع بدون بیم و هراس برای اصحاب دعاوی و برای تمیز مظلوم، که نوعاً ضعیف است و شناخت ظالم که نوعاً دارای قدرت است. جامعه وظیفه دارد برای برقراری عدالت در دادرسی امکان دفاع آزادانه و وسائل بهره مندی از آن را در اختیار طرفین دعوی بگذارد تا آنان از شرایط مساوی برای دفاع از حق خود برخوردار شوند و ضعف یکی و قوت دیگری سبب شکست و پیروزی در دعوی و دادرسی نشود و تنها آن که حق دارد به قدرت و قداست حق در دعوی پیروز گردد. اگر بهره مندی از حیات، حق بدیهی انسان است، که هست، دفاع نیز از لوازم عقلی و ضروری حق حیات است. عقل باید حاکم بر دادرسی باشد و با آزادی در دفاع است که امنیت در دادرسی جاری است و قاضی می تواند حق را تشخیص و حکم عادلانه صادر کند.

دفاع نیازمند علم است. دفاع تعادل روحی می خواهد. آن کس خواننده یا در معرض اتهام قرار می گیرد، یا خود عالم به چگونگی دفاع نیست یا در موضع خوانده و متهم تعادل و تمرکز روحی برای دفاع را از دست می دهد، لذا به حکم ضرورت عقلی، جامعه وظیفه دارد، خود کسانی را برای دفاع در دادرسی تربیت کند. در بررسی دعاوی، اصحاب دعوی در برابر اقتدار قوه قضائیه قرار گرفته اند. پس طبع دادرسی بی طرفانه اقتضاء می کند که دفاع به تربیت شدگان علم دفاع سپرده شود، تربیت شدگانی که از سیطره قوا و دولت، به معنی عام آن رها باشند والا قادر به سخن و دفاع آزاد و با احساس امنیت در برابر مراجع قضائی نخواهند بود.

این است هدف از تأسیس نهاد وکالت دادگستری. وکیل دادگستری باید بتواند شجاعانه و بدون وابستگی به قوای دولتی از موکل خود دفاع کند. اگر فرهنگ حق گرایی در کشور توسعه یابد و کشور در مسیر ترقی و عدالت گام بردارد، گرایش عموم مردم به انتخاب وکیل برای احقاق حق و دفاع از خود افزایش می یابد و جامعه با فراهم کردن امکانات لازم، افراد مظلوم و ضعیف را از دفاع محروم نمی کند. دادرسی حقوقی و کیفری بدون ملاحظه وکیل دادگستری، از ابتدایی ترین مرحله رسیدگی حتی در مراحل بازجوئی و تحقیقات اولیه نمی تواند بدون حضور و مداخله وکیل در تحقیقات عادلانه باشد حتی اگر مأمور بازجوئی و قاضی تحقق از عادل ترین افراد انتخاب شوند.

احقاق حق و عدالت هدف مشترک قضاوت و وکالت است. هر یک از قاضی و وکیل دادگستری از راه خود به سوی این هدف می روند: قاضی با رعایت بی طرفی کامل و نگاه و حرمت مساوی به اصحاب دعوی و وکیل دادگستری با حمایت جدی از موکلی که او را ذیحق تشخیص داده است. تشخیص قاضی در حکومت بر دادرسی در جای خود حجت است و طبق حجت خود رأی می دهد. تشخیص وکیل دادگستری نیز به عنوان حامی موکل که این نیز برای وکیل حجت است، در مدیریت دعوی نقش ایفاء می کند. قاضی و وکیل هر دو در یک صراط به سوی حق می روند و هیچ یک نباید از حجت دیگری خشمگین و قوه قضائیه نیز نباید بر وکالت و وکیل دادگستری غضب

کند و درصدد محدودیت و ممنوعیت و سلطه بر وکالت برآید. حال با آگاهی به هدف از تأسیس نهاد مردمی وکالت است که می توان آسیب هائی را که وکالت دادگستری را تهدید می کند، شناخت.

آسیب به وکالت هر آن چیزی است که وکالت را از درون تهی و از مسیر هدف خود دور و یا هدف وکالت را متزلزل و تخریب می کند و از ساختار ذاتی و جوهری وکالت اثری باقی نماند و کاری کند که وکیل دادگستری به دنبال نان بدود و هدف را فراموش کند و نوعاً این کانون های وکلاست که هدف تیر آسیب رسانان قرار می گیرند و اگر وکلا خود غفلت کنند تیرهای بلا کانون ها را از پای در می آورند.

ساختار وکالت:

شخصی که امروز به حرفه مقدس و شریف وکالت اشتغال دارد و با اخذ پروانه از نماینده مردم یعنی کانون وکلای دادگستری، دفاع از اصحاب دعوی را در برابر قوه حاکمه که مظهر آن قوه قضائیه است بر عهده دارد، او همان کودک، همان نوجوان و جوان پیشین است که بهترین ایام خود را به آموختن دانش و در مدارس عالی حقوق به تحصیل علم دفاع از حق اختصاص داده تا با این سرمایه گذاری مادی و معنوی پشتیبان مردم مظلوم باشد و حقوق تضعیب شده آنان را احیاء کند. وکیل دادگستری با این هدف متعالی وارد میدان تلاش می شود و همان گونه که هدف کشاورز برداشت گندم است، لاجرم از کشت گندم گاه نیز عاید کشاورز می شود و این مذموم نیست، بلکه ممدوح است که وکیل دادگستری با هدف احقاق حق، از تلاش خود برای امرار معاش نیز بهره مند گردد.

آن گروه که شجاعت در ذات آنان نهفته و حتی با ارباب، از هدف خود روی نمی گردانند، اگرچه تعداد ایشان اندک است و اقل ولی آن اقلیتی که در هر حال، حتی در موضع امن به خوف و سستی مبتلا می شوند و حتی از سایه خود می هراسند، هر دو این گروه های کم شمار، از بحث وکالت بیرونند ولی اکثریت وکلای دادگستری که بین این دو اقلیت، دفاع از حق را حرفه خویش قرار می دهند، اگر به پشتوانه قوانین مصوب وکالت، احساس امنیت کنند، لباس شجاعت و آزادی می پوشند و در میدان مبارزه، به نایب می تازند ولی اگر قوانین کشور امنیت شغلی را از آنان باز پس گیرد و سرمایه مادی و معنوی و ادامه اشتغال وکیل مدافع را به خطر اندازد، این اکثریت نیز به گروه اقلیت جیون می پیوندند و آن اقلیت ذاتاً شجاع نیز باید باقی مانده عمر خود را در غل و زنجیر بگذرانند.

اگر عقل سالم به قدرت و ضعف آلوده نیست به بدهت می پذیرد که دفاع از حق در سایه ترس، دفاع به معنای حقیقی خود نیست بلکه کالبدی است از درون تهی، از لوازم عقلی و ضروری دفاع آن است که وکیل دادگستری در موضع دفاع از حقوق موکل، سایه خوفناک قدرت را بر شوون زندگی حرفه خویش احساس نکند و پس از پایان دفاع نیز مؤاخذه و محبوس نگردد. با اعتماد به این حقیقت مسلم است که به حکم عقل مستقل وکالت باید از ساختاری برخوردار باشد که، هیچ گاه دولت و صاحبان قدرت مرئی و نامرئی در گردش و اداره امور وکالت و کانون وکلا مداخله نکنند و وکیل مدافع پروانه وکالت خود را مستقیم و بدون مداخله مقامات دولتی از کانون آزاد وکلای دادگستری اخذ نماید و تنها کانون وکلا و مراجع انتظامی آن حق داشته باشند پروانه وکالت را از وکیل دادگستری بازپس گیرند و لایحه حتی اگر مقامات دولتی و سایر قوای کشور از صالحان و متقیان برگزیده شوند.

امنیت حرفه وکالت و زندگی وکیل دادگستری تنها در سایه تصویب قوانین، تضمین می شود نه به بزرگواری این و

آن، همان گونه که لایحه استقلال کانون وکلای دادگستری مصوب سال ۱۳۳۳ ساختاری به ارکان و اجزاء کانون وکلا بخشید که سلطه پیشین عدلیه پهلوی را از جامعه وکالت برداشت و کشورهای مترقی جهان نیز وکالت مستقل از حاکمیت و وابسته به ملت را شاخصه ترقی و توسعه عدالت قضائی می شناسند و به آن می بالند و به حق می بالند. وکالت در ذات به استقلال خود، وکالت است و حامی حق. وکالت بدون استقلال ظاهری از حروف «وکالت» دارد که حروف به تنهایی عاری از معنی اند همان گونه که حروف «کوه» به کوه صلابت و عظمت نمی بخشند و کوه در ساختار و بلندی و سختی خود کوه است و اگر متلاشی شد به تل خاکی بدل می شود که وزش بادی ملایم و جریان آبی اندک آن را پراکنده می کند و از کوه اثری نمی ماند و آنان که قصد ویرانی وکالت را دارند، زیرکانه ساختار منسجم وکالت مستقل را نشانه می گیرند.

ساختار هر نهاد مردمی و غیر مردمی در درون آن نهاد است والا در بیرون نام های بی مسمی فراوانند و بینندگان را به سهولت می توان فریفت. حق از درون قوی است و ماندنی و باطل از درون تهی و رفتنی است.

کانون وکلا:

کانون وکلای دادگستری در ایران نه تنها شخصیتی است حقوقی نماینده وکلا، بلکه مجموعه ای است از همه وکلای دادگستری. هر وکیل دادگستری خود یک کانون است: همه باید سخت مراقب خود باشند زیرا رفتار یک وکیل در صحنه عمل و دفاع می تواند سبب ضعف یا تعالی و ارتقاء جایگاه کانون وکلا و وکالت تمامی وکلای دادگستری گردد. متقابلاً نوع تصمیم و شجاعت یا محافظه کاری کانون در اقدام نیز می تواند بر شخصیت و منزلت و صلابت وکیل و وکالت بیفزاید یا از آن بکاهد. آن گاه که وکیل دادگستری مورد اهانت قرار می گیرد و به امر مقام خشمگین به او دست بند می زنند و در انتظار به حرکت در می آورند تا سایر وکلا جایگاه وکالت را حقیر بشناسند و کانون وکلا محافظه کارانه، بی اعتنا و بی تفاوت از این خبر تلخ، برای حمایت و رفع تعرض و ستم آشکار از عضو جامعه وکالت، حرکتی از خود نشان نمی دهند و وارد رسیدگی به این مصیبت دردناک نمی شوند که اگر در این رسوائی وکیل برخلاف شأن وکالت رفتار نموده و مقصر است، او را بدون اغماض مؤاخذه و با محاکمه انتظامی او را تنبیه نمایند و اگر وکیل بی گناه بود و ستم دیده و امر خشمگین حق را تحمل نکرده و برخلاف کانون و تمامی موازین و تنها برای انتقام و تسکین خود، وکیل و به واقع جامعه وکالت و کانون وکلا را تحقیر نموده، در این صورت متجاوز به حیثیت و حقوق وکیل و وکالت نباید از تعقیب قانونی مصون بماند و تجزیه یافته و عمل ناروای خود را تکرار کند. مصونیت وکالت به دست وکالت و کانون وکلا است. این گونه سستی ها و بی تفاوتی ها به حیات وکالت آسیبی آشکار است که به لحاظ رخنه آفت محافظه کاری در پیکره وکالت و به بهای این که مسؤولین حمایت از وکیل، خود نزد اهانت کننده معضوب واقع نشوند، هر روز بر وسعت آن افزوده می شود تا آن جا که بسیاری از وکلا در عمل دست از وکالت شسته و به انزوا پناه برده اند تا مورد اهانت قرار نگیرند.

آفرین بر مجله امید وکلا «مدرسه حقوق» و مدیران آن که از جامعه وکالت به موقع برای بحث پیرامون «آسیب شناسی کانون وکلا» دعوت فرمودند تا دردها بیان و وکیل دادگستری نگوید رفتار و آبروی من مربوط و متعلق به شخص من است و هر جا خود بخواهم آن را هزینه می کنم و ارتباطی به سایر وکلا و کانون وکلا ندارد. اعتقاد به

پیوستگی و کلا و کانون و کلاهی دادگستری، به مدیران کانون نیز اجازه نمی دهد بگویند ما کانون را برای صیانت از وکیل دادگستری به خطر نمی اندازیم و بنا به تشخیص عافیت طلبانه ما به مصلحت جامعه و کالت اینست که کانون یک وکیل را اگرچه مظلوم واقع شده فدای جمع و کلا کند و از سوی دیگر کانون بگوید صلابت و استقلال متعلق به وکالت است نه متعلق به یک وکیل و ما از جانب جمعیت و کلا و به نمایندگی آنان، حق و وظیفه داریم برای بقاء سفره وکیل، دم از استقلال و کالت نزنیم و آن را استقاط کنیم. هر وکیلی خود باید مراقب و حافظ حیثیت خود باشد. مگر نشنیده اید سخن تهدیدآمیز و حقارت برانگیز آن رجل مؤثر و خشمگین از وکالت را که گفت «ما و کلا را در موقعیت و شرایطی قرار خواهیم داد که نان بدود و وکیل به دنبال نان و وکیل به استقلال خود مغرور نباشد و فراموش کند شأن و منزلت و ابهت خود را، قانونی به او داد این صلابت را و ما با قانونی دیگر از او بازپس خواهیم گرفت». پس جامعه وکالت ناگزیر باید فراموش کند که روزگاری وکالت کرامت و شأن و منزلتی داشت و رئیس کانون و کلاهی مرکز هم طراز با دادستان کل کشور بود. امروز به قدر یک دادیار نوپا نیز شأن و صلابتی ندارد. پس حفظان وکالت می گویند باید سکوت کرد در این شرایط سخت، تیرها به سوی وکالت نشانه رفته اند وکالت باید بهر قیمت و خفت باقی بماند و وکیل در اندیشه بقاء خود و امرار معاش در برابر نقض قداست وکالت سر تسلیم فرود آورد.

این چه آسیبی است که جان وکالت را می آزرده و به قبول دلت می انجامد. آیا بقای این چنین حقیرانه واقعاً ارزشمند است؟ فراموش نکنیم اگر وکیل دادگستری برای پذیرش دلت آماده باشد، چرا وکالت را بدنام کند، با این سرمایه ننگین هر کس می تواند در بازار مبادلات، نان بیشتر و سهل تر به چنگ آورد، بی آن که خود را با مخاطرات میدان مبارزه حق و باطل مبتلا کند. با این همه نباید این ننگ را در میان مدیریت کانون ها قاعده ای عمومی تلقی نمود. هنوز هستند عناصر و اعضای در مدیریت کانون های و کلا که شجاعانه قصد مقابله با این حقارت ها را دارند، ولی با نهایت تأسف راه کارهای پیشنهادی آنان تند و بی احتیاطی جلوه می کند همواره در اقلیت باقی می مانند و پس از احساس تلخی در اقلیت ماندن، در انتخابات بعدی مدیریت کانون خود شرکت نمی کنند تا در بیرون از مدیریت کانون نقشی مؤثر ایفاء کنند و نیز قابل تقدیر است آن ریاست شجاع کانون که صریحاً به سازمان قضائی استان خود اخطار می کند که مقام قضائی حق ندارد دادخواست تقدیمی اصحاب دعوی را برخلاف قوانین، مدتی به نهادی خود ساخته، برای ایجاد صلح و سازش تحمیلی ارسال و از ثبت ورود به رسیدگی امتناع نماید. این حرکات امید بخش است که نشان می دهد وکالت دادگستری هم چنان زنده و شجاع است. آیا صلاحیت این مدیر کانون بار دیگر برای ادامه مدیریت تأیید خواهد شد. نمیدانیم!

آفرین بر این شخصیت و وکیل شجاع و امثال او که در شمارش اندکند ولی در صلابت افزون بر هزار!



آفت شناسی :

حال به خوبی دانستیم آسیب یعنی آن چه ساختار نهادها را می شکند و نهادی را از درون تخریب یا دگرگون می کند و نیز دانستیم برای نیل به هدف، وجود ساختار از لوازم ضروری و عقلی است برای تأسیس نهاد مردمی. این را نیز بدانیم که هیچ آسیبی در اندام و ارکان و اجزا و نهاد رخنه نمی کند مگر پس از غلبه آفتی در وجود آن نهاد. پس نخستین وظیفه مبارزه با آسیب ها، آفت شناسی است. آفت علت است و آسیب معلول آن، باید مبارزه اصلی و اساسی در برابر آفت باشد تا آسیب های موجود درمان شوند و در آینده نیز تکرار نشوند.

این انسان است که در کشورهای مرفعی جهان نهاد مستقل و مردمی وکالت را برای احقاق شجاعانه حق تأسیس می کند و نیز انسان های بدخواه و بدنام هستند که در نقش آفت های ساختارشکن، بر این نهاد مقدس هجوم می آورند. انسانی عدالتخواه با تمام نیرو به جامعه وکالت دادگستری ایران شخصیت و استقلال بخشید، یادش گرامی باد، و

انسان هائی دیگر این استقلال را تحمل نمی کنند و همه نهادهای دولتی و غیردولتی را مطیع خود می خواهند و برای حفظ قدرت خود نهاد و کالت را تخریب و قصد دارند و کالت را از درون متزلزل نمایند. برای این قدرتمندان، و کالت پاک و قانون مدار عنصری بالقوه خطرآفرین است و اگر این قدرتمندان منفعت طلب بتوانند شخصاً و الا به دست گماشتگان خود از جامعه و کالت که تسلیم آنانند، با شعارهای مردم فریب افکار عمومی را برای مقاصد پنهان خود، بر ضد و کالت دادگستری تجهیز می کنند. آفتی بس مخرب تر و با چهره ای حق به جانب ولی پنهان از دید آسیب شناسان.

بگذریم از آسیب های کم و بیش مهم، هم چون اخراج کانون و کلا دادگستری مرکز از کاخ دادگستری و «پاک سازی» جامعه و کالت، که با این عنوان چشم گیر، چه و کلای خوش نام و مستقلی را که قادر به انطباق خود با برخی معیارهای روز نبودند، همراه با بعضی که فاسد بودند از جامعه و کالت طرد و جمعیت و کلای دادگستری را از وجود آن عنصر مقتدر محروم ساختند و مخرب ترین و هولناک ترین آسیب را بر بنیان استوار و کالت دادگستری توسط کسانی وارد کردند که خود از اعضای جامعه و کالت بودند!

چه گونه می توان باور کرد و کیلی از و کلای دادگستری با آن سوگندی که یاد کرده بود که هرگز قوانین کشور را نقض نکند و شرف خود را وثیقه عمل به این سوگند گذارده بود، با نادیده گرفتن لایحه مترقی استقلال کانون و کلای دادگستری مصوب سال ۱۳۳۳ شمسی، حاصل و یادگار فداکاری های و کلای آزاد اندیش، که او خود نیز با بهره از آن قانون پروانه اشتغال به و کالت را اخذ نموده بود و به موجب این قانون که در حکم قانون اساسی و کالت دادگستری است، مدیریت کانون های و کلای دادگستری قطعاً و بدون تردید باید از طریق برگزاری انتخابات توسط مجمع عمومی و کلا تعیین شود، تن داد که اداره کانون و کلا را از جانب دولت و به صورت انتصابی بر عهده گیرد تا بهای این تخطی تاریخی از قوانین، برخلاف مصلحت جامعه و کالت، نزد قوای حاکمه شوکت و مقام و عزت کاذب بدست آورد و چون بر او خرده گیرند که چرا چنین کردی با گردن فراری گوید اگر چنین نمی کردم و کالت دادگستری را از نظام دادرسی حذف و کانون و کلا را منحل می کردند و من بر جامعه و کالت منت دارم که با اقدام غیرقانونی خود کیان و کالت و کانون و کلا را حفظ کردم. او و همه کسانی که محافظه کاری را لازمه ادامه حیات و کالت و کانون و کلا می دانند، غافلند که و کالت نیاز مردم هر کشور است برای حضور در دادرسی و تا این نیاز دادرسی باقی است، هیچ کس جرأت انحلال و کالت و کانون و کلا را ندارد و اگر می توانستند، شک نکنید که منتظر اجازه ما و شما نمی نشستند تا کانون و کالت را از دادرسی حذف می کردند و شعار می دادند که آدم زنده و کیل و وصی نمی خواهد. همان گونه که روزی نهاد دادرسی را که سخت مورد نیاز دادرسی کیفری بود، با همه مخالفت حقوقدانان دورانندیش منحل کردند و به انحلال دادرسی به عنوان تحولی عظیم در امر قضا، افتخار کردند، سپس که پس از مدتی کوتاه خطا آشکار شد، دادرسی را احیاء و به احیاء دادرسی نیز یاریگر افتخار کردند. ما پیوسته در حال افتخاریم و هر چه تحمل می کنیم از این افتخارهاست!

چه می کند آفت جاه طلبی و خودپرستی که سخت ترین و عمیق ترین آسیب را بر پیکره و استحکام کانون های و کلای دادگستری تحمیل نمود که هنوز آثار تلخ آن جاری است و بستر را آماده کرد برای ایراد آسیب های بعدی آسیب هائی که تاکنون ادامه دارد و دست بردار نیستند. و کلای جوان در آن ایام نبودند تا تاریخ را بدانند، و وظیفه و کلای معمر و جهان دیده است که و کلای جوان را با این آفت عظیم و آسیب های ناشی از آن که نخستین و مخرب ترین آسیب بود، آشنا کنند تا کسی گمان نکند که ادامه آن می تواند حافظ استقلال جامعه و کالت باشد، خصوصاً در انتخابات هیأت مدیره که در پیش روی است که به دقت مراقب تبلیغ های کاذب باشند.

نشر آسیب:



نخستین بذر آسیب به امر آنان که قادر به تحمل و کالت مستقل نبودند و وجود وکیل شجاع را مخالف منافع خویش می‌پنداشتند و وجود وکیل را مخّل اختیار مطلق قاضی می‌دانستند، بدست خودخواهی و منفعت طلبی‌ها بذر آسیب را در مزرعه سرسبز و شکوفای وکالت سال ۱۳۳۳ کاشتند تا حاصل این بذر تمام فضای کالت را آلوده کند تا مزرعه حیات بخشی را که امید مظلومان بود برای آسیب‌های پی در پی آینده آماده کند تا آن‌جا که ساختمان و ساختار استقلال وکالت بر سر وکلای دادگستری فرو ریزد و وکالت خلاصه شود در امر معاش و وکیل دادگستری رسالت مقدس خود را فراموش و اسلحه ستیز با دشمنان حق را بر زمین مذلت اندازد. بدخواهان هم چنان لازم می‌دانند مدیریت دولتی بر کانون‌های وکلا به مدتی طولانی باقی بماند تا فرصت مغتنم باشد برای اجرای مقاصد آسیب‌رسانان: زیرا:

• ادامه طولانی مدیریت مطیع و تابع دولت بر کانون طبعاً مایوس می‌کند وکلای دادگستری را از استقلال و به تدریج مشتاق می‌کند جامعه وکالت را به تمکین در برابر هر شرطی که شاید روزی مدیریت انتخابی را به معنای واقعی آن به کانون‌ها بازگردند و نتوانند مجسم کنند ثمره ناگوار این شرایط را که مرجعی دولتی لازم باشد قبل از انتخاب، صلاحیت داوطلبان عضویت در هیأت مدیره کانون‌ها را تأیید کند، یعنی داوطلب را با معیارهایی اندازه گیری کنند که ارتباطی با معیار وکالت صالح ندارد و چون این اشتیاق و تمکین فزونی یافت، فضای وکالت آمادگی خواهد یافت تا به سهولت قانون آسیب‌رسان کیفیت اخذ پروانه وکالت دادگستری در سال ۱۳۷۶ به تصویب رسد، بدون این که در مخالفت با آن سخنی گفته شود و با تصویب این قانون بود که بخشی از نگرانی قدرت‌های ضد وکالت تسکین یافت و طبعاً مجال یافتند تا اگر عضوی از مدیریت کانون، با وجود تأیید صلاحیت قبلی در زمان مدیریت خود در مصاحبه‌ها در مغایرت با مصالح قدرت، سخنی به زبان آورد و یا بیانیه‌ای از این قبیل را امضا کند، در انتخاب بعدی هیأت مدیره کانون رد صلاحیت و از گردونه مدیریت کانون برای همیشه به بیرون پرتاب شود و یا سرفراکننده برود و برای بازگشت به مدیریت کانون، شخصیت خود را بشکنند و از گفته و امضاء خود اظهار ندامت کنند و این‌نداراً همواره بشنود که برای ادامه سمت در مدیریت کانون باید محافظه کار بود و از بیم سقوط عصا به دست حرکت کرد. البته آنان که این خلق و خو و تحقیر را نپذیرفتند، از مدیریت کانون دوری گزیدند و وظیفه خود را در صیانت از استقلال وکالت در فضای آزاد ادامه دادند.

• جمعیت کشور ایران پی در پی افزایش می‌یافت. مشتاقان حرفه شریف وکالت به سوی کانون وکلای دادگستری هجوم آوردند، ولی درهای کانون را به روی خود بسته یافتند. مدیریت دولتی کانون با وجودی که می‌توانست به خواسته آنان پاسخ مثبت دهد، بدون هیچ توجیه معقول و به قصد نشر آسیب بیش از پیش در پیکره کانون وکلا، عمداً از پذیرفتن جوانان جوایی شغل امتناع نمود. این خاطره تلخ هم چنان در ذهن برخی داوطلبان سابق که امروز در زمره وکلای دادگستری هستند باقی است و آنان را می‌آزارد و غافل از برنامه‌از پیش طراحی شده مدیریت دولتی، تقصیر را متوجه جامعه وکالت دادگستری می‌دانند و در نهایت با این سیاست که دولتی بود و در نهاد مردمی وکالت اعمال گردید، خشم جوانان آماده برای شغل وکالت و خانواده آنان را برانگیخت و کانون وکلای دادگستری، نه عاملین برنامه دولتی، متهم به انحصارطلبی شد و شد آن‌چه که می‌خواستند یعنی جوانان مزبور روی به دولت آوردند و حاضر شدند در نقش وکیلی دولتی مشاوره و دفاع از اصحاب دعوی را وکالت کنند و آنان که این گونه با مهارت فضا را برای بدنامی کانون وکلا آماده کرده بودند، در دل لبخند گفتند حال که چنین است با تصویب قانونی دیگر خواسته شما جوانان را اجابت و آسیبی جدید بر وکالت دادگستری وارد خواهیم ساخت، در حالی که مدیران دولتی کانون نیازی به قانون نداشتند و دولت می‌توانست به مدیر دست‌نشانده خود دستور دهد، متقاضیان حرفه وکالت را

بهر تعداد که لازم است و مراجعه کنند بپذیرد و مدیر دولتی یقیناً جرأت مخالفت نداشت. شگفتا که خود بذر آسیب را کاشتند و محصولی که می خواستند برداشتند!

آفت مصوب :

تبصره ماده ۱ قانون کیفیت اخذ پروانه و کالت دادگستری مصوب ۱۳۷۶/۱/۱۷: «تعیین تعداد کارآموزان و کالت برای هر کانون بر عهده کمیونی متشکل از رئیس دادگستری استان، رئیس شعبه اول دادگاه انقلاب و رئیس کانون وکلای مربوط می باشد که به دعوت رئیس کانون وکلای هر کانون حداقل یکبار در سال تشکیل و اتخاذ تصمیم می نماید.» چه نیستی پنهان بود در پس برده این تبصره که به نمایندگان مردم در قوه قانونگذاری نگفتند. چه مشکلی حادث می شد اگر تصمیم درباره تعداد کارآموزان را بدون مداخله مقامات دولتی در اختیار رؤسای کانون های وکلای دادگستری می گذاردند و چرا رؤسای کانون ها را در این کمیسیون سرنوشته ساز در اقلیت گذاردند تا با وجودی که اداره کارآموزان و هزینه آن و هزینه برگزاری اختبار در پایان کارآموزی بر عهده کانون ها بود و هست، ولی رؤسای کانون ها در مورد تعیین کارآموزان نقشی نداشته باشند. میزان برای تعیین تعداد کارآموزان مصالح دولت بود یا مصالح جامعه و کالت؟ آیا در عمل از مفاد این تبصره به زیان و کالت و کانون و کلا بهره برداری نشد. آیا به کمک این تبصره بستر برای ایجاد مرکز مشاوره و عرضه وکلای دولتی و تأسیس نهادهای موازی در برابر کانون های وکلای دادگستری آماده نشد. آیا قصد پنهان هم این نبود؟

جز در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که لازم بود در بیان نقش ملت ایران درباره تغییر رژیم سلطنتی و تأسیس حکومت اسلامی در مقدمه این قانون به حق اشاراتی ماندگار به عمل آید، آن هم نه تحت شماره اصلی از اصول قانون اساسی، تاکنون در قانونگذاری ایران مرسوم نبوده و نیازی نیست که در تصویب قوانین عادی به صورت متن مواد عباراتی بکار رود برای توجیه پیشنهادکنندگان لوایح و طرح ها، عباراتی به قصد اخفای نیت واقعی آنان. غافل از این که اگر عبارات توجیهی با واقعیت پنهان منطبق نباشد به زودی از اعتقاد به قانون و ارزش آن می کاهد. ملاحظه کنید عبارات زائدی را در ابتدای ماده ۱۸۷ قانون برنامه سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مصوب ۱۳۷۹/۱/۱۷ را برای ساختن سپری از الفاظ زیبا و پنهان کردن نیت واقعی از تصویب این ماده را، با این بیان:

ماده ۱۸۷: «به منظور اعمال حمایت های لازم حقوقی و تسهیل دست یابی مردم به خدمات قضائی و حفظ حقوق عامه به قوه قضائیه اجازه داده می شود تا نسبت به تأیید صلاحیت فارغ التحصیلان رشته حقوق جهت صدور مجوز تأسیس مؤسسات مشاوره حقوقی برای آنان اقدام نماید ...»

واقعاً اگر رؤسای کانون های وکلای دادگستری در کمیسیون ماده ۱ قانون کیفیت اخذ پروانه و کالت دادگستری در اقلیت نبودند و یا اعضای قضائی این کمیسیون که در اکثریت بودند تمامی متقاضیان شغل و کالت را برای انجام کارآموزی می پذیرفتند، آیا لازم می شد تحت عناوین به ظاهر زیبا از قبیل حمایت های لازم حقوقی و تسهیل دست یابی به خدمات قضائی یا حفظ حقوق تامه نهادهای موازی در برابر کانون مردمی وکلای دادگستری تأسیس کنند که زبان این نوع موازی سازی ها سال ها قبل از تصویب ماده ۱۸۷ قانون توسعه سوم بر همگان آشکار بود آیا قصد واقعی همین موازی سازی نبود. شگفتا که خود بذر آسیب را کاشتند و محصولی را که می خواستند برداشتند! البته نگفتند و نمی گویند ما خود مانع شدیم که کانون های وکلای دادگستری بتوانند به وظایف خود عمل کنند ولی گفتند ما ناچار باید وکیل دولتی که در هیچ کشوری از جهان مرسوم نیست به جامعه عرضه می کنیم با مدت اندکی

کارآموزی تا هر چه زودتر جذب بازار و کالت شوند. هدف اصلی از پیشنهاد ماده ۱۸۷ قانون برنامه توسعه، هیچ یک از عبارات زیبایی متن ماده نبود، بلکه هدف اصلی این بود که وکلای در اختیار مردم بگذارند بار وصف دولتی تا هر لحظه خواستند به سهولت پروانه اشتغال آنان باطل کنند تا در مقابل وکلای مستقل کانون وکلا، وکیل دولتی خو بگیرد به تبعیت از قدرت، و هرگز در اندیشه استقلال و کالت نباشد.

هوشمندان جامعه در مقایسه وکلای مرکز مشاوره و کانون های وکلای دادگستری، تفاوت را درمی یابند و با حرکت سر تأسف خود را نشان می دهند و چه بسیارند وکلای دولتی که در آرزوی تحصیل پروانه اشتغال خود از کانون وکلای دادگستری هستند. چرا؟

آیا وکلای دولتی همان گونه احساس امنیت شغلی و اعتبار می کنند که وکلای کانون های وکلای دادگستری؟ چرا برخی از آنان مغایر با قوانین خود را وکیل پایه یک دادگستری می نامند، عنوانی که مخصوص وکلای تربیت شده کانون هاست؟ البته در آن گروه نیز وکلای عالم و مجرب و اساتیدی از مدارس عالی حقوق وجود دارد که علم و تجربه آنان نه به علت وابستگی به مرکز مشاوره است و خود باید علت درخواست پروانه و کالت را از مرکز مشاوره بگویند ولی بحث راجع به امنیت شغلی و دولتی و مردمی بودن است. در گروه وکلای کانون ها نیز هستند افرادی فاقد علم و تجربه لازم. بخواهید قانون کیفیت اخذ پروانه و کالت را تا خود پی ببرید که این گروه را چگونه بر جامعه وکلای کانون ها تحمیل کرده اند.

همه این گروه ها، عالمان و فاقدان علم، مجریان و بی تجربگان همه و همه برادران ما هستند. ان شاء... تمامی دارای یک هدف یعنی احقاق حق می باشند. نقد ما راجع به شخصیت آنان نیست. سخن درباره آفت ها و آسیب هائی است که از طریق پیشنهاد لوایح و طرح ها و تصویب آن ها به جامعه و کالت و شرف و آبروی و کالت و به استقلال و امنیت و کلا صدمه وارد می کند. امیدوارم همکاران ما در کانون های وکلای دادگستری از آن چه در سطور آتی به عرض می رسد رنجیده خاطر نشوند و بر نویسنده خشم نگیرند.

ماده ۳ قانون کیفیت اخذ پروانه و کالت دادگستری: «سی درصد (۳۰ درصد) سهمیه مورد نیاز کانون وکلای هر حوزه به ایثارگران (...) اختصاص می یابد که از بین ایثارگرانی که بیشترین نمره را آورده اند انتخاب خواهند شد. تبصره استفاده از این سهمیه مانع پذیرش ایثارگرانی که نمره قبولی سهمیه آزاد را آورده اند، نمی باشد.»
 خداوند می داند که تمامی مردم ایران، بدون استثناء از هر قوم و قبیله و فرهنگ و مذهبی باشند و با هر اعتقاد سیاسی، جان و شرف و استقلال کشور خود در جنگ تحمیلی و طولانی با بیگانگان را مدیون ایثارگری و رنج های این غیور مردان و خانواده آنان می دانند که در جبهه های طاقت فرسای جنگ یا در اسارت ظالمانه دشمن تحمل نموده یا سلامت جسم و جان خود را از دست داده و به شرف جانبازی نائل آمده اند. اگر ملت ایران تمام ثروت کشور و تمام حرمت ایرانی را به پای آنان بریزد، هرگز از عهده وظیفه خود در برابر این قهرمانان ملی برنمی آید. دولت ها نیز از جانب ملت موظفند از محل عواید عمومی و ثروت ملی نگذارند این عزیزان حتی لحظه ای احساس سختی و محرومیت نمایند.

پس نقد ما درباره ماده قانونی فوق به هیچ وجه به معنای ناسپاسی و قدرناشناسی از فداکاری این بزرگان نیست، بلکه برای حفظ حرمت آنان و به نفع آنان است و نیز به نفع همان ملتی است که ایثارگران برای حفظ استقلال آن ملت جان فشانی ها کرده اند.

نخست بازنویسی می‌کنم بخشی از مقاله «وکالت تب آلود» منتشر شده در شماره ۸۲ صفحه ۸ مجله «مدرسه حقوق» را. بزرگان سخن عقیده دارند بازنویسی و بازگوئی گفته‌ها و نوشته‌ها هر یک به مناسبت خاص خود، متفاوت با مناسبت‌های دیگر، تکرار و ملال آور نیست:

«همه کسانی که کودکی، جوانی و کهنسالی را تجربه کرده به عنوان اندوخته‌ای گران بها، به یقین اعتقاد دارند، انسان در بنائی می‌تواند با امنیت خاطر و سلامت زیست کند که پایه و بن آن، یا به اصطلاح امروز زیرساخت آن از استحکام کافی و اطمینان بخش برخوردار باشد، همان پایه و بن که در ادبیات کشور ایران «خشت اول» نام دارد. چه زیبا گفته‌اند:

خشت اول گر نهد معمار کج تا ثریا می‌رود دیوار کج

در تحصیل علوم نیز چنین است. اگر دروس سال‌های نخستین دبستانی را عمیقاً و بدون تزلزل فراگیریم، این نقیصه تا درجات عالی علمی و دکتری و تخصص‌های بالاتر ما را می‌لرزاند و آزار می‌دهد و وجود این نقص را در وجود خود احساس خواهیم کرد و احساس خواهیم کرد که هیچ‌گاه جبران آن بطور کامل ممکن نیست. ...» خود به مدت چهار سال پس از تصویب قانون کیفیت اخذ پروانه وکالت دادگستری که عضویت در هیأت مدیره کانون وکلای دادگستری مرکز و عضویت در کمیون کارآموزی و طرح سؤالات برگزاری اختبار و تصحیح اوراق امتحانی را برعهده داشته از نزدیک شاهد بودم که کانون در اجرای قانون و تکمیل پذیرش سی درصد سهمیه ایثارگران، مثلاً از هر هزار نفر سیصد نفر، ناگزیر بود کسانی را برای کارآموزی وکالت بپذیرد که حتی قادر به تحصیل نمره ۲۰ از ۲۰ نبودند. یعنی معمار قانون مزبور کانون‌ها را موظف می‌کرد علیرغم عقیده خود و مصلحت جامعه «خشت اول» بنای وکالت دادگستری را کج بگذارند و جالب این است که در محافل و مجالس بدخواهان، وجود این همکاران را به رخ کانون وکلای کشند که سطح علمی جامعه وکالت و تربیت شدگان کانون وکلای دادگستری نیز تنزل فاحش یافته است! شگفتا که خود بذر آسیب را کاشتند و محصولی که می‌خواستند برداشتند و تعافل کرده و جامعه وکالت را سرزنش می‌کنند آن هم تقصیری که خود کرده‌اند درمان بیماران و احقاق حق مردم کشور، ضرورت و حق بدیهی این مردم است. قدرشناسی از فداکاری‌های ایثارگران نیز حق مسلم آنان است، اما از امکانات و ثروت عمومی ملت، ولی برای جمع این در حق که تعارض با یکدیگر نیستند یعنی همان اندازه که قدرشناسی از فداکاری ایثارگران مذموم است، به همان اندازه نیز مذموم است سپردن درمان یعنی جان بیماران و اثبات حقوق مردم یعنی ادامه حیات همان مردم به آن کسانی که فرصت تکمیل مبانی علمی خود را نیافته‌اند که ممکن است و قویاً ممکن است موجب مرگ بیمار و نابودی زندگی افراد ذی‌حق شوند که عدالت و عقل هرگز حاضر به قبول آن نیست ولی قانون آن را به کانون‌های وکلای کشور تحمیل کرده است.

آیا اگر مدیریت انتصابی و دولتی مغایر با لایحه استقلال کانون وکلای دادگستری مصوب سال ۱۳۳۳ را و کانون وکلای نمی‌پذیرفتیم و در برابر آن مقاومت می‌شد و کانون وکلای قدرتمندانه شخصیت مستقل خود را حفظ می‌کرد. این چنین بستر و فضای خواری آماده می‌شد برای ورود این آسیب‌های مخرب و قوانینی که متزلزل کرده‌اند ارکان و مدیریت کانون‌های وکلای و تأسیس نهادهای موازی را با کانون وکلای دادگستری که همه مطابق قانون منتظرند عمر آن به پایان برسد ولی همچنان این قانون بی‌اعتبار، در حال اجراست و مرجعی نیست که ادامه این بی‌قانونی را متوقف کند؟

ستیز بین حق و باطل مبارزه ای است به طول حیات انسان و پایان ناپذیر . حق مداران هرگز انتظار ندارند که باطل آرام گیرد و به نیستی گراید . باطل در این مبارزه برای زوال حق همواره می کوشد و حق نیز هیچ گاه برای استواری و بقاء خود دست از تلاش بر نمی دارد . باطل، حيله گر و جبار و ستمگر است و آسیب رسان ، تا ساختار حق را از درون بشکند ولی حق به اقتضاء اصالت خویش آسیب ها را می زداید و پیروزی نهائی با حق است، باید صبور بود پیروزی حق از راه می رسد و از پس پرده پنهان آشکار خواهد شد . صد سال و هزار سال زمان اندکی است برای این انتظار باید یکدیگر را به استقرار و حمایت از حق و صبر و استقامت توصیه نمود .

قضاوت اگر مقدس است چون حق را از باطل تمیز می دهد و اگر وکالت مقدس است برای دفاع از حق و حمایت از ستمدیده است که حق او مورد تجاوز قرار گرفته است . پیروان باطل که نوعاً خود را به قدرت مجهز می کنند با قضاوت و دادرسی عادلانه به گونه ای و با وکالت به گونه ای دیگر ، گاهی پنهان و زمانی آشکارا به ضدیت و جدال برمی خیزند ، خصوصاً اگر صاحبان قدرت باطل وسائل ارتباطی و رسانه های عمومی را در اختیار داشته چه بسیار داستان های دروغین و ناجوانمردانه را علیه وکالت دادگستری در معرض تماشای هفتاد میلیون مردم ایران می گذارند تا برای ایراد آسیب و تهمت به جامعه وکالت افکار عمومی را آماده پذیرش قوانین ضد وکالت کنند ببینید چگونه برای متهم کردن وکالت دادگستری به فساد ، حتی می پذیرند که خود فاسدند تا گناه فساد خویش را بر دوش وکیل و وکالت دادگستری گذارند که آری و کلا ... می دهند و ما می گیریم .

دادرسی، بازسازی صحنه نزاع پیشین است . متجاوز به قدرت خود در صحنه روابط اجتماعی ذی حق را سرکوب نموده ، حال سخت است برای او که در صحنه دادرسی دست از قدرت باطل خود بردارد و بر اثر جدیت وکیل و عدالت در قضاوت، در دادرسی در مقابل حق شکست را تحمل کند . متجاوز به طعم تلخ شکست خود ندارد و چون در دادرسی عادلانه ، وکیل دادگستری است که با دفاع جانانه خود ، این طعم را به او می چشاند ، طبیعی است که متجاوز پس از شکست به جمع بدخواهان وکالت به پیوندد تا با یاری آسیب رسانان دیگر وکالت را از پای درآورد . پس اگر جامعه وکالت در سال و در کل دعای کشور ، دفاع از ده هزار مظلوم را بر عهده گیرند ، در مقام اجرائی وظیفه مقدس خویش ، خود را در معرض مخاصمه و مقابله ده هزار متجاوز شکست خورده و سخت خشمگین قرار می دهند که کافی است صد نفر از ده هزار نفر ، دارای قدرت آشکار و پنهان باشند .

همکاران گرمای وکلای صدیق و خدوم ، این طبع وظیفه دفاع از حق و ایستادن در مقابل باطل است . آیا به این خطر وکالت اندیشیده اید؟ آیا توان تحمل آن را دارید ؟ وکالت میدان مبارزه رودرروی حق و باطل است آیا برای ورود به این میدان خود را مجهز به علم دفاع و مسلح به حمایت از حق نموده اید؟ در این میدان ، آسیب است در پی آسیب، و تیرهای بلا و آزمایش که بر وکالت فرو می ریزد . مدیران محترم کانون های وکلای دادگستری از اهمیت و مخاطره وظیفه سنگین حمایت از همکاران خود آگاهی دارند و یا با ورود این آسیب ها بر وکلای دادگستری و نقض شرف و شأن وکالت فقط به نظاره می نشینند؟ چه می درخشند آن مدیری که در برابر اهانت به همکاران خود با شجاعت می ایستد و غمی ندارد از رد صلاحیت خود در انتخابات هیأت مدیره بعدی ، و به ثبت نام خود در تاریخ حامیان وکالت افتخار می کند و رد صلاحیت خود را گواه این ایستادگی می داند و می داند . وکلای دادگستری دلگرم به وجود این مدیران شایسته ، آنان را می ستایند و یاد و نام آنان را هرگز فراموش نمی کنند و هنوز هستند

مدیرانی شجاع که به وظایف خود آشنايند و فداکاری می کنند. آری فداکاری آن است که ریاست، به خدمت به قوم تبدیل شود به احساس برتری در مقابل همکاران و تسلیم در برابر قدرت مداران.

گروه قدرت:

سخت ترین و هولناک ترین ضربه که بر ساختار جوهری و ذاتی وکالت دادگستری آسیب عمیق وارد می کند و کانون های وکلای دادگستری را از درون تهی می سازد حاصل تلاش و دسیسه کسانی است که در شرایطی مساعد، به ناحق قدرتی یافته یا با مفت خواری و سودجویی، نه از سعی خود که از حاصل سعی دیگران ثروتی اندوخته، ناچار از جامعه ای که روزی عضو آن بوده فاصله گرفته و طبعاً در برابر مال باختگان و مصالح و منافع آنان به ستیز بر می خیزند. این گروه غرق در مال و ثروت هرگز خواب راحت ندارند و همواره نگران وجود کسانی هستند که به احقاق حق، عشق می ورزند و آرام نمی گیرند تا حقوق ضایع شده را احیاء کنند که از برجسته ترین عاشقان حق، وکلای دادگستری هستند که به صداقت وارد این حرفه شریف شده و به صداقت خود سوگند یاد کرده روز برابر آسیب های وارده به استقلال و کلا و کانون وکلای دادگستری سخت ایستادگی می کنند. خشم این قدرتمندان مفت خوار تنها شامل وکلای حق گرا نیست، بلکه آنان خصم هر کس و هر گروهی هستند که بالقوه ممکن است در بیان یا در عمل در برابر قدرت و ثروت آنان بایستند و حقوق غصب شده را از آنان بازپس گیرند.

این گروهی که با ثروت و قدرت از هم نوعان خود فاصله گرفته و از این فاصله در خوف و هراسند، مشاورانی مزدور و شیطانی ولی باتجربه به آسیب رسانی در اختیار دارند که برای پیشگیری به جای مبارزه رودرو، ارزش بیشتری قائل و معتقدند که مقابله آسان خواهد شد اگر حس حق خواهی و آزادی طلبی و احقاق حق را قبل از بروز در نطفه نابود کنند و در برابر حق طلبان خطوطی ممنوعه بسازند تا مبارزه و حق جوئی از بُن نابود و دنیا برای قدرتمندان و ثروت نامشروع آنان امن و آسوده گردد.

این گروه که ممکن است هیچ گاه ناگزیر با اقامه دعوی و یا دفاع در برابر دعوی نشوند با بهره از قدرت و ثروتی که به ناحق اندوخته اند، از گروه اول بدخواهان وکالت دادگستری خطرناک تر و آسیب رسان ترند. خصوصت گروه اول با وکالت دادگستری به لحاظ شکستی است که در دعوی، آنان را از ادامه تجاوز مایوس و آزرده کرده است، ولی این گروه در هر جا سخنی و مناسبتی به میان آید ناروا و بی پروا به اتکاه قدرت و ثروت خود، وکالت دادگستری را زدا افکار عمومی بدنام و در اطاق فکر با آن مشاوران مزدور برای استقلال جامعه وکالت و نابودی آن نقش و نقشه های قانونی ترسیم و با اغتنام از فرصت های اجتماعی، بخصوص زمانی که کشور با مسائل حاد بین المللی پنجه نرم می کند و جامعه نیازمند آرامش است، برای نابودی وکالت دادگستری طرح و لایحه تدوین می کنند و با اخذ امضا از مقامات ذی صلاح وکلای دادگستری را در موضع انفعال قرار می دهند. غافل از آن که حق آشکار خواهد شد و اقدام آن ها نه تنها به زیان مردم کشور است بلکه زیان بیشتر آن متوجه مقاماتی خواهد شد که در کنه وجود خود تمایلی به مبارزه با وکالت دادگستری ندارند ولی این لوایح و طرح ها دستاویزی می شود برای بیگانگان که عدالت را در کشور ایران زیر سؤال ببرند.

مگر ثروت بادآورده و قدرت کاذب و بی پایه چه ارزشی دارد که اینان به حق گرایان کشور این چنین آسیب می رسانند. همکاران گرامی این طبیعت قدرت ناروا و ثروت ناصواب است که با هر حق طلبی به مبارزه برمی خیزد، از جمله با

وکلای دادگستری که حرفه آنان حق طلبی است آیا به آن اندیشیده اید؟ وکیل دادگستری که از ورود به این میدان و مقابله با این گروه در وجود خود احساس خوف می کند یا وکالت را تنها برای امرار معاش و سفره گسترده خود برگزیده است و تحمل ضربات سخت این گروه را ندارد و قادر به مقابله با آسیب این گروه نیست شایسته است از جامعه وکالت بیرون آید قطعاً در بیرون از وکالت خواسته های چنین و کیلی با سهولت بیشتر و آسیب کمتر تأمین می گردد و کسانی در جامعه وکالت بمانند که توان تحمل خصومت این گروه و مقابله با آن را دارند.

این وظیفه خطیر و حیات بخش نمایندگان مردم ایران در مجلس قانونگذاری است. مجلس شورای اسلامی آخرین مرجعی است که لوایح پیشنهادی قوای دیگر را بررسی و تصویب و به قانون لازم الاجراء تبدیل می کند. مجلس است که می تواند آسیب رسانان به نهادهای مردمی را نامید کند. نهادهای مردمی اگر از قید دولت آزاد باشند به عنوان قوه ای که اتباع کشور برای خود نگه داشته اند مانع زیاده خواهی های کسانی خواهد شد که برای حفظ موقع و موضع خود حاضرند ملتی را فدای خواسته های نامشروع خود کنند.

از نمایندگان انتظار می رود مراقب معنای تمام کلمات، منطوق و مفهوم الفاظ و جملات و عبارات لوایح و طرح های پیشنهادی مربوط به وکالت و آسیب هائی که ممکن است بر حق دفاع مردم ایران در دادرسی ها وارد شود باشند و مصالح و منافع به حق مردم انتخاب کننده خود را بر منافع این قدرت ها و ثروت های زائل شدنی ترجیح دهند و تا ابد از خود نام نیکی در تاریخ ایران باقی بگذارند کما این که مرحوم محمد مصدق با تصویب لایحه قانونی استقلال کانون وکلای دادگستری، پدر استقلال وکالت دادگستری ایران شناخته شد و هرگز آزاداندیشی او فراموش نمی شود. روحش شاد. جهان آسیب دیده از آلودگی ها و آسیب ها، معلول وجود آفت هایی است که روح و روان برخی زیاده خواهان را تسخیر کرده است. آلودگی هائی که خود ساخته و انباشته ایم. فضای بیرون آلوده به سموم و ذرات تیره و تار است که دید انسان ها را بر روی زیبایی ها بسته است. زیبایی ها هستند ولی ما نمی بینیم. نفس ها تنگ شده و هم چنان بر آلودگی ها و آسیب ها می افزائیم. انسان ها از درون نیز آلوده اند به طمع و خودخواهی و قدرت طلبی و دست یابی به ثروت ها، که لذت های نامشروع آن چشمان حقیقت بین ما را نابینا کرده است. ما نیز لاجرم در این جهان آسیب دیده ای که به دست خود ساخته و به آفت ها، میدان رشد داده ایم، زیست می کنیم و چون آلودگی شدت گرفت که شدت گرفته است، ناگزیر کهنسالان جهان دیده و باتجربه که سرمایه مدیریت جهانند و کودکان که سرمایه های نیرومند و نیروبخش آینده اند، برای مصون ماندن از آسیب ها، خانه نشین شده اند و میان سالان محافظه کار و فرمانبردار هم چنان بر آلودگی ها می افزایند و به سوی نقطه ای نامعلوم و تاریک به زندگی و حرکت ادامه می دهند وکالت و کانون های وکلای دادگستری نیز هر روز در معرض آسیب های بدخواهان آلوده است.

خدایا جهان آلوده به کجای می رود. سازمان های دولتی، مردمی و آنان که باید حامی حق باشند پیروز خواهند شد یا تبهکاران ظلمت طلب و ضلالت خواه که نفع خود را در تاریکی و گمراهی جستجو می کنند، تو خود فرموده ای باطل و ظلمت رفتنی است. قل هو الرحمن أمانا به و علیه توکلنا فستعملون من هو فی ضلال مبین.

نقص ساختاری کانون‌های وکلا در زمینه بازرسی

کیومرث سپهری

آسیب شناسی کانون‌های وکلا را از دیدگاه‌ها و جهات گوناگونی می‌توان مورد بررسی قرار داد. یکی از مواردی که در حال حاضر از دید بیرونی نسبت به کانون‌ها می‌تواند بسیار حائز اهمیت و قابل بحث باشد موضوع تضمین صحت عمل اعضای وابسته به کانون‌ها می‌باشد. در یک نگاه اولیه مدیریتی و کلان به قضیه، منطقی این امر به ذهن متبادر می‌گردد وقتی امتیاز و حقی به کسی داده می‌شود که فلان خدمت را ارائه دهد، باید تمهیدات اطمینان‌آوری فراهم شود که صاحب امتیاز، خدمات مورد انتظار را در حد مطلوب و یا دست کم در حد حداقل و متعارف ارائه نماید. حال اگر

بعضی اعضا این انتظارات را برآورده نکردند، و موارد آن کم کم زیاد شود، یقیناً نتیجه کار نارضایتی مراجعین و استفاده کنندگان از خدمات را در پی خواهد داشت و این نارضایتی به مراجع دولتی و حکومتی منعکس خواهد شد و موجب بدبینی و احیاناً به فکر راه و چاره خواهند افتاد. از طرف دیگر از شاغلان و عاملان بعضی مشاغل و حرفه‌ها (هم از نظر قانونگذار و هم از نظر مردم و هم از نظر ماهیت آن حرفه) انتظارات و توقعاتی هست که در مورد دیگر مشاغل، این چنین نیست. مثلاً این که در مورد قضات و وکلا، انتظار می‌رود همگی امین، صادق، صحیح‌العمل و در کار خود عالم و آگاه و پای بند ضوابط و هنجارهای اجتماعی باشند و به هیچ وجه وجود اوصافی برخلاف موارد مذکور

در مورد آنان قابل پذیرش و تحمل نخواهد بود؛ نبود این اوصاف در صاحب حرفه به نوعی ماهیت حرفه نسبت به این شخص با چالش مواجه خواهد شد.

در مورد وکالت، قانونگذار مقرراتی وضع نموده است. این مقررات از یک طرف وظایف و اختیاراتی برای کانون وکلا (شامل هیأت مدیره، رئیس کانون، دادسرا و دادگاه) و مراجع قضایی تعیین کرده است، از طرف دیگر تکالیفی برای وکیل ایجاد نموده است، مثل: حضور در جلسات دادگاه، سعی در صلح و سازش طرفین، ممنوعیت اخذ وجه به ادعای داشتن نفوذ نزد مقامات قضایی و دیگران، نداشتن سوء رفتار و اخلاق، حضور منظم در دفتر وکالت، عدم تطویل دادرسی به روش‌های خدعه‌آمیز، نگرفتن وجه به عناوین غیرقانونی، عدم اشتغال به کارهای منافی شأن وکالت، تحصیل نکردن وکالت با وسایل فریبنده، عدم افشاء اسرار موکل، داشتن دفتر برای پذیرش مراجعین، نگهداری سوابق و مدارک و ... این مقررات از سه جهت جوابگو نمی‌باشد زیرا:

اولاً- جامع نیست.

ثانیاً - منطبق با شرایط و اوضاع و احوال اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی امروز نمی باشد.

ثالثاً - از لحاظ اجرایی و عملیاتی شدن فاقد ساز و کار لازم است. بنابراین لازم است در این راستا چاره اندیشی شود. راهکار اصلی، پیش بینی ساز و کار در ارکان و تشکیلات کانون و کلا می باشد. برای این منظور باید بازرسی به عنوان یکی از ارکان اصلی هر کانون وجود داشته باشد و وظایف آن در قانون تعریف و مشخص گردد به گونه ای که بتوان کیفیت مطلوب و سلامت کار را تضمین نمود.

به همین منظور باید در مقررات اصلاحی حتماً بازرسی مدنظر قرار گیرد. در پیش نویس لویحی که از سوی قوه قضائیه یا اتحادیه سراسری کانون های و کلا یا نمایندگان مجلس تهیه و ارائه شده است، رکن بازرسی پیش بینی گردیده است، اما در هیچ کدام از این طرح ها، وظایف و اختیارات کامل و جامعی که شایسته این رکن باشد در نظر گرفته نشده است و به نوعی به نظارت اداری و مالی بر هیأت مدیره و هزینه های کانون و کلا محدود شده است، امری که می توان بدون وجود این رکن هم آن را به طرق دیگر انجام داد. این وظایف بیش تر جنبه نظارتی دارد تا عملیاتی و نقش آفرینی. به عنوان نمونه ماده ۲۰ پیش نویس تهیه شده از سوی قوه قضائیه (دی ماه سال ۱۳۹۲) وظایف بازرسان را این گونه بیان می کند:

۱- ارائه گزارش به مجمع عمومی در مورد عملکرد هیأت مدیره و رئیس سازمان و کلا بدون مداخله در امور اجرایی سازمان.

۲- بررسی و اظهار نظر در مورد صورت های مالی و ارائه آن به مجمع عمومی.

۳- بررسی و اظهار نظر در خصوص اموری که از سوی مجمع عمومی ارجاع می شود، در حدود مقررات.

۴- اظهار نظر در مورد صحت و سقم گزارش های هیأت مدیره به مجمع عمومی.

در حالی که وقتی بازرسی به عنوان یک رکن در ساختار و تشکیلات کانون در نظر گرفته می شود و بازرسان منتخب اعضا می باشند، باید وظایف و اختیاراتی برای این رکن تعریف کرد که موجب پویایی کانون و کلا و جلوگیری از ایجاد آسیب از حیث مسایل مرتبط با این رکن شود. هرگز نباید فراموش کرد وقتی به حق بر استقلال کانون و استقلال و کیل تأکید می شود و این تأکید نیز براساس ماهیت کار و لازمه کار و مقدمه ضروری اعمال حق شهروندان است، باید در دورن خود کانون تشکیلات و تمهیدات مطمئن و قوی باشد که اجرای مطلوب وظایف و کیل را برای شهروندان تضمین نموده و از طرف دیگر از آسیب های احتمالی بعضی اعضا به کانون و کلا و دیگر اعضا جلوگیری نماید. زیرا قطعاً در هر شغل و حرفه ای افرادی یافت می شوند که آگاهانه یا ناآگاهانه اقداماتی انجام دهند که موجب آسیب شوند. بنابراین باید تمهیداتی اندیشید و ساز و کاری طراحی کرد که اصولاً از این گونه آسیب های مخرب که نهایتاً منجر به خدشه به استقلال کانون و کلا و وکلای مدافع می گردد جلوگیری نمود.

براین اساس در وهله اول باید شرح وظایف جامعی برای بازرسان تعریف نمود، به طوری که با انجام وظیفه بازرسان، بتوان از هر گونه کوتاهی، بی توجهی و تخلف در انجام وظیفه از سوی ارگان های کانون و اعضای آن (و کلا) اطلاع پیدا کرد و در جهت جلوگیری از تکرار آن اقدام نمود.

موارد ذیل می توانند در وظیفه بازرسان قرار گیرد:

رسیدگی به صورت های مالی و احراز صحت و سقم آن ها و ارائه گزارش به هیأت عمومی.

بررسی عملکرد هیأت مدیره و دیگر ارگان های کانون از نظر اجرای وظایف قانونی یا ترک آن ها و نیز وظایفی که در مجمع عمومی به ایشان محول شده است.

اظهار نظر در مورد تخلفات و سوء استفاده های احتمالی از موقعیت و مقام، توسط اعضای هیأت مدیره و نیز اعمال تبعیض از سوی آنان.

بررسی و نظارت بر مصوبات هیأت مدیره و اعلام انطباق و یا عدم انطباق آن ها با موازین قانونی به هیأت عمومی.

گزارش هرگونه سوء جریان امور در ارگان های کانون.

بررسی دفاتر و کلاز حیث رعایت تکالیف قانونی و ارائه خدمات و سایر موارد قانونی. بررسی و پیگیری هر نوع رفتاری که به حیثیت و اعتبار و کلا و کانون لطمه وارد نماید. پیگیری و گزارش چگونگی انجام وظیفه دفاع در محاکم و سایر مراجع ذیربط. بررسی و گزارش ضعف علمی و عملی و کلاهی مدافع.

گزارش و پیگیری اقدامات کارکنان و قضات مراجع قضایی که موجب سلب حق دفاع و کیل می شوند. پیشنهاد انجام اموری که موجب اعتلای حرفه و کالت و کانون و کلا می گردد به هیأت مدیره.

اقدام دیگر در این راستا، تدوین مقررات مربوط به شرایط بازرسان و ضوابط مربوط به انتخاب آنان می باشد. برای تضمین عملکرد بهتر بازرسان مثلاً می توان از شرایط بازرسان این باشد که چند سال در دادسرای انتظامی کار کرده باشند یا چند سال در قسمت های مختلف کانون کار کرده باشند. هم چنین باید بازرسان منتخب را از کاندیداتوری هیأت مدیره برای یک دوره بعد از اتمام دوره بازرسی منع کرد (برای داشتن عملکرد دقیق تر و بی طرفانه تر). نکته مهم دیگر در جهت افزایش کارایی بازرسی، پیش بینی امکانات و اجرای تصمیمات بازرسان است، از قبیل امکان استفاده از خدمات اشخاص حقیقی و حقوقی در راستای اجرای وظایف بازرسی، امکان انجام دستورات بازرسان به وسیله اعضا (در اجرای وظایف بازرسان) امکان استفاده از کارآموزان و کالت در اجرای وظایف بازرسی، لزوم تأیید بازرسی برای ارتقای شغلی و کیل (پس از درجه بندی و تخصصی شدن و کالت)، لزوم تأیید عملکرد کارآموزان از سوی بازرسان برای صدور پروانه و کالت و ...

با توجه به موارد مذکور، نقص سیستم بازرسی در کانون های و کلا کاملاً مشهود است و یکی از مواردی که همواره کانون های و کلا به عنوان یک چالش با آن مواجه هستند، نبود سیستم جامع بازرسی برای پاسخ گویی به ایرادات و انتقادات دیگران در مورد نبود سیستمی برای نظارت بر عملکرد بد بعضی اعضا و پاره ای اقدامات و تصمیمات ارگان های مختلف کانون ها است (که ممکن است شبهه انگیز باشد). بنابراین لازم است کانون ها در این راستا و قبل از این که قانونگذار مقرراتی در این زمینه وضع نماید، خود برای ارتقاء سیستم و کنترل های درون سازمانی و برای دفاع واقعی از و کلا و کانون اقدامات لازم را انجام دهند.

در پایان سه نکته ضروری باید به مطالب مذکور اضافه شود:

اول- بحث آموزش صحیح مسایل علمی و فنی و عملی که البته کانون ها ناچارند ضعف دانشگاه ها و مراکز آموزش عالی را نیز جبران نمایند. گمان نمی رود کسی در تأثیر آموزش صحیح در ارتقاء کار و تأثیر آن بر نحوه عملکرد شک داشته باشد، اصولاً کسی می توان بازخواست کرد که قبلاً آموزش لازم را دیده باشد.

دوم- مباحث مربوط به آئین رفتار حرفه ای است، با این توضیح که:

اولاً- باید کارآموزان و کالت در دوران کارآموزی طرز رفتار صحیح و آداب و کالت را حداقل در حد مقدماتی بیاموزند. **ثانیاً-** باید آئین رفتار حرفه ای مدون و لازم الاجرایی وجود داشته باشد که هر وکیل جوان و تازه کار بداند آفق ها و ایده آل های و کالت چیست و منشور اخلاقی و کلا (که به عنوان یکی از زیر مجموعه های بحث آئین رفتار حرفه ای تهیه و آموزش داده می شود) را چگونه اجرایی و عملیاتی نماید؟

سوم- بحث حمایت مؤثر از و کلاهی مدافع می باشد. در کنار سیستم بازرسی عملکرد و کلا، باید تمهیدات روشن و شفاف نیز اندیشیده شود که در مواقع مقتضی در مقابل اجحاف ها و مشکلاتی که در مقام دفاع یا در ارتباط با انجام وظیفه حرفه ای، اشخاص مختلف (طرف های موکلین، خود موکلین و کارکنان و قضات مراجع قضایی) برای وکیل ایجاد می نمایند به نحو شایسته ای حمایت صورت گیرد. کاری که بسیار ضروری ولی کمتر در مورد آن اقدام شده است.

تهی کردن محتوا و حفظ ظواهر!

رضا زرعی

«کاشکی این چه داریم همه بستندی، آنچه آن ماست به حقیقت به ماداندی.»

(شمس تبریزی)

مقدمه:

با اقتراح اخیر مدرسه حقوق با عنوان: «آسیب شناسی کانون وکلا»، با این مبنا و شرط که زبان تیز رقیبان را تیزتر نکند، آنچه که به زبان قاصر می رسد با عشق به وکالت و اظهار ارادت به وکلا و دست اندرکاران کانون ها و

مدرسه حقوق، یادآور می شویم تا چه در نظر آید!

هرچند لفظ «آسیب» در فرهنگ های لغت اگر چه غالباً در معانی زخم ناشی از هول و فشار و ضربه آمده، ولی در معانی بعدی که به زبان عامه هم نزدیک تر است، شامل آفت و ضرر نیز، می شود^۱. نحوه طرح قضیه، البته بیش تر آسیب شناسی اجتماعی (SOCIAL PATHOLOGY) و صنفی کانون ها را تداعی می کند؛ چه در معانی ایجابی باشد و چه در معانی سلبی، لذا برای نیل به این مقصود، بدواً به مفهوم عدالت در صحنه اجتماع، به خصوص در مصادیق اقتصادی، فرهنگی و سیاسی، می پردازیم که به نظر ما فقط با آموزش های پایه ای (BASIC TRAINING)، آن هم در مناسبات و ارتباطات

فردی و جمعی است که افراد می توانند با آگاهی از حقوق و تکالیف شهروندی، اتفاقات پیرامونی را بر اساس مفاهیم عالی انسانی تجزیه و تحلیل کنند، هر چند ممکن است حاکمیت های تمرکز گرا، به راحتی در قبال خواسته های بحق شهروندی و انسانی و فعالین صنفی و اجتماعی علیه آنان موضع گرفته و از اسلحه مارک زنی استفاده کنند و آنان را در دید عموم مردم مطرود و مساله دار جلوه دهند و اجازه ندهند که، در سرنوشت صنفی و حرفه ای و حتی دگرگونی های روزمره جامعه مشارکت مؤثری داشته باشند؛ با این فرض، حتی تدوین قوانین کامل نیز، چه در خصوص وکالت و چه در مورد سازمان های مدنی دیگر، دردی از اجتماع را دوا نخواهد کرد و تکرار لفظی «استقلال» بدون لحاظ بار معنای واقعی آن، در عمل بهره ای کافی برای وکلا و کانون ها، به بار نخواهد آورد.

آخر چگونگی ممکن است تشکیلات و دستگاه های حقوقی یک جامعه، ابتدا به ساکن و بدون مشارکت همه نیروها و امکانات بتواند قوانین جامع و مانعی تدوین و اجرا کند، بدون این که اعضا و مسوولین و مجریان آن، اعم از کشوری

۱- وکیل پایه یک دادگستری - اردبیل

۱- شمس تبریزی (گزین گفتار آفات...) به انتخاب و تدوین هیوا مسیح، انتشارات نگاه، چاپ اول ۱۳۸۹، ص ۱۸۳

۲- فرهنگ معین، جلد اول، ص ۵۸، انتشارات امیر کبیر، چاپ هفتم، ۱۳۶۴

و لشکری و خود هیات مدیره کانون های سراسری درکی درست و شبیه به هم از مفاهیم عالی عدالت داشته باشند و بتوانند در روابط فردی و گروهی و خانوادگی آن را تجسم و عینیت بخشند؟

چکیده:

در این نوشتار، بسته به نیازهای زمانی و مکانی به زمینه های ایجاد کانون های مستقل، شرایط محیطی و عملکرد و تلقی دادگستری ها از حقوق انسانی و شهروندی و نیز نحوه تعامل این دو و تبعیت آن ها از قوانین و آیین نامه ها پرداخته ایم، بدون این که بخواهیم تأثیر مستقیم رعایت یا عدم رعایت شؤونات و کالتی و فرهنگ جامعه اسلامی خودمان را در رفتار فرد فرد و کلا و هیات مدیره کانون ها منکر شویم یا از ضرورت سوق دادن جامعه و دست اندرکاران به سمت و سوی جاده انصاف غفلت کنیم.

بازسازی روابط و مناسبات و کلا با کانون های خود و توجیه در ضرورت حضور و تعامل سازنده با محیط بیرونی، با امداد از علوم روز از جمله جامعه شناسی و روان شناسی (PSYCHOLOGY) مدنظر بوده تا در رشد فرهنگ عمومی، بخصوص فرهنگ و کالتی و تأکید بر حفظ محتوای (CONTENT) واقعی استقلال کانون ها و شأن و کلا از طریق آموزش و سالم سازی داخلی، مؤثر باشیم و عدم رعایت هر یک از این موارد را از زمینه های ورود آسیب بر ارکان کانون ها و تداوم فعالیت آن ها تلقی کرده ایم؛ از جنبه بیرونی نیز اهتمام جدی در توسعه روابط اجتماعی و حضور فعال و عملی در صحنه اجتماع و معاشرت با مردم و موکلین، تعامل صمیمانه با حاکمیت و قوای سه گانه، بخصوص قوه قضائیه از وظایف و اهداف اساسی دانسته ایم و در نیل به این دو هدف بیرونی و درونی، دانشگاه ها و مراکز آموزشی را بعد از تربیت خانوادگی، مهم ترین ابزار معرفی کرده ایم تا بتوانیم با بهترین و صمیمی ترین روابط، مشکلات موجود را، بدون فراقنی (PROJECTION) و مقصر جلوه دادن این و آن، حل و فصل یا حداقل از شدت و تأثیر گذاری مشکلات جاری بر امر دادرسی، بکاهیم تا در گلستان شکران نعمت وارد شویم. عبارات و واژگان کلیدی: آسیب شناسی، استقلال کانون های و کلا، فراقنی، تعامل و ارتباطات فردی و گروهی، روان شناسی، بهداشت روانی و امنیت شغلی، نظارت، آموزش و کلا و کار آموزان.

فصل اول - در رسالت و کلا و استادان حقوق

در پاسداری از کبان و استقلال کانون ها بیش از دیگران، اعضای هیات مدیره محترم کانون ها نقش اساسی را بازی می کنند این نقش وقتی بارزتر می شود که یک یا چند نفر از اعضای این هیات مدیره، مدرس و استاد دانشگاه نیز باشند. البته قبلا هم به کرات در این خصوص موضع صریح و نظرات خود را در مقالات، بیش تر در مجله وزین «مدرسه حقوق»، بخصوص در شماره های ۶۰، ۶۵، ۷۴ و ۷۸ به ترتیب با عناوین: «چند و چونی در نحوه آموزش کانون ها و استادان حقوق»، «در استقامت و کیل مدافع»، «در ضرورت های اجتماعی استقلال و کلا و کانون ها» و «نگاهی به زندگی و کیل و خطیب مشهور، دکتر حسن صدر» و نیز در نشریه کانون و کلا دادگستری آذربایجان شرقی شماره های ۱۹-۲۰ و ۲۴-۲۵ به ترتیب با عناوین: «یادی از علی ابوالفتحی» و «حسینقلی کاتبی، و کیل صاحب ذوق و قلم» نمایانده ایم و نیازی به تکرار مضمون آن ها نمی بینیم، فقط در رفع دغدغه فکری بعضی از همکاران، که انگشت بر ملاحظه کاری و سکوت استادان دانشگاهی، در معنی اعم، عضو کانون های و کلا در معنی اخص می گذارند و معتقداند که این استادان در تبیین و تحلیل درست مشکلات و موضع گیری مناسب در قبال تخلفات راجع به حقوق شهروندی مردم و نهادهای مدنی کوتاهی هایی دارند، کمی درنگ می کنیم و می گذریم.

با اذعان به موقعیت شکننده این عزیزان در وابستگی اداری و معیشتی به مراکز آموزشی دولتی و نیمه دولتی، که انتظار انجام وظایف صنفی و موضع گیری افشاگرانه از این عزیزان را ضعیف می نماید، این انتقادات را تا حدی وارد میدان، ولی در مقابل، نگارنده کسانی از بین این همکاران سراغ دارد که در قبال بسیاری از اتفاقات مهم کانون ها و حتی حقوق مردم، در مقاطع و مواضع حساس، نظرات انتقادی و اصلاحی خود را با صراحت و شجاعت تمام بیان کرده و تقریباً هیچ مسامحه و سهل انگاری نداشته اند ولی با این همه بر این انتظار و تلقی بجای منتقدین هم از استادان دانشگاه و هم از وکلای مدافع، بخصوص اعضای هیات مدیره ها مهر تأیید می گذاریم و پای می فشاریم تا آنان بیش از پیش به نقش حساس خود توجه کنند و انتظارات جامعه، بخصوص دانشجویان و کارآموزان را، در آموزش های بنیادین حقوقی و آگاهی بخشی اجتماعی و صنفی بر آورده سازند و در دفاع از حقوق مردم و تبیین مواضع و استقلال کانون ها دین خود را بهتر از گذشته ادا کنند و بدانند با لقلقه زبان و پنهان شدن در زیر سایه دیگران و یا مدارج صرف آکادمیک نمی توانند مدعی انجام وظیفه به نحو احسن - مخصوصاً در سنگر و کلای مدافع عضو هیات مدیره - باشند و دین خود را ادا شده تلقی کنند هر چند که این انتظار از همان بدو پیدایش نسیم آزادی (LIBERTY) و شروع فعالیت مراکز آموزشی مدرن در ایران، از وکلا و استادان دانشگاه پیدا شده و امر جدیدی نیست تا آن جا که حاج محمدعلی سیاح محلاتی، در حدود ۱۴۰ سال پیش، در خاطرات خود در صفحه ۱۰۹ « معلم و وکیل مرافعات بودن را جزو فخرترین و شریف ترین کارها در ممالک آباد می داند که انتظام امور و تربیت مردم و ترقی مملکت با آن ها است » و همو در ادامه افسوس می خورد که چرا این مشاغل در ایران از پست ترین شغل ها محسوب است...؟!^۲

اندکی با تو بگفتم غم دل، ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است

«ذوقی ترکمانی»

الف - نگاهی به سیر تحولات آموزش مدرن حقوق در ایران

و کالت نیز مانند هر نهاد مدنی دیگر، دارای ساخت های تشکیلاتی و سازمان دهی مناسب همراه با یک سری ارزش ها (VALUE)، مقررات و قواعد صنفی است که در قالب تشکیلات و سازماندهی قانونی؛ یعنی کانون های و کلا، در بستر اجتماعات، بسته به انتظارات جامعه و مأموریت های خود، فعالیت می کند و در طول مدت فعالیت مداوم خود، شایسته است ارزیابی اتفاقات پیرامونی و دخالت دادن اصلاح گرانه آن اتفاقات در مدیریت خود بتواند با کم ترین چالش و هزینه مشکلات را از پیش رو بردارد و جلوی انحراف های احتمالی داخلی را نیز، سد کند. برای ورود به بحث با نگاهی به تأسیس و راه اندازی تشکیلات مربوط به تعلیم حقوق و رشته های مرتبط با آن و

۳ - در مرور «خاطرات حاج سیاح» به آن برهه ای از حکومت ناصرالدین شاه قاجار می رسیم که مصادف با آمدن سید جمال الدین اسد آبادی برای بار دوم به ایران است و سیاح، که مرید سید جمال است، به نظرات و عطایای ناصری نه تنها التفاتی نداشته، بلکه از تعریف و تمجید بی جهت وی نیز خودداری کرده و او را در رسیدگی واقعی به امور مردم، در مقایسه با وضع و حال کشورهای مترقی آن روز، مورد عتاب و خطاب قرار داده است؛ لذا با شیرین کاری و جو سازی اطرافیان حاج سیاح مورد سوژن دستگاه حکومتی واقع می شود و به بهانه ی جلوگیری از بایگیری، (ولی به زعم حاج سیاح، به جرم تقاضای «قانون») او را هم دستگیر و از قضا همبند و همزنجیر میرزا رضا می کنند. در قسمتی از این خاطرات حاج سیاح با مشاهده جزع و فرغ و بی قراری های مکرر میرزا رضای کرمانی، گاه به او نصیحت هایی کرده و توصیه می کند که احتیاط را از دست ندهد. لکن میرزا رضا همچنان پروای زبان نداشته و بر اثر ظلم هایی که بر او رفته بود، آرام و قرار نداشت لذا حاج سیاح از این حالت میرزا رضا به تنگ آمده و به قصد نشان دادن چگونگی تربیت مردم و نگهبانان پیرامونی، خطاب به میرزا رضا می گوید:

« تو این جاهلان را نمی شناسی. اینان روی اجر می خویند و با این جان کنن مشعوفند که خدام حاکم محسوب اند! اگر شاه به ایشان امر کند بدون سابقه عداوت و پرسیدن جهت، ما را هلاک می کنند». گفت: «گمان ندارم تا این درجه خر و نادان باشند». اسماعیل نام را که در جلوی اتاق ما قراول بود صدا کردم. گفت: «تایب قدغن کرده نمی توانم بیایم». گفتم: «کاری نیست زود برگرد». پرسیدم: «اگر سلطان فوج تو امر کند یا جاقو سر ما را ببری یا با تفنگ بکشی، چند روز مهلت می دهی؟» گفت: «هیچ! مگر سلطان به من مهلت می دهد؟» پس فوراً بیرون رفت. به میرزا رضا گفتم: «فهمیدی که بزرگان و علمای مملکت این مردم عوام را چگونه به بندگی خود تربیت کرده، خدا را از یاد ایشان برده و انسان را حیوان کرده اند؟» (رک: خاطرات سیدسیاح، بگوشش حمید سیاح، تصحیح سید اله گلکار، انتشارات امیرکبیر، چ دوم، تهران ۱۳۵۶، صص ۲۸۲، ۲۶۴، ۲۶۹ و ۳۹۱)

آشنایی با تاریخ آموزش مدرن حقوق در ایران، به منشأ پیدایی دادگستری ها و کانون های و کلا به صورت کنونی، به مطلب اصلی نزدیک تر خواهیم شد. به موازات تغییرات و تحولات اساسی در تشکیلات اداری و قضایی و ارتباط (COMMUNICION) با فضاهای فکری و اجتماعی بیرونی مقدمات پیدایی مشروطیت و تأسیس تشکیلات آموزش مدرن نیز ظاهر شد. پس از ایجاد مدرسه علوم سیاسی، فکر تأسیس مدرسه حقوق به وجود آمد و نصرت الدوله وزیر عدلیه اقدام به تشکیل این مدرسه در سال ۱۲۹۹ ه. ش کرد در ابتدا «مسیو پرنی»، مستشار فرانسوی عدلیه وقت ریاست مدرسه را داشت و جواد عامری معاون وی بود.^۴ در اول اسفند سال ۱۳۰۵ از وزارت عدلیه منفک و با ادغام «مدرسه علوم سیاسی»، «مدرسه عالی حقوق و علوم سیاسی» به منصفه ظهور رسید و بعد از تصویب اساسنامه اش، در مهرماه ۱۳۰۶ ریاست آن بر عهده مرحوم علی اکبر دهخدا نهاده شد. فعالیت این مدرسه عالی تا سال ۱۳۱۳، که سال تأسیس دانشگاه تهران و به تبع آن دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی بود، تداوم داشت؛ از جمله استادان این مدرسه عالی و تاریخی میرسیدمحمد قمی بود^۵ که معلمی امور ثبت اسناد و املاک را هم داشته. منصور السلطنه (عدل) بود که چندین دوره تصدی وزارت دادگستری را نیز داشت اصول محاکمات را تدریس می کرد. دیگران میرزا محمدخان مظاهر، مدرس تشکیلات اداری، میرزا جوادخان عامری مدرس حقوق مدنی، میرزا علی آقای هیئت مدرس منطق، آقا سید اسداله مدرس قمی استاد فقه و مسیو هس معلم علم ثروت - ماله و حقوق تجارت بودند. از فارغ التحصیلان اولیه مدرسه عالی حقوق و علوم سیاسی، در سال ۱۳۰۷ علی شایگان، ابوالحسن عمیدی نوری، عزیزاله ملک اسمعیلی بودند که بعداً لباس و کالت و قضاوت پوشیدند و به همراه دیگران، مرحوم داور را یاری دادند تا آن جا که علاوه بر این مدرسه عالی حقوق و علوم سیاسی، در سال ۱۳۰۷ برای تحصیلات حقوقی و مالی کلاس های قضایی و ثبت و نیز مدرسه دارایی به وجود آمد. مرحوم عبدالله مستوفی، رجل سیاسی و نویسنده «شرح زندگانی من» از فارغ التحصیلان دوره اول مدرسه علوم سیاسی در سال ۱۳۳۰ ه. ق شناخته می شود، مرحوم ابراهیم فخرایی، و کیل، روزنامه نگار و نویسنده کتاب مشهور سردار جنگل^۶ نیز از فارغ التحصیلان کلاس های قضایی داور شمرده می شود و بدین ترتیب دادگستری نوین ایجاد شد و کانون و کلاهی دادگستری نیز با کسب استقلال تدریجی، در کنار ادارات و سازمان های جدید دیگر در عرصه اجتماع آن روز ایران به وجود آمد تا همگی در تنظیم روابط جامعه و ملت و احاد آن مؤثر باشند و به کمک شخصیت های تحصیل کرده علوم انسانی، اعم از حقوق و غیره به کمک مردم و فرزند خلف آنان، یعنی دکتر مصدق و دولت وی، در تحصیل کامل استقلال همگام شوند؛ به طوری که حتی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ هم مانع این تلاشگری و سیر تکاملی ادارات، به خصوص کانون ها نباشد و بتوانند با استقلال تمام و با مدیریت مستقل برگزیدگان شان، به انجام وظایف و ایجاد ارتباط با ارگان های دولتی و آموزش و کلا و کارآموزان تلاش کنند.

ب- در سمت و سوی منفی مراکز آموزشی کشور

با اذعان به مهم بودن آموزش های تخصصی (اعم از حقوقی و غیره) مناسبت دارد بیرسیم که واقعاً سمت و سوی مراکز آموزشی و دانشگاهی مادر حال حاضر، به کجای رودو و پیگیر چه مقاصدی است؟ به عبارت بهتر، آیا دانشگاه ها به مدرک گرایی صرف ابزاری برای ضایع کردن عمر است و یا جایگزینی برای اشتغال نا کارآمد و تحمیل هزینه های اضافی بر خانواده هادر

۴- مجله کانون وکلای مرکز، شماره ۱۰۶، مهر، آبان و آذر ۱۳۴۶، ص ۱۹۳

۵- این سید محمد قمی به نظر می رسد همان قاطمی قمی، مدون قانون مدنی کنونی ایران باشد که مورد احترام بسیار دانشمندان حقوق از جمله دکتر لنگرودی است که در جلد چهارم مبسوط ص ۱۲۶۰ اشاره ای به او زندگی اش کرده است؛

۶- نگارنده در حد مقنور و به قصد ادای دین، نگاهی به زندگانی مرحوم فخرایی نیز انفاخته است که در اولین فرصت در یکی از مجلات و نشریات معتبر به محضر صاحب نظران ارائه خواهد کرد.

بهترین دوره زندگی جوان ها، تا چندی سرگرم شوند و از نفس بیفتند و با از دست دادن شور و امید جوانی، فرصت اشتغال در مشاغل فنی و حرفه ای متوسط را از دست بدهند و بعد از گذشتن عمری غالباً اشتغال مناسب آنان نیز سالبه به ارتفاع موضوع شود و اصل موضوع؛ یعنی تربیت نیروهای متخصص و ماهر و متعهد برای کشور، که از فروعات تربیت درست با برنامه ریزی اصولی است که بسته به ظرفیت ها و نیازهای فعلی و آینده جامعه باید صورت بگیرد؟

بی جواب صریح به این سؤال ها، به قول معروف رنگ رخسار به خوبی از حال درون خبر می دهد و با یک ارزیابی و حساب سر انگشتی در اوضاع جاری جامعه و خیل فارغ التحصیلان بیکار و ناامید از آینده، که در معرض انواع انحرفات اجتماعی قرار دارند، نشانگر عدم چاره اندیشی مناسب و عدم احساس مسوولیت و بی برنامهگی محض است و به هیچ وجه مسوولین برنامه ریز و مدیران مربوط نمره مثبتی از این بابت ها نمی گیرند. کما این که تحمیل عملی بسیاری از فارغ التحصیلان بی شمار حقوق بر کانون های و کلا خود منشأ آسیب در کنار دیگر آفت ها و تهدید ها در عملکرد مطلوب آنان است. به نظر نگارنده حتی یکی از آسیب های اصلی کانون ها، در کنار دیگر آسیب ها و آفت ها شمرده می شود، تا آن جا که کانون ها نقش ادارات جذب و کاریابی را برای این قبیل فارغ التحصیلان پیدا کرده اند بدون آنکه به ارزیابی ها و تحلیل های مناسب و وحدت نظری در این موارد و تعداد مناسب آنان برسند! مضاف بر این که افتادن در روند جذب هرچه بیش تر نیرو، در رقابت با جذب های غیرقانونی و بی حساب و کتاب را با مرکز مشاوران حقوقی - که با اشاره و مدیریت دستگاه قضایی صورت می گیرد - صحیح بدانیم؛ بلکه خود این اتفاقات دلیل بر تأیید همان بی برنامهگی محض است که قبلاً اشاره کردیم.

ج - غافل نشدن از آموزش و نظارت بر وکلا و کارآموزان

همان گونه که می دانیم یکی از وظایف اصلی و اساسی کانون ها آموزش وکلا و کارآموزان و نظارت (CONTROL) بر اعمال و رفتار آنان است تا در رفتار و اعمال و کالتی و شخصی شئون حرفه و کالت را نگاه دارند و طوری رفتار نکنند که ذهن جامعه نسبت به وکلا و کانون های آنان مشوش شود. هرچند که قوانین و آیین نامه های کافی و صریحی در این دو مورد و حتی سایر موارد لازم و کالتی تدوین و تصویب نشده است ولی این امر نافی وظایف کانون ها نیست، بلکه آنان با استظهار به استقلال خود نتوانسته اند هر شیوه ای را که کانون ها را در نیل به اهداف اصلی در مسیر انجام وظایف کمک می کند به کار گیرند و انصافاً تا آن جا که سراغ داریم هیچ ارگان و سازمان دولتی در این موارد مدعی عملی کانون ها نشده اند مگر این که به طور نادر شکوائیه هایی در دیوان عدالت اداری و یا محاکم دیگر، بحق یا نا بحق طرح شده و جواب شایسته خود را نیز از طریق کانون ها دریافت داشته اند.

این جانب با بیش از سی سال است تجربه خدمات آموزشی و حقوقی - و کالتی و دو دوره متوالی عضویت در هیأت مدیره کانون اردبیل، عضویت در تدوین شرح وظایف کارآموزان از طریق اسکودا، که فعلاً نیز افتخار ریاست دادگاه انتظامی این کانون را بر عهده دارد، معتقد است که با همه تلاش ها و دل سوزی هایی که در اعمال مدیریت کانون ها صورت گرفته است ولی در خصوص آموزش و نظارت مناسب در عملکرد وکلا و کارآموزان در خور شأن آنان و انتظار جامعه برنامه ریزی کافی صورت نگرفته است، با این توضیح اضافی که شدت و ضعف این کوتاهی به نسبت کانون های موجود ممکن است متفاوت باشد. مثال بارز آن عملکرد ضعیف و گاهی بسیار پایین رکن بازرسی بر کار کانون ها است. شاید عزیزانی این ادعای کوتاهی را در وهله اول ناشی از خلأ قانونی بدانند و بگویند که این یکی را نمی توان با ضعف قانونی مربوط به امور آموزشی و نظارتی هیأت مدیره مقایسه کرد. با قبول این نکته، آن هم به دلیل حساسیت

خاص آن، باز تکرار کرده و می‌گوییم که این همه دلیل این نمی‌شود که ما از کنار مواضع انفعالی و بی‌انگیزگی و مماشات گونه بعضی از کانون‌ها، رؤسای محترم و بازرسی گرامی و (حتی گاهی مسؤولین محترم اسکودا) به سادگی بگذریم و هیچ مسوولیتی را متوجه این عزیزان ندانیم؛ که معمولاً نه با توپ و تشر و جاروجنجال بلکه عموماً با انواع شیوه‌های مدیریت اقتضایی و ایجاد الفت و ارتباط صمیمانه حاصل می‌شود.

صد البته با این گفته‌ها نمی‌خواهیم تأثیر بسزای فعالیت عزیزان شاغل در سنگرهای دادسرا‌ها و دادگاه‌های انتظامی و یا رؤسای کانون‌ها و نیز پیش‌کسوتان را منکر شویم که گاهی حتی با یک اشاره و تذکر صمیمانه، کار صد شحنه و محتسب را می‌کنند، تا چه رسد به این که با جدیت برای هر تخلف کوچک و بزرگ پرونده تشکیل دهند و اعمال مجازات بکشند.

اخیراً هم که تعداد کانون‌های و کلا رو به افزایش است اگر از یک طرف این نگرانی شدت نیز یافته که ممکن است کانون‌های جدید آن بهره‌دهی مناسب را در مقاطع و برهه‌های خاص زمانی نداشته‌باشد با این همه نیروهای زنده‌ای نیز از دل همین کانون‌ها شناسایی شده که بسیار با انگیزه هستند و تأثیر عمیق فعالیت مستمر و آگاهی بخش این قبیل نیروها بر کسی پوشیده نیست.

هرچند پیدایش این کانون‌های تازه تأسیس طبق موازین قانونی و تحت شرایط و ویژگی‌های خاص در هر منطقه است، که خود و مقوله‌ای جدا و گاهی هم در خور تأمل است ولی در تحلیل نهایی، نگارنده این اتفاق را به نفع جامعه مدنی و شهروندی جامعه ایرانی می‌داند که باعث بسط و توسعه فرهنگ و کالت و کشف و شناسایی نیروهای مستعد از همکاران شده و تأثیر بسزایی در پیشرفت امور و کالتی و هماهنگی با کانون‌ها و مسوولان اسکودا دارند. در این جا نظر عمده ما بر روشن تر شدن نحوه نظارت رؤسای کانون‌ها و بازرسی و حتی هیات مدیره‌ها بر اعمال و رفتار و کلا و کارآموزان و نیز کارمندان شاغل در کانون‌هاست که با وجود طرح مکرر این مباحث حتی در همایش‌ها و نشست‌های رسمی و داخلی و عمومی، تصمیم‌گیری لازم و هدایت‌گرانه‌ای نشده است با اذعان به این امر که خلأ و ابهام قانونی موجود در این زمینه‌ها عذر موجهی به شمار نخواهد آمد؛ چون معنی استقلال کانون‌ها باید در همین مواضع و موارد نیز جلوه‌گری کند و گر نه منتظر قانون‌گذار بودن و دست روی دست گذاشتن اقدام شایسته و پسندیده‌ای برای کانون‌های مستقل شمرده نمی‌شود چرا که به قول معروف:

طاعت از دست نیاید گنهی باید کرد / در دل دوست به هر حيله رهى باید کرد

پس ملاحظه می‌شود این گونه نیست که ما فقط در مقابل نا‌ملايمات و موانع پیرامونی و بیرون از کانون‌ها حساس باشیم و از درون خود غافل بمانیم بلکه با چاره‌اندیشی‌ها و اقدامات شایسته‌تر داخلی در حفظ وحدت و سازمان‌دهی و نظارت درونی، زمینه‌های فعالیت موثر برای رهروان راه و کالت و قضاوت هموار خواهد شد تا این هر دو با دلگرمی و کمک‌همدیگر وظایف خود را انجام دهند و دچار خستگی و نومیدی‌ا عوجاج نشوند. شاید بگویند که افراد متعهد و صاحبان انگیزه‌های بالا - آن هم و کلا و قضات شریف - با آن همه قدرت (POWER) و عظمت روحی، که وجدان خود را نیز قاضی کرده‌اند دچار خستگی، نومیدی و افسردگی نخواهند شد ولی بررسی بیش‌تر دانشمندان جامعه‌شناسی و روان‌شناسی تأثیر بارز و آشکار بعضی از تدابیر همگرایانه و سازمان‌دهی‌های منسجم با شرح وظایف روشن و تربیت‌های صحیح اجتماعی و آموزشی را به خوبی دریافته‌اند و اصولاً طبیعت انسان‌ها از هر قماش و صنفی که باشند نیاز به آموزش و تعلیم و تربیت به همراه نظارت جدی دارند و این امر به طور قطع از جنبه‌های بسیار مثبت و ماندگار حرکت‌های سازمان‌دهی شده و نهاد مند است که در قالب گردهمایی‌ها و همایش‌های صنفی نیز، جلوه‌گر است و تداوم این گردهمایی‌ها و همایش‌ها را در آینده اجتناب‌ناپذیر می‌نماید.

فصل دوم - در طریقت یا موضوعیت استقلال کانون ها و کلا

با این سیر تاریخی و انگیزه هایی که برای برخورداری از آموزش های کانون های و کلا نیز، تشکیل و تکامل یافت و به استقلال رسید که با گذشت زمان، فعلا با تعداد ۲۳ کانون، در اقصی نقاط کشور به فعالیت مشغول اند و همچنان، دغدغه حفظ استقلال را دارند. بنا به مراتب فوق، می پرسیم:

آیا تشکیل کانون های مستقل فی نفسه هدف اصلی و غایی قانونگذار بوده و یا این اقدامات برای نایل شدن به اهداف عالی در ارائه خدمات با کیفیت متعالی و خاص بوده است؟ به عبارت دیگر، این استقلال برای کانون ها و کلائی تحت نظر آنان طریقت دارد یا موضوعیت؟ اگر بگوییم هدف از آن، داشتن تشکیلات اداری با ظاهری زیبا و مستقل در امور مالی و اداری و تنظیم هزینه ها و بودجه بندی های کانون هاست و لا غیر که این تعبیر ما را در اثر گذار بودن دفاعیات و کلا و حمایت از امنیت شغلی و شأن و حیثیت آنان و آزادی و حقوق شهروندی مردم است، با داشتن تشکیلات اداری و مالی مستقل و بدون دخالت مستقیم حاکمیت در تصمیم گیری های کانون ها و بسنده کردن به اعمال نظارت های قانونی شناخته شده و حفظ حرمت و کلائی مدافع، در این صورت است که می توانیم به تفاهم برسیم و بگوییم که: آری! استقلال و کلا و کانون های آنان طریقت دارد و این استقلال صرفا ابزاری در مسیر اجرای حق و قانون و اعتبار دادن به تشکیلات دهرسی و تقویت و تثبیت نظام حاکم به صورت عینی و ملموس است تا به همراه کلائی تحت نظارت در تدوین قوانین پیشرفته و روزآمد و اعتلای محتوای آموزشی و ارتباط مستمر و حساب شده با قوای سه گانه، بخصوص قوه قضاییه و دادگستری ها نقش خود را با حفظ آرامش و انگیزه های آرمانی و مبانی انسانی و اسلامی در بین مردم مضاعف کنند؛ نه این که با انواع اضطراب ها و استرس های شغلی و محروم از امنیت شغلی و بهداشت روانی، نگران اوضاع جاری هر روزه سرنوشت خود و کانونشان باشند و مشمول این دو بیت جامی شوند که گفت:

ذات نایافته از هستی، بخش
خشک ابری که شود ز آب تهی

کی تواند که شود هستی بخش؟
ناید از وی صفت آب دهی

الف - امنیت شغلی و روانی و کلا

بهداشت روانی چیست و چه ارتباطی با امنیت شغلی و کلا در حال حاضر دارد؟ این سؤالی است که در وضع فعلی جامعه و کالت و سرنوشت آینده و کلا و کانون های آنان تأثیر مستقیم دارد و باید این بهداشت روانی و امنیت شغلی از سوی دست اندرکاران تأمین و حفاظت شود. اگر امنیت روحی و روانی و کلا در حین انجام وظیفه و یا به سبب آن و یا ناشی از اشتغال به و کالت حاصل و رعایت نشود، بدیهی است که هم در سلامتی و صلابت مدیریت کانون ها خدشه وارد خواهد شد و هم نظام حقوقی یک کشور از اتقان و ضمانت اجرایی لازم برخوردار نخواهد شد، بلکه زیر سؤال خواهد رفت. حال به سراغ تعریف بهداشت روانی و مصادیق آن می رویم.

گفته اند: «بهداشت روانی مجموعه عواملی است که در پیشگیری از ایجاد و یا پیشرفت روند و خاومت اختلالات شناختی، احساسی و رفتاری در انسان نقش مؤثری دارند.»^۷

۷- سازمان بهداشت جهانی نیز، بهداشت روانی را به مجموعه تدابیر و اصولی اطلاق می کند که به وسیله آن، سلامت فکر تأمین و حفظ می شود و از وقوع اختلالات و بیماری های روانی جلوگیری می گردد پس می توان بهداشت روانی را بر سه اصل و یا سطح قرار داد:

۱- ضرورت نگه داری و تأمین سلامت فکر در عصر حاضر، در همه جوامع و در هر مکان و زمانی

۲- قبول اصل شیوع اختلالات و نا امنی های روانی و تلاش و برنامه ریزی برای فعالیت و توان بخشی بیماران مبتلا به قصد بازپروری های جسمی، روانی و اجتماعی و کاستن از عوارض جنبی این بیماری ها و اختلالات

۳- کاستن از شیوع اختلالات و ناهنجاری های روانی به کمک سه عامل: مهارت، سازگاری و عزت نفس و خود باوری برای فراهم کردن زمینه های مساعد و مناسب برای فعالیت های حمایتی در مسیر رشد استعدادهای عالی انسانی. (برای مطالعه بیشتر، کتب: بهداشت روانی، دکتر سعید شاملو، انتشارات رشد، چ. یازدهم، ۱۳۸۱، ص ۱۸)

اگر تصمیم‌گیری‌ها و قانون‌گذاری‌ها منجر به فرسایش هویت‌های جمعی صنفی و فردی مانع آزادی‌اندیشه و عمل و کلا باشد و نیروهای خلاق و تلاشگرانه آنان را افسار بزنند، و کلا در عمل، در استضعاف^۸ اجتماعی و فکری قرار خواهند گرفت و ماهیت حرفه‌ای آنان زیر سوال خواهد رفت، بر عارضه‌ها و رفتارهای غیر عادی و ناعادلانه در سطح جامعه افزوده خواهد شد که هیچ کدام به نفع مردم و نظام ما نیست؛ اگر از سوی متولیان قضایی و قانون‌گذاری، اجتهادهای فردی و شخصی به جای قانون‌مداری حاکم شود و قوانین برخلاف نص صریح خود، مورد تفسیر و تحلیل جناحی و سلیقه‌ای قرار گیرد، قهراً این نحوه عملکرد نیز، در سطح جامعه در روحیه و کلا و حتی قضات، تأثیر منفی خواهد گذاشت و آنان را دچار انکسار، فشار روانی (STRESS) و افسردگی شغلی خواهد نمود و بهداشت روانی آنان را مخدوش و اداره کانون‌ها در قالب هیات‌مدیره‌ها را دچار اختلال جدی خواهد ساخت. از جمله اتفاقاتی که اخیراً در سلب امنیت شغلی و روانی و کلا مؤثر بوده است، بعداً اشاراتی خواهیم کرد.

اگر با اعمال سلیقه‌های «شاذ» فقهی، بخوایم از صراحت و مَر قانون‌گذر کنیم و قسمت عمده‌ای از دعاوی را، در سطح کشور، با امتناع از رسیدگی به واحدهایی بنام «واحد مصالحه» حواله و ارسال و یا با انواع روش‌های غیر قانونی دیگر، طرح دعوی در دادگستری‌ها را دچار توقف کنیم، وهن شدیدی بر اقتدار و حرمت سیستم قضایی و قضات زحمت‌کش وارد خواهیم کرد و در پاسداری از امنیت روحی و روانی مردم، فصل خصومات و حل و فصل دعاوی به صورت کارشناسانه و قانون‌مندانه ناموفق خواهیم بود.

جام صفاست این نگذارید بشکند وقتی شکست حیف و دریا چه فایده!

۱- یکی از آن اتفاقات، تحمیل وظایف اضافی و خارج از ظرفیت، توسط دادگستری‌های استان اردبیل و گیلان بر واحدهای مصالحه است که نگارنده بدو در مطبوعات محلی و در ادامه در شماره‌های ۸۱ و ۸۴ مدرسه حقوق، به این امر مهم در حد توان پرداخته و هشدارهای لازم را داده و اشاره کرده که این ارجاعات چگونه در سردرگمی مردم و فشار مضاعف و بی‌جهت بر وکلا تأثیر منفی دارد. ولی چون احساس می‌کند که قصد گسترش این شیوه غیر اصولی و ناموفق در سطح کلان و عمومی وجود دارد، مجدداً هشدار می‌دهد که این رویکرد تمامی دست‌اندرکاران دادرسی عادلانه را در آینده‌ای نزدیک دچار ناکامی خواهد کرد و نه تنها اثر مثبتی بر حل و فصل دعاوی نخواهد گذاشت، بلکه در دراز مدت تأثیر منفی می‌گذارد و آشفته‌گی به بار خواهد آورد.

حال اگر این شیوه نامیمون، با عکس‌العمل مناسبی در سطح کشور مواجه نشده و از آثار و عوارض آن در حد انتظار نوشته‌اند دلیل رضایت بر تداوم این اقدامات نمی‌باشد بلکه حتی گاهی نشانگر ضعف سازمانی و عدم حضور جدی و کلا و کانون‌های آنان در صحنه اجتماعی و یا بی‌تفاوتی و بی‌خبری است و ممکن است این مرض مسری ناتوانی یا بی‌تفاوتی در رفتار اسکودا نیز دیده شود بهانه حساس بودن پیگیری سرنوشت لایحه موسوم به: «لایحه جامع وکالت» نیز، این سکوت را توجیه نخواهد کرد چرا که به قول معروف: «اثبات شی، نفی ماعدا نمی‌کند». به عبارت دیگر در کنار پیگیری سرنوشت لایحه فوق، ما نباید از حفظ محتوای معنی استقلال، شئون و کالتی و رسالت‌های میدانی کانون‌ها غافل شویم و فقط به شعار دادن و دلخوش بودن به داشتن ساختمان‌ها و ظاهر تشکیلاتی و تکرار لفظ «استقلال» بسنده کنیم و ادعا داشته باشیم که مثلاً نمی‌خواهیم در مقابل دادگستری‌ها باشیم!!!

۲- مصداق دیگر تهی کردن معنی استقلال و مخدوش نمودن امنیت شغلی وکلا، به صورت عینی، همان تصمیمات دادگاه انتظامی قضات است که در چند سال اخیر در خصوص رد صلاحیت نامزدهای عضویت در هیات‌مدیره کانون‌ها، بخصوص کانون وکلای مرکز، در حد انبوه جلوه‌گری کرده و بسیاری از پیش‌کسوتان را، بدون ارائه هر گونه دلیل و توجیهی، از حق عضویت در مدیریت صنف خود محروم کرده است؛ یعنی همان‌هایی را، که

۸- برای مطالعه معنای واقعی «مستضعف» و «استضعاف» و مصداق آنها در قرآن مجید، رک: تفسیر نمونه ج ۴، صص ۸۷ و ۸۸، و ج ۱۶ ص ۱۹، ب آیات ۷۵ و ۹۵ سوره نساء

عمری با سربلندی و عزت زندگی کرده و در خدمت نهادهای وکالت و قضاوت، بوده اند و اکثریت قریب به اتفاق آنان مورد تأیید جامعه و کلا و مردم بوده و هستند و بارها توسط همین دادگاه های محترم تأیید صلاحیت شده اند.

۳- نمونه دیگر ورود خدشه بر استقلال کانون ها، حکم ماده ۴۴ قانون شورای حل اختلاف است که به شرط سه سال سابقه همکاری با شورا، قبول شدگان آزمون استخدام و کالت دادگستری از نصف مدت کارآموزی در کانون های و کلا معاف می شوند که مصداق بارز اعمال نظر و دخالت در خدمات دهی کانون های و کلا و نوعی کاستن از کیفیت آموزشی کارآموزان و کالت شمرده می شود.

پس با این اوصاف چه می توان کرد و مسؤولین محترم کانون ها و اسکودا چه وظیفه آئی و سریعی در قبال اتفاقات فوق و مشابه آن دارند؟ آیا نباید در اولین فرصت ممکن حرکت کنیم و ننگذاریم که بعد از اتفاق ماجرا و گذشت زمان قابل توجه، موضوع تمام شده انگاشته شود؟

کار ما سوختن و ساختن است سنگ از پشت سر انداختن است

اگر کانون ها در این خصوص فعال نباشند، و به طور هماهنگ اقدام جدی و اساسی نکنند و از نیروهای زبده و کارآمد خود مثل موارد پیش گفته در قبال استضعاف ها و تخریب ها و اعمال سلیقه هایی مشابه مورد فوق دفاع و حمایت نکنند، خود نیز عملاً زیر سؤال خواهند رفت و عملاً از رغبت و تمایل همکاران و کیل به هماهنگی و همراهی با رسالت ها و اهداف کانون های و کلا خواهند کاست.

بر ماست از شعار دادن بی مورد و بهانه جویی ها و تکرار مکرر «استقلال» خشک و خالی و تئوریک خودداری نماییم تا استقلال واقعی و محتوایی مورد نظر حاصل و باورمان شود که: استقلال و کلا و کانون ها «طریقیت» دارند نه «موضوعیت»!

ب - حیات با عزت یا طول عمر ذلیلانه؟

هر چند که نگرش (ATTITUDE) به نهاد ها و کارکرد های آن در طول تاریخ بسته به نیازهای روز و تلقی حکومت تحول پذیرد ولی معمولاً این گونه نهاد هایی از قبیل و کالت در جوامع انسانی از دوام و قوام ویژه ای برخوردارند و هر چقدر در معرض تحولات و تغییرات نیز قرار گیرند. همچنان با تمام آسیب های وارده به حیات خود ادامه می دهند اصول و نهاد دیگری نمی تواند جایگزین آن شود و کارکردهای درونی و بیرونی آن را اجرا کند و در هر صورت این نهادها باعث پدیداری مقررات و تشکیلات، باورها، شرایط، روابط و انتظارات می شوند. آنچه در این میان مهم است اینکه تشکیلات و سازمان دهی برآمده از نهاد و کالت نیز به عنوان اشخاص حقیقی حقوقی نیاز به تداوم حیات با عزت و تکاملی دارند تا تداوم حیات آنان برای رفع نیازهای مادی و معنوی و در محیط پیرامونی معنی و مصداق پیدا کند. پس اگر بخواهیم به بهره مندی کامل کانون های و کلا دادگستری به عنوان نمونه تشکیلاتی از یک نهاد اجتماعی (INSTITUTION SOCIALE)، برسیم لازم است تداوم حیات این قبیل تشکیلات در هر چه برابتر کردن فعالیت های آن باشد تا با رفع کمبودها و ضعف های احتمالی اعم از، تشکیلاتی و قانونی، موفق به تداوم جهت گیری ها، ارزش ها، علائق، رفتارهای مشترک و متشکل و سازمان بندی اجتماعی در حد مطلوب مؤثر باشند و بتوانند در مسیر انجام وظایف هدایت شوند. پس چه کنیم که بتوانیم این پرمحتوایی را به معنی واقعی در مضمون استقلال و کلا بیابیم و کل حرکت های کانون ها رو به این سمت و سو باشد؟

شاید اشاره به سرنوشت اسطوره ای دختری به نام: «سی بیل» کمک کند تا بتوانیم منظور خود را بهتر برسانیم و جواب سوال فوق نیز در بیان آن داده شود. در یکی از افسانه های مردم منطقه کوما (همان سکونت گاه باستانی یونان قدیم در شمال غربی ناپل) آمده است که سی بیل، از خدایان عمر جاودان طلب کرده بود، بدون این که این آرزوی جاودانگی خود را تمام با عزت و شور جوانی بخواهد. لذا آرزویش که بر آورده شد، جوانی اش مثل باد سپری

شده و نوبت پیری و انکسار فرا رسید و این حالت زار و نزار تا آن جا تلوم یافت که مردم چاره ای نداشتند جز آن که این دختر را، با سیمای پر چین و چروک و قد خمیده اش، که نای حرکت نیز نداشت، در قفسی در میدان شهر بر فراز تیرک کوتاهی جای دادند، تا آینده اش چه گونه رقم بخورد! وضع و حال این پیر دختر مضحکه کودکان شهر شد و آنان با ترکه هایی که در دست داشتند، در رفت و آمدهای مکرر و بازی های خود بر قفسش زدند و خندیدند و کار به جایی رسید که سی بیل در جواب سؤال یکی از اهالی شهر، که پرسیده بود: دیگر چه آرزویی داری؟ بلافاصله با استیصال تمام گفته بود: «هیچ! هیچ! تنها آرزویم این است که بمیرم!»^۹

بسوزند چوب درختان بی بر سزا خود همین است مر بی بری را...!

بدیهی است که کانون ها همچون زندگی بی محتوا و ذلیلانه سی بیل وار را بر نمی تابند بلکه آن حیات و استقلالی را طلب می کنند که بتوانند شأن و عزت خود را در اعمال و روابط جاری تبلور دهند و با مدیریت های مستقلانه، شور امید و روحیه مضاعف سازندگی را در اتخاذ تصمیم ها و مدیریت ها بروز دهند نه این که شمشیر ناپلئونی بر سر راه آنان قرار گیرد و دست و پایشان را در انجام دفاع شجاعانه و قاطع از موکلین ببندد و به بهانه دفاع از حق، آنان را شرمنده مفاد سوگند و کالتی خود کند!

فصل سوم - از تلقی های منفی و مثبت از کانون ها و کلای دادگستری

این که در غالب مقالات و گفتگو های و کلا، قوه قضائیه و مسؤولین محترم آن مخاطب اصلی قرار می گیرد این امر به معنی بی اهمیتی تأثیر اقدامات دو قوه دیگر و سران نظام و حتی تمامی دست اندر کاران نظامی و غیر نظامی، فرهنگی و اجتماعی نیست ولی چون عمده ارتباط کانون ها و و کلای وابسته، به طور مستقیم یا غیرمستقیم با قوه قضائیه و دادگستری های سراسر کشور است و عمده قوانین و آیین نامه های مربوط به امر قضا و کالت و حقوق انسانی و شهروندی مردم از طریق قوه قضائیه تدوین و پیشنهاد می شود لذا این خطاب کردن و عنوان گذاری بدین گونه قابل توجیه است و اگر تأکید بر اهمیت بعضی از قوانین و مصوبه های قانونی راجع به روابط و مناسبات قوه قضائیه با و کلا کرده باشیم مناسبت دارد؛ از جمله آن قوانین:

الف - اقدامات مثبت و کالتی

۱ - مصوبه مورخ ۱۳۷۰/۷/۱۱ مجمع تشخیص مصلحت نظام در خصوص «انتخاب و کیل توسط اصحاب دعوی» است و دادگاهها نیز مکلف به پذیرش و کیل شده اند و اگر محکمه ای حق و کیل گرفتن را از متهم لب نماید حکم صادره فاقد اعتبار قانونی است و متخلف برای بار اول مجازات انتظامی درجه ۳ را خواهد داشت و در مرتبه دوم موجب انصال از شغل قضایی است آنچه که بیش از همه از بدو انقلاب تاکنون جلب نظر می کند و از جنبه های مثبت قانون گذاری این دوره شمرده می شود تبصره ۳ این ماده واحده است که و کیل را در موضع دفاع «از احترام و تأمینات شاغلین شغل قضا» برخوردار می داند

۲ - همچنین در شأن قانونی روسای کانون ها نیز مشاهده می کنیم که بنابه به صراحت ماده ۲۲ آیین نامه لایحه قانونی استقلال کانون و کلای دادگستری رئیس کانون و کلای مرکز را از حیث شئون و تشریفات رسمی در ردیف دادستان کل کشور و روسای سایر کانون ها را در ردیف دادستان استان دانسته و در تعاقب این تصویبیه حتی ریاست

محترم وقت قوه قضاییه بخش نامه ای نیز دایر بر رعایت شأن و احترام وکیل صادر فرموده اند که باعث تقدیر و تشکر است. ولی با این همه چه در قبل از انقلاب و بعد از انقلاب با اظهارات و اقداماتی مواجه می شویم که کاملاً احساسی و بدون هرگونه استدلال منطقی است که گویا همه نارسایی های دادگستری و اطلاع دادرسی منتسب به وکلاست و دیگر عوامل هیچ تأثیری در این قضیه ندارند. صد البته تداوم این اقدامات ممکن است مزایای مذکور در این بند را هم از لایه لای قواین گذشته بیرون بکشد و خالی کند.

برای این که سخن ما با مصداق عملی همراه باشد، چند نمونه از این نوع اظهارات و اقدامات را ذیلاً می آوریم:

ب - از اقدامات و اظهارات منفی قبل و بعد از انقلاب

۱- بعد از انقلاب: بعد از تصویب قانون اساسی، بخصوص اصل یکصد و پنجاه و هفتم قانون اساسی مسوولیت های این قوه در کلیه امور قضایی، اداری و اجرایی، به یک نفر مجتهد عادل و آگاه به امور قضایی و مدیر و مدبر را برای مدت پنج سال به عنوان رئیس قوه قضائیه توسط رهبر تعیین و معرفی می شود، واگذار شده که این یک نفر در کارنامه خود سابقه حتی یک سال قضاوت مستقیم و یا وکالت دادگستری را نداشته و غالباً مسوولیت های مستقیم اجرایی و اداری را هم فاقد بوده است در نتیجه، هر کس که آمده، قوه قضائیه را بنابه سلیقه شخصی و اجتهاد فردی، و چه بسا تحت تأثیر و نفوذ معاونت های مربوط اداره کرده و در نتیجه نتوانسته از بنیه ها و مایه های مدیریت صحیح و علمی از همان اول برخوردار باشد و در مدت زمان نسبتاً طولانی توفیق یابد. که نمونه های ذیل مؤید ادعاست:

- در جلد دوم از سری سخنرانی ها و مصاحبه ها از قول آن مرحوم آمده است: «وکیل کارش مانور است و من خوب می دانم که یکی از علل طولانی شدن رسیدگی به دعاوی مردم، مانور و کلا در دادگستری است و من از شما قضاوت می خواهم که این میدان آزاد را از این ها بگیری و این ها فقط حق دارند از متهم دفاع کنند و بروند و هیچ گونه حق دخالتی در امر قضاوت ندارند. موقعی که حقیقت بر شما روشن شد، گوش به حرف وکیل نداده و رأی خود را صادر کنید. اگر این ها دست به هو و جنجال و می زنند و به در و دیوار شعار می نویسند، شما باید این حقایق طی مقالات و سخنرانی ها و مصاحبه های مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی، به مردم بگویید تا مردم گناه همه این نارسایی ها را به گردن دادگستری نیندازند. من به شما اطمینان می دهم تا زمانی که زنده هستم از قضاوت شریف و پاکدامن و متعهد مؤمن به موازین مذهبی و انقلاب، پشتیبانی و حمایت کنم»^{۱۰} هر چند که این اظهارات مربوط به وکلا است نه آسیب شناسی (PATHOLOGY) کانون ها، ولی می دانیم هر جا که مسوولین امر قضا احساس ناکامی در مدیریت خود کرده اند سعی نموده اند با حمله به وکلا و یا کانون ها ناکامی خود را توجیه کنند؛ البته گاهی هم اطلاع و برداشت درستی از ماوقع ندارند و فکر می کنند شدت گرفتن بر وکلا چاره اصلی است.

- در دهم دی ماه ماه ۱۳۵۹ آیت اله بهشتی، رئیس دیوان عالی کشور به جای جواب به سؤال «برای تشکیل سمینار ارزیابی مفهوم زندانی سیاسی که آیت اله موسوی اردبیلی پیشنهاد کرده اند چه نظری دارید؟ با اشاره ضمنی به این که «اقدام مفیدی است...» بلافاصله به کانون وکلای دادگستری پرداخته و می گوید: «واحدهای مربوط به قوه قضاییه، از جمله کانون وکلای دادگستری، باید بر طبق قوانین جدید متناسب با ارزش های مربوط به انقلاب اسلامی بازسازی شوند. در رابطه با کانون وکلا طرحی تهیه شده که امیدواریم هر چه زودتر و به صورت لایحه قانونی به مجلس تقدیم شود.»^{۱۱}

۱۰- سخنرانی ها و مصاحبه های آیت الله شهید دکتر سیدمحمد حسینی بهشتی، تدوین محمد رضا سرنبدی، جلد دوم (از خرداد تا اسفند ۱۳۵۹)، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۸۶، صص ۶۰ و ۶۱

۱۱- همان، ص ۴۷۲

در باره حضور و کلا در محاکمات متهمین [احتمالاً سیاسی] نیز افزوده اند: «این اقدام تازه ای نمی خواهد، قبلاً هم اعلام شد و کلاهی که آشنا به قوانین جزایی اسلام باشند و صلاحیت آن ها از این نظر مور تأیید دستگاه قضایی قرار بگیرد، می توانند در دادگاه ها شرکت کنند... مسأله اساسی این است که وکالت باید واقعاً به صورت یک خدمت به حق و نه خدمت به موکل در آید. اگر وکالت در خط خدمت به حق باشد کار بسیار خوبی است، ولی اگر وکالت در خط خدمت به موکل باشد، چه به حق باشد و چه به ناحق، خود این برخلاف موازین اسلامی است و حداقل نظر شورای عالی قضایی در زمینه صلاحیت وکیل معتبر است»^{۱۲}.

– در مصاحبه اوایل سال ۶۰ با خبرنگار خبرگزاری لیبی، در جواب توصیه به استفاده از تجارب لیبی (!؟) در تحوّل شغل وکلا از حرفه ای – اشرافی به حرفه ای – ملی فرموده اند: «داستان وکلا داستان درازی است. من پدربزرگی داشتم به نام محمد صادق ... وی یک روحانی مجاهد و مبارز بود و علیه رضاخان مبارزه می کرد. پدرم برای من تعریف می کرد که در اولین اجتماعی که از سوی روحانیون اصفهان در قم تشکیل شد، بعضی از شخصیت ها از وی خواستند در قضیه ای قضاوت کند. در هنگام قضاوت، یک وکیل در آن قضیه حاضر شد ... از او پرسید: ای آیت الله! آیا کتاب وکالت در فقه اسلامی را خوانده اید؟ من وکیل مدافع متهم در این دادگاه هستم. پدربزرگم در جوابش گفت: آنچه شما یادمی گیرید و می گوید وکالت و دفاع نیست، بلکه یک نوع شعبده بازی است و شعبده بازی در اسلام حرام است.» ایشان در ادامه اظهارات خود خطاب به همان کشوری که بعداً دچار بحران شدید شد برنامه آینده خود را در همان مصاحبه این گونه اعلام کرده است: «ما ان شاء الله شعبده بازی را ممنوع خواهیم کرد و به شعبده بازان اجازه فعالیت نخواهیم داد و اگر چنانچه وکلای واقعی وجود داشته باشند ایرادی ندارد و ان شاء الله شرط و شروطی برای حرفه وکالت تعیین خواهیم کرد»^{۱۳}.

این اظهارات وقتی به بند ۱۳ متن تصویبی موسوم به «سیاست های کلی قضایی» می رسیم حساس تر می شود که می گوید: «تعیین ضوابط اسلامی مناسب برای کلیه امور قضایی از قبیل قضاوت، وکالت، کارشناسی و ضابطان و نظارت مستمر و پیگیری قوه قضاییه بر حسن اجرای آن ها.» اصولاً اگر وکیل مستقل و کانون های مستقل می خواهیم، در سطح جهان هر یک از این تعبیرات معنی خاص خود را دارد و مصادیق استقلال در هر کدام نیز مشخص است، در این صورت «تعیین ضوابط اسلامی مناسب» در دعاوی مربوط به حاکمیت، (به خصوص در دعاوی سیاسی – کیفری) چه معنی می دهد و غرض از «نظارت مستمر» و «پیگیری قوه قضائیه» و «حسن اجرای آن ها» چیست؟

۲ – قبل از انقلاب: اگر به اظهارات بعضی از دست اندر کاران قبل از انقلاب، در زمان حاکمیت استبدادی رژیم پهلوی، نگاه کنیم می بینیم، که آنان هم تا حدی مشابه این قبیل اظهارات و ادعاهای خلاف عرف و رویه جاری در سطح جهان را – که شأن خاصی برای وکلا قائل است – داشته اند؛ عیسی صدیق در مجله یغما در سال ۱۳۳۷، چنین نوشته است: «... در شهرها بعضی از وکلای دادگستری، که نفع خود را در اطالّه محاکمات می دانند به انواع وسایل دسایس تشبث می جویند و کسی نیست که آن ها را متوجه مسوولیت خود کند. برخی دیگر اگر با طرف دعوی نوازند و موکل خود را محکوم نمایند، کاسه صبر او را لب ریز و به سازش مجبور می کنند. با این تشکیلات و این قوانین و این عوامل چه گونه انتظار دارید که عدل و داد در این کشور گسترده شود و حقوق مردم محفوظ بماند؟...» ملاحظه می شود که چه گونه بعضی از دست اندر کاران امور حکومتی و اجتماعی در خصوص وکالت و کانون ها چگونه دچار اهمال و ساده انگاری می شوند و در مسیر دست انداز خبرگزاری لیبی قذافی و پهلوی دوم می افتند تا به قول خودشان عملکرد «بعضی از وکلای دادگستری» را آن قدر بزرگ جلوه می دهند که بتوانند محاکمات را به

اطاله بکشاند و مانع رواج عدل و داد در کشور شاهنشاهی شوند و بدین گونه است که در هر دو دوره قبلی و فعلی، تمام کمبودها و کاستی های دادگستری منتسب به اقدامات بعضی از وکلای دادگستری می شود و در نتیجه بر خود فرض می دانند که در واقع استقلال آنان را که به صورت نیمه جان و میان تهی در آمده، با ضوابط مناسب و نظارت مستمر، افسار بزنند و همگی را به سوی واحدهای مصالحه غیر قانونی حواله کنند تا کاسه صبر و کیل و موکل، هر دو لبریز گردد و حقوق مردم محفوظ بماند!^{۱۴}

انصاف بدهیم؛ با این نوع تحلیل کردن های قبل و بعد از انقلاب، که هر از چندگاهی، به انحراف مختلف تکرار شده، چه گونه می توان به اهداف عالی مدیریت قضایی مطلوب و رفع مشکلات و مسائل کانون ها رسید و نهاد وکالت را در مسیر همکاری با قوه قضائیه یاری کرد؟ چرا عبرت نمی گیریم و ادبیات خود را در گفتگو ها (CONVERSATIONS) و اظهار نظرها اصلاح نمی کنیم و همچنان به این شیوه های غیراصولی شناخته شده ادامه می دهیم؟! آیا اصولاً درست است که با یکی از نهادهای صنفی از قبیل وکالت و تشکیلات آن، که در هر حال وابسته به نظام و زیر نظر قوه قضائیه اند این گونه تحلیل و قضاوت شود؟^{۱۵}

الف - فرافکنی چاره اصلی کار نیست!

همگی ما متوجه تحمیل بخشی از اتفاقات روزمره بر مدیریت کانون ها و اتحادیه هستیم و همچنین می دانیم که بعضی ها با ذهنیت های منفی، شبانه روز در نفی استقلال و آزادی ما در تلاش اند، ولی با همه این ها باز تأکید می کنیم که اصالت با درون است، لذا مقصر جلوه دادن دیگران، نوعی بهانه جویی و فرار از مسئولیت است و به هیچ وجه از کانون ها پذیرفته نیست. آنان بنابه تکالیف قانونی موظف اند آماده مواجهه با همه گونه اتفاقات باشند و توان رویارویی با واقعیت های تلخ و شیرین را داشته باشند و هیچ وقت کوتاه نیایند و حتی به موفقیت های گذران نیز دلخوش نگردند.

طفیل هستی عشق اند آدمی و پری ارادتی بنما تا سعادتی ببری

نباید بیش از حد موانع را بزرگ کنیم و همه چیز را سیاه سیاه ببینیم و خود را گم کنیم و هیچ برنامه ای برای امروز و فردای خود نداشته باشیم بلکه باید به خود و اعمال و رفتار خود، اصالت بدهیم، مگر ما و کلا نبودیم که در گذشته ای نه چندان دور، در وضعیتی مشابه فعلی، که بسیار شکننده است، حرکت ها و تعامل های خود را تنظیم و با وحدت کلمه و موضع گیری های صحیح توانستیم آیین نامه کذایی سال ۸۸ را، که تا مرحله انتشار در روزنامه رسمی نیز پیش رفته بود مقابله کنیم و آن را به تمهیدهای مکرر بکشانیم؟ مگر ما نبودیم که با تجزیه و تحلیل محتوای لایحه موسوم به لایحه جامع وکالت، آن را دوباره به قوه قضائیه برگردانیم و بگوییم: «هذا بضاعتک، ردت علیک!» پس لازم است همچنان هماهنگی و تلاش خود را ادامه دهیم و بدانیم که این تلاش ها و چالش ها لازمه زندگی اجتماعی در جهان معاصر، بخصوص کشورهای در حال توسعه و ایران است که در مرحله گذرا به سر می برند.

فصل چهارم - از کانون های وکلا و اسکودا چه می خواهیم؟

با جرأت و بضاعت تمام در مسیر عدالت حرکت کنیم؛ طوری که نه از آن طرف بام بیفتیم نه از این طرف بام، بلکه با پرهیز از حالت انفعالی و یا تندروی، هوشیار باشیم و مستقل، اما نه استقلال شعاری و تو خالی بلکه به معنای

۱۴ - مجله نیما، سال یازدهم، مرداد ۱۳۳۷، شماره پنجم، شماره مسلسل ۱۲۱، صص ۱۹۴ و ۱۹۵

۱۵ - ر.ک: به مقالات نگارنده در مدرسه حقوق از جمله «تعامل وکلا با قوه قضائیه در سنوات اخیر»، ش ۵۵ - ص ۸۱ تا ۸۶. «در استقامت وکیل مدافع» ش

۳۰ تا ۶۵

واقعی! در تأکید و دلخوشی به لفظ: «استقلال»، مثل آن هنرمندی نباشیم که هی تکرار می کند: «هنر نزد ایرانیان و است و بس». این نوع تکرارهای بی معنی و بی محتوا، «ما» بودن را از ما می گیرد و چیز اضافه ای برای ما نمی گذارد. خیال می کنیم چیزی داریم و حال آن که در هیچ دوره ای آن «چیز» را به تمامی نداشته ایم. شاید هم نداشته باشیم؛ مهم این است که آنچه از استقلال و یا نیروهای انسانی موجود داریم آیا توانسته ایم به خوبی بهره برداری و درست مدیریت کنیم یا خیر؟

گویند تمنایی از دوست بکن سعدی جز دوست نخواهم کرد از دوست تمنایی

الف - انتظار فعلی از کانون ها

چند نمونه از انتظارات اساسی خود از کانون ها را در اینجا شمارش می کنیم:

- ۱- حامی و مدافع همه و کلا و کارآموزان باشند و در قبال اتفاقات و سیاست گذاری های نامساعد، که خدشه بر حقوق و شئون حرفه ای و کلا وارد می کند موضع گیری صریح و سریعی داشته باشند و با انواع تذکرات و تبیین ها، چه کتبی و چه شفاهی، این روش (METHOD) را ادامه دهند.
- ۲- تداوم و حتی افزایش نظارت جدی و تنگاتنگ بر قوه قضائیه، وضع قوانین راجع به دادرسی و وکالت اعمال و رفتار تک تک و کلا و کارآموزان باتعین شرح وظایف دقیق برای بازرسان کانون و نیز تعیین چارچوب مشخص در اعمال نظارت رئیس کانون و کلا و بازرسی مدنظر قانون و تفکیک دقیق شرح وظایف رؤسای کانون ها با هیات مدیره.
- ۳- برنامه ریزی دقیق و مداوم در آموزش محتوایی و کلا و کارآموزان و حفظ روابط بین المللی با اتحادیه بین المللی کانون ها به قصد عمق بخشیدن به آگاهی ها و اطلاعات و روزآمد کردن دانش اجتماعی و حقوقی آنان.
- ۴- پرهیز از خود رأیی ها و شخصی کردن امور و صمیمی و صریح بودن با همکاران.
- ۵- دقت و جدیت در جذب و کلا برای عضویت در کیسیون ها و تشکیلات دادسرا و دادگاه های انتظامی کانون و فعال تر کردن آنان.
- ۶- هماهنگی و همبستگی بیش تر و رعایت دقیق مفاد سوگند و کالتی و حفظ ادب و تربیت اسلامی در تمامی فعالیت ها و برنامه ها و در داشتن استراتژی و تاکتیک کوتاه مدت، میان مدت و بلند مدت، با پرهیز از هر گونه افراط و تفریط.
- ۷- گسترش بیش تر و هدمندانه مطالعه و تحقیق در کانون ها با راه اندازی نشریه ها و سایت های علمی، حقوقی و پژوهشی و چاپ و نشر روزنامه، مجله و کتاب از انواع صنفی، حقوقی و غیر آن تا و کلا، کارآموزان و حتی اقشار مختلف جامعه در جریان اتفاقات حقوقی و مدنی ایران و جهان قرار گیرند و بر گرایش های آزادی خواهانه و خردورزانه و اجتماعی جامعه افزوده شود.
- ۸- در مواجهه با مشکلات و موانع خارجی، با طمأنینه و انسجام بیش تری حرکت کنیم و اصل را بر درست بودن تصمیمات جمعی اسکودا گذاشتن و در اجرای این تصمیمات جمعی تردیدی به خود راه ندادن.
- ۹- نگرش ها، رفتارها و کنش های (ACTION) خود را در تعامل با خود و دیگران (INTERPERSONAL COMMUNICATION) در معرض تحوّل و بازبینی قرار دهیم تا محتوای جلسات و همایش های ما نیز غنی تر شده و قوام بیشتری یابد.
- ۱۰- بازیابی هویت علمی، تاریخی و توجه به داشته های ملی و مذهبی و نیز، پرهیز از تأثیرپذیری از جناح های سیاسی.
- ۱۱- با توجه به این که ساختار شغلی و کالت نیازهای آموزشی و انتظامی خاص خود را می طلبد و بسته به کیفیت و کمیت مدیریت کانون ها و اداره امور و کلا تنظیم و تعریف می شود لذا ضرورت هماهنگی با مراکز دولتی و دانشگاهی در تربیت نیروها به تعداد لازم و شایسته را فراموش نکنند.

ب - از اسکودا چه می‌خواهیم؟

با توجه به منشأ پیدایش اسکودا و جایگاه والای آن در سطح کشور و تجربیات متصدیان پیش کسوت و بزرگوار آنان، انتظار جامعه و کالت و حتی مردم از این تشکیلات صنفی سراسری قابل درک است تا بتوانند در انعکاس مشکلات و مسائل عمده در سطح عمومی کشور و ایجاد هماهنگی‌های لازم تلاش کنند و طوری مدیریت فرمایند که موفقیت‌ها بیش از گذشته باشد، از حالت کم تحرکی خارج شوند و به حالت پیشرو و هادی درآیند و با ایجاد همدلی و اتحاد بیش تر، تعامل‌های اساسی را فیمابین کانون‌ها از یک طرف و تشکیلات حقوقی و اداری کشور از طرف دیگر فراموش نفرمایند. عمده مشکلاتی که دخالت مستقیم اتحادیه را ضروری مینماید به طور خلاصه و فهرست وار چنین به نظر میرسد:

- ۱- چاره‌اندیشی در افزایش بی‌رویه تعداد و کلا و کارآموزان، که از چندی پیش شروع شده و برخلاف مقتضیات شغلی همچنان این افزایش ادامه دارد و لازم است در اولین فرصت ممکن با تحلیل و تبیین روشن سیاست هماهنگ و رویه یک سان ایجاد و اجرا کند.
- ۲- برنامه ریزی دقیق برای بهره‌برداری صحیح از برگزاری همایش‌های شش ماهه و جشن‌های استقلال سالانه با جلب نظر کانون‌ها و آموزش‌های لازم در پرمحتوا کردن این همایش‌های سراسری.
- ۳- سرعت در ارزیابی‌ها و عکس‌العمل‌های مشابه در موضوع ارجاع به واحدهای مصالحه در استان‌های اردبیل و گیلان، قبل از گسترش عمومی.
- ۴- تدوین مقررات و آیین‌نامه‌های مورد نیاز، مستنبط از عرف و قوانین تا در سازماندهی و انسجام کانون‌ها به کار گرفته شود در مواجهه با تخلفات و کلا و کارآموزان و نیز در فعال کردن بازرسی کانون‌ها، بکار آید (با کمک گرفتن از سازمان دهی اسکودا)

فصل پنجم - نظارت و کلا و کانونها در اعمال عدالت و قانون

بنابه به مصوبه کنگره بین المللی حقوق دانان در دهلی نو: «و کلا قافله سالاران عدالت خواهی اند و باید اجرای قانون را فرض ذمه خود شمارند و اگر خلاف قانونی از مقامی سر زد جداً و قویاً اعتراض کنند و برای رفع آن خلاف قانون، همه باهم تشریک مساعی کرده، صفوف خود را، فشرده تر سازند» از این عبارت تصویری که در سال ۱۳۳۸ با حضور ۱۸۵ نفر از علمای حقوق، شخصیت‌های قضایی، استادان دانشگاه و وکلای دادگستری از ۵۳ کشور تشکیل یافته بود چند نکته اساسی استفاده می‌شود:

- ۱- وظیفه اجرای عدالت و قانون، بیش از همه اقشار و صنوف، بر عهده و کلاست.
- ۲- در صورت مشاهده (OBSERVATION) خلاف قانون، از هر مقامی که باشد، جداً و قویاً اعتراض کنند.
- ۳- برای رفع آن خلاف قانون، لازم است همه و کلا باهم تشریک مساعی و صفوف خود را فشرده تر سازند و متعهد شوند. با والا بودن شأن کانون‌ها و وکلای دادگستری است که امر نظارت بر اجرای قانون و پیگیری عدالت هم، به طور مستقیم یا غیر مستقیم، بر دوش و کلا و کانون‌های آنان، از همان اول، به صورت نانوشته و مستنبط از فحوای و کالتی قرار داده شده، طوری که اگر رئیس یکی از قوای سه گانه، مثلاً رئیس قوه قضائیه و یا ابواب جمعی وی بخواهند سر سوزنی از قوانین موجود و آیین‌نامه‌های خود تخطی و تجاوز کنند، بر وکلای دادگستری است که با ارزیابی درست از عملکرد فوق موارد را تبیین و روشن سازند. از نتایج مثبت این شیوه، کسب اعتبار برای و کلاست و باعث می‌شود که چنانچه مثلاً رئیس قوه قضائیه زمانی بخواهد از دادگستری‌های محل مأموریت

کانون ها ارزیابی (EVALUATION) درستی از دادگستری و یا از یک قاضی خاص داشته باشد، در مرحله اول به سراغ وکلای دادگستری آن مناطق و کانون آنان برود؛ کما این که یک محقق اجتماعی در رشته مردم شناسی (ETHNOLOGY) نیز اگر بخواهد از فرهنگ، رسوم و آداب اجتماعی (SOCIAL MANNERS) مردم یک منطقه تحقیق کند او نیز به همین نحو رفتار نماید و بدواً به سراغ وکلای اهل نظر و صاحب اندیشه و قلم برود؛ چرا که اینان، معمولاً با همه گونه افشار جامعه و همچنین ادارات و سازمان های دولتی و کارمندان آن سر و کار دارند و با اطلاع از نحوه سلوک آنان، می توانند با استفاده از آموزه ها و تجربیات خود، ارزیابی نسبتاً درستی از آن ها ارائه دهند. با این همه ملاحظه می شود؛ در فهم بعضی از تعابیر و اصطلاحات فی مابین وکلا و کانون های آنان با مسؤولین، بخصوص متصدیان امر قضا، تفاهم (RAPPORT) و توافق لازم در بسیاری از مفاهیم و امور دیده نمی شود؛ یکی از این تعابیر همان «تعامل» است که معمولاً زیاد به کار برده می شود. خود نگارنده در زمان ملاقات با اعضای کمیسیون حقوقی و قضایی از زبان یکی از نمایندگان عضو این کمیسیون، که سابقه قضاوت نیز دارد، شنید که خطاب به رؤسای کانون ها و هیات رئیسه اسکودا، در مورد «تعبیر تعامل فی ما بین کانون ها و قوه قضائیه و قضاات آن» صریحاً موضع گرفت و گفت که قاضی حق تعامل با کسی را ندارد و او فقط رأی خودش را می دهد! این نحوه تفکر در ذهن اغلب مسؤولین جامعه از بدو انقلاب تا کنون وجود دارد؛ در صورتی که هدف معتقدین به تعامل هماهنگی های قانونی و اداری، همچنین همدلی و مشاوره در فهم بعضی از قوانین و رفع ابهامات موجود در عملکردها و تهیه لوایح است تا دخالت در امر قضاوت.

آری! ما موظف و محق به نظارت وکلا و کانون ها بر اعمال و رفتار دادگستری ها و حتی حاکمیت هستیم تا از مسیر حق و قانون و اهداف عالی قانون اساسی، با اعمال سلیقه های شخصی و اجتهاد فردی خارج نشوند. پس ملاحظه می شود که «تعامل» و حتی گاهی «نظارت» و نحوه اعمال هر کدام ممکن است مساله ساز باشد و حال آن که هم می توانیم با گفتگو و ارتباط بیش تر و نزدیک تر، همدلی کنیم و در معانی و مصادیق هر کدام از اصطلاحات و تعابیر مورد نظر، که به چند نمونه اشاره شد، به اتفاق نظر برسیم و حتی ایمان بیاوریم که این تعامل و نظارت امری دوسویه و طرفینی است و این دو معانی عالی و همگرایانه و مانع الجمع نیستند.

با این حساب تعجب بیش تر ما از این است که چرا بعضی از همکاران عزیز ما حساسیت مناسبی نسبت به وظایف مقرر و محتوم صنفی، جهات فعالیت های کانون ها و آینده خود نشان نمی دهند و صرفاً مشغول امور روزمره و یا پرونده های وکالتی هستند؛ به طوری که اگر عالم را آب ببرد آنان را خواب می برد. اینان هستند که با اعلام مواضع گنگ و دو پهلو و سازش کارانه، تیغ رقیب را علیه وکلا و کانون ها تیزتر کرده اند و حتی با مشاهده نقض صریح استقلال کانون ها و تخریب وکلا و سلب امنیت شغلی و روانی و انواع تحقیرها و اهانت ها هیچ موضع روشن و اصولی نداشته و ندارند و همیشه می گویند: «آهسته برو، آهسته بیا که گریه ساخت نزند...! چه راست می گوید این مثل ترکی که: «آفت درخت از خودش است»!

الف - از نظارت های تاریخی کانون وکلا بر دستگاه قضایی

اگر برخورد متکی باشیم و خود را باور کنیم و بتوانیم ارتباط تنگاتنگ با همدیگر داشته باشیم، کانون ها نیز، فعال خواهند شد و اعضای هیات مدیره ها نیز، در زمان انتخابات با چشم باز انتخاب خواهند شد و اصالت را، در این گونه انتخابات به محتوای فکری و آگاهی های علمی و حرفه ای داده خواهد شد نه به های و هوی ایجاد شده. اگر چنین کنیم و درون را ببالاییم قطعاً خواهیم توانست در قالب همین کانون ها بیش تر متشکل شویم، بسیار سنجیده تر و درست تر عمل کنیم و با اطلاعات ریز و دقیق، وظیفه نظارتی خود را بر تمامی امور محوله، بخصوص، عمل کنیم.

دو مصداق بارز از نظارت‌های مورد نظر این مقال را از تاریخ اخیر ذکر میکنیم تا الگوی حرکت های آینده کانون ها، بخصوص کانون های تازه تأسیس و وکلای جوان باشد:

۱- در یادداشت های یکی از پیش کسوتان وکالت خوانده ام که گویا در سال ۱۳۴۶ جلسات دادگاه های جنایی و دیوان کیفر غالباً با تأخیرات بسیار تشکیل میشد و عمده علت آن دیر آمدن متهمین از زندان بود و این امر باعث تضییع اوقات و کلا میشد گزارش این امر به رئیس کانون وقت یعنی آقای هاشم وکیل داده شد آقای هاشم وکیل نیز خطاب به ریاست دادگاه‌های استان تهران این شکایت ها را منعکس کرد و نوشت که دادگاه ها در سر وقت اگر تشکیل نشود پس از مدتی انتظار و کلا محوطه دادگاه را ترک خواهند کرد این تذکر و انعکاس مشکل باعث شد که غالب جلسات در سر وقت و یا با تأخیری اندک تشکیل شد این اتفاق نوعی نظارت و کیلانه بر قوه قضائیه است که به صورت مثبت و تعامل سازنده صورت گرفته است.

۲- در سال ۱۳۳۹ که آقای ارسلان خلعتبری نائب رئیس کانون وکلای مرکز بود خطاب به وزیر عدلیه وقت یادآوری کرد: «اقدامات رؤسای اداره بازرسی و کلا نه مفید است و نه موافق قانون و سبب میشود که به فروع زائد توجه شود و به اصول اصلاحات و مسائل توجه نشود و نتیجه ای در اصلاحات دادگستری مشاهده نگردد.» در جواب نامه، آقای محمدعلی نظام مافی نیز که وزیر وقت دادگستری بود طی نامه ای خطاب به محکمه انتظامی وکلای دادگستری - شعبه یک، یادآوری کرد: «... چون منظور از تعقیب و کیلی به عنوان غیبت در جلسه دادگستری احراز طفره و معاطله وکیل مزبور از حضور در جلسه دادرسی است، منبعث در صورتی و کیلی را به لحاظ فوق مورد تعقیب قرار دهید که بنای وکیل بر طفره و معاطله باشد...» این مکاتبات در نهایت با تذکر مجدد نایب رئیس فوق خطاب به ریاست دادگاه های استان ۱ و ۲ بدین صورت منعکس و اثر گذار شد او در قسمتی از نامه خود چنین تذکر داد: «... رویه نامطلوب تعقیب انتظامی و کلا به صرف گزارش های خام دادگاه ها، بدون احراز قصد طفره و اطاله موجب تزلزل استقلال شغلی و کلا در آینده خواهد شد... لذا کانون و کلا اهمیت موضوع را از جهت حفظ شوون وکلای دادگستری بار دیگر متذکر شده تقاضا مینماید مفادنامه وزارت دادگستری را در نظر گرفته و از ادامه رویه فعلی خودداری فرمایند.»^{۱۶}

ب- ضرورت اعمال وظیفه نظارتی در معنی اخص

سومین موردی هم که می توان برای اعمال حق نظارت اضافه کرد، در خصوص همین رویکرد (FUNCTION) فعلی امتناعات است که با بهانه ها و استنادهای واهی در قالب ارجاع به واحدهای مصالحه در سطح دو استان گیلان و اردبیل، کم و بیش، برای تمامی پروندهها با هر سقفی و موضوع اتهامی صلاحیت رسیدگی دیگری را لطف کرده و کشف فرموده و باعث سرگردانی مردم و وکلا شده اند. بدیهی است که این پدیده تحمیل شده بیرونی، مواضع صریح و روشن و کلا و کانون های وابسته آنان و همچنین اسکودا را طلب می کند ولی مشاهده می شود به جز مکاتبات و انعکاس های جزئی، اقدام نکرده و هماهنگی لازم را انجام نداده اند که باعث تأسف و تعجب است.

آخر چه گونه ممکن است این امتناعات و اخاذی های مالی اخیر را هیات مدیره ای در محدوده کاری خود مشاهده کند ولی دم بر نیورد و یا نتواند با موضع گیری واحد و هماهنگ، از تداوم این انحراف از قانون و تحمیل گریزات شخصی و سلیقه ای جلوگیری و یا از شدت ارجاعات کم کند و اگر هم لازم شد با نوشتن ها و گفتن ها و فریادهای خود، گوش نمایندگان مجلس و دیگر تصمیم گیرندگان در قوه قضائیه را پر کند تا به هر نحو ممکن، تأثیر خود را بگذارد و گرنه، طبیعی است که آب از آب تکان نخواهد خورد و حتی ممکن است، شیوه های غیرقانونی دیگر نیز، بر

۱۶- برگرفته از مقاله نگارنده با عنوان: «در ضرورت‌های اجتماعی استقلال وکلا و کانونها، صفحات ۱۹۷ و ۱۹۸، مدرسه حقوق، شماره ۷۸، (با تلخیص و اندکی ویرایش).

این حرکات ناشایست اضافه شود، اگر در همان اوایل امتناعات از رسیدگی کانون اردبیل نیز که دوره دوم هیأت مدیره را سپری می کرد، جدی تر بود و صدای اعتراض خود را بلند می کرد و با پرهیز از مفاشات به طور قطع این شیوه ها تلاوم نمی یافت تا چه رسد به این که هفته یا حتی ده روز آخر هر ماه هم از پذیرش دادخواست های حقوقی امتناع کنند. راستی اتحادیه سراسری و کلا در رفع این معضلات و موارد مشابه احتمالی چه کرده و یا چه باید می کرد و برای آینده چه برنامه ای دارد و چه گونه می خواهد از امنیت شغلی و روحی و روانی و کلا و کارآموزان خود، که دچار عسرت و استیصال در حوزه این دو استان شده اند، دفاع کند و چه دستوری خطاب به این کانون های عضو صادر کرده است؟ اگر کاری نکرده و خود را به نشیندن زده آیا واقعاً این سهل گرفتن ها و کوتاهی ها نوعی وادادگی شمرده نمی شود؟

ج - بازخوانی «جرأت ورزی» در امر نظارت

در علم روان شناسی مبحثی مطرح است بنام «جرأت ورزی» (ASSERTIVENESS)^{۱۷}، که البته ما هم یک زمان هایی داشته ایم، نظر نگارنده این است که در مقابل استراتژی تهی کردن کانون ها و کلا از معانی واقعی استقلال و اعمال مدیریت صنفی، باید به این درس مهم بر گردیم و آن را دوباره و سه باره بخوانیم و برای همدیگر معنا کنیم تا بتوانیم از این ویژگی رفتاری، که مشخصه بارز آن رفتار اجتماعی (SOCIAL BEHAVIOR) مثبت به منظور دفاع از حق یا رسیدن به هدف است، در درون خود و کانون های ۲۳ گانه، نهادینه (INSTITUTIONALIZATION) کنیم تا اصالت ها و قابلیت های خود را در پاسداری از استقلال و حقوق مدنی مردم ثابت کنیم، و واقعاً به مفاد سوگند و کالتی خود، که غالباً متن آن را در دفاتر و کالتی هم نصب کرده ایم، وفادار بمانیم تا اگر یک وقتی اعمالی از نوع این ابداعات مصالحه ای راه، بخواهند با توجیه دو مرحله ای بودن قضاوت در اسلام، پیاده کرده و بگویند که: «امیرالمومنین در تبیین از قضاوت رسول الله می فرماید: پیامبر اکرم در مرحله اول تأکید بر صلح داشت، ابتدا دعوت به صلح می کرد حتی به شهود می گفت بروید و سعی کنید طرفین را صلح دهید. در مراجعات مربوط به حقوق الناس که قابل صلح باشد، مصالحه مقدم بر قضاوت است ... ساختار قضایی و نهاد قضایی باید بر اساس آن تنظیم شود و ...»^{۱۸} باید بتوانیم با بهره مندی از همین اصل جرأت ورزی پاسخ دهیم. با داشتن نظام حقوقی مدون در کشور و صراحت قانون اساسی و قوانین مدنی و کیفری، که همه از قواعد امره است، باید از اعمال نظرات شخصی، در مهم دادرسی پرهیز شود نه این که بدون توجیه قانونی وجوهی نیز، توسط همین واحدهای مصالحه غیر صالح از ارباب رجوع وصول کنیم.

فصل ششم - از نگرانی ها و امیدواری های وکالت و کانون ها

با همهٔ لحن انتقادی و نسبتاً تندى که علیه بعضی از کوتاهی ها و گرایش های فردی، نژادی و منطقه ای، انجام داده ایم، باید انصاف داده و بگوییم که مسیر و جهت حرکت اکثریت قریب به اتفاق اعضای هیأت مدیره ها و نیز

۱۷ - در بحث جرأت ورزی سه نوع رفتار تحلیل می شود: ۱- رفتار پرخاشگرانه ۲- رفتار منفعلانه ۳- رفتار سازنده با بهره مندی از اصل «جرأت ورزی» که به ترتیب در عبارات آنی مصادیق هر کدام، بیان می شود: با مراجعه به رستورانی سفارش غذا می دهیم ولی میبینیم که غذا را نپخته آورده اند! سه نوع رفتار قابل مشاهده است. الف - خلمه را صدا کنیم و با دعوا و مرافعه اعتراض خود را اعلام و رستوران را ترک نماییم ب- سکوت کنیم و بگوییم که اشکالی ندارد و قسمت هایی از آن را صرف و قضیه را تمام یافته تلقی کنیم ج - خلمه را صدا کنیم و بخواهیم که غذا را ببرد و پخته اش را بیاورد که در بحث صنفی و مدنی، ما به اجرای قسم سوم معتقدیم؛ نه اینکه با نیتختگی و تجاهاول لاپوشانی مشکل فعلی، در فکر افزایش خارج از نیاز میز و صندلی باشیم و مثلاً بجای اعتراض به ابداع مصالحه، عدم پذیرش پرونده در دهه سوم هر ماه و نیز، اخذ وجوه غیر قانونی، خطاب به رئیس دادگستری و معاونان وی، در حضور و کلا و کارآموزان تقاضای رفع بازرسی بدنی از وکلای مطرح کنیم و حرف های غیر واقعی و بی مصرف بزنیم! ۱۸ - رک، مجموعه بیانات آیت اله هاشمی شاهرودی، صحیفه عدالت، جلد پنجم انتشارات قوه قضائیه، چاپ، ۱۳۸۷، صص ۹۷ - ۱۰۰ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۲۳۵

هیأت رئیسه محترم زحمت کش اسکودا، تا آن جا که نگارنده اطلاع دارد، درست و تأثیر گذار بوده و ما نباید در روز روشن، تلاش ها و اهتمام صادقانه عزیزان را زیر سؤال ببریم و حرف هایی بزینم که جوان های خام می زنند و یا مکرراً توسط مخالفین کانون ها، هراز چندی عنوان می شود. همان مخالفانی که فقط دستی از دور بر آتش دارند و به کنه مشکلات قضائی و وکالتی توجه و عنایتی نداشته و خود را درگیر جدی مسائل نمی کنند.

اگر هم گاهی در رفتار بعضی از این ها، که بسیار نادر است، عوجاچ ها و سهل گرفتن هایی دیده شده ربطی به کندها و کوتاه آمدن های بعضی از کانون ها و یا رؤسای آنان ندارد بلکه غالباً بسته به زمینه های تربیت خانوادگی و برداشت های فکری است که منجر به تفاوت دیدگاه ها شده است یا ناشی از جو عمومی موجود در مراکز دانشگاهی و جامعه است که آنان را در بعضی موضع گیری ها و اظهارات دچار انکسار و انفعال نموده که ملاحظاتی دارند و نمی توانند وظیفه خود را به تمامی انجام دهند، این امر ممکن است شامل بسیاری از همکاران و کیل، اعم از پیر و جوان و حتی خود نگارنده نیز، باشد که فرصت تفکر و مطالعات لازم را هم ندارند و حامل درد اجتماعی نیستند و انگیزه فعالیت مدنی را به اندازه کافی در درون خود ایجاد نکرده اند و یا از دست داده اند، و در هر حال ترسو نشان می دهند! به قول معروف: آتش است این بانگ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد نیست باد

آنچه که مهم است شناسایی محاسن و معایب و اهتمام در رفع نواقص و مشکلات در حد ممکن و توان است ولی در قبال مشکلات بیرونی ناشی از فشار و یا سردرگمی رقیب و یا خلأ های قانونی، نباید فرد یا گروه (GROUP) خاصی را مقصر جلوه داد و از آنان خواست که تاوان آن نواقص قانونی و بلا تکلیفی ها را بدهند!

مهم تر این که ارزش های صنفی و مدنی خود را بدانیم و دچار خودسانسوری و خلأ وجودی نباشیم و خدا آن روز را نیاورد البته نگارنده در بررسی های میدانی و تحلیل های خود گاهی به استفاده از علم روان شناسی و اعمال روش «معنادرمانی» (LOGOTHERAPY)^{۱۹} نیز می رسد تا بتوانیم معنای از دست رفته شغلی و گاهی فردی را نیز در خصوص وکالت، به زندگی شخصی و وکالتی آنان برگردانیم و بدانیم که: «به رغم حتی بدترین شرایط بد ممکن، زندگی همچنان جریان و معنا دارد و در قبال اعمال و رفتار همگی ما انسان ها، یک زمانی مورد سوال و جواب واقع خواهیم شد ولی گاهی مشاهده می شود بعضی از ما - دانسته یا ندانسته - مثل افرادی تجربه و غیر صنفی رفتار خود را مواظبت نمی کنیم و هیچ اهتمام در سمت و سو و معنا دادن به رفتار و اعمال صنفی و مدنی خود نداریم و بدتر از همه این ها، اقدامات و تلاشگری ها و فداکاری های پیش کسوتان و زحمت کشان حرفه وکالت را به زیر سوال می برند و آنان را دعوت به سکوت و بی تحرکی و بازنشستگی می نمایند، بدون این که الگو و نمونه مناسب دیگری ارائه دهند و به فکر جانشینی شایسته تری برای این عزیزان و عملکردهای آنان - حداقل در کوتاه مدت - داشته باشیم.

در این جا لازم میدانیم به جنبه های مثبت از عملکردهای کانون ها و در رأس آن ها اتحادیه سراسری وکلا (اسکودا) اشاره میکنیم تا انصاف را رعایت کرده باشیم و قدر تلاشگران خود را دانسته باشیم و در قبال رقیب خود را خلع سلاح نکرده باشیم:

۱- برگزاری دو کنگره ملی موفق در اصفهان

۲- راه اندازی گسترده مدرسه حقوق و تأثیر بسزای این مدرسه در آموزش علمی و حرفه ای در سراسر کشور.

۳- اقداماتی که در نهایت قوه قضاییه را مجبور کرده که آیین نامه ۱۳۸۸ منتشر شده در روزنامه رسمی را بارها و بارها تمدید کند.

۴- تدوین شرح وظایف کارآموزی که در سطح تمامی کانون ها به طور آبرومندانه اجرا می شود.

۱۹- ر.ک، «انسان در جستجوی معنی»، دکتر ویکتور فرانکل (استاد روان پزشکی دانشگاه وین)، ترجمه دکتر اکبر معارفی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، سال ۱۳۶۴، این کتاب در برگزیده تجربیات حاصل از حضور فرانکل در اردوگاه نازی ها در دوران جنگ جهانی دوم به همراه دیگر اسیران است که با استاد به جمله ای از نیچه که می گوید: «کسی که چرایی در زندگی دارد یا هر چگونه ای خواهد ساخت» فرانکل می خواهد با ارائه این کتاب، روزنه جدیدی به روی جهان در درمان بیماری های روانی بگشاید.

۵- تشکیل کانون های جدید و کلا در سراسر کشور و گسترش فرهنگ و کالتی و دادرسی عادلانه از طریق سازمان دهی نهاد و کالت، که باعث معرفی و کلاهی برجسته در سطح عمومی نیز شده است

۶- اعلام مواضع صریح و روشن در قبال لایحه جامع و کالت؛ که منجر به موضع گیری دولت قبلی به نفع و کلا و نیز اعلام مواضع بسیاری از شخصیت ها (PERSONALITY) در سراسر کشور در حمایت از استقلال و کلا شده و تا کنون از قانونی کردن آن جلوگیری کرده است.

به همین مقدار کم بسنده می کنیم و با نقل خاطره ای از مجنون، به روایت عبدالرحمن جامی، ختم مقال می کنیم. روزی مجنون بر تپه ای شنی نشست، با انگشت بر روی شن خطوطی نقش می زد تا این که یکی از بینندگان او را دید...

گفت: ای مفتون و شیدا چیست این؟ می نویسی نامه، بهر کیست این؟
گفت مشق نام لیلی می کنم خاطر خود را تسلی می کنم
چون میسر نیست بر من کام او عشق بازی می کنم با نام او
نیست جز نامی دگر در دست من زان بلندی یافت قدر پست من

نتیجه (RESULT):

در ایران تلقی آسیب در نهاد های مدنی و اجتماعی، بخصوص و کالت، بسته به سلايق و آمال آدم ها و انتظارات آنان از این نهادها و عرف و فرهنگ جاری، مثل هر جای دیگر دنیا، ممکن است متفاوت باشد؛ کما این که انحراف از ارزش ها، ضوابط و هنجارهای داخلی نیز شامل همین حکم است و گاهی حتی این انحراف ممکن است، به زعم نگارنده، از طریق تهی کردن محتوای استقلال کانون ها و و کلا باشد. چه سهل گرفتن های آموزشی باشد و چه بی برنامه گی و بی انگیزگی و یا کوتاه آمدن ها و یا کم فروشی های داخلی صورت گیرد و چه بر اثر فشارهای بیرونی و برنامه های تخریبی این عوامل ایجاد شده باشد. همه در این امر تهی کردن شریک اند و آسیبهای جدی و اساسی بر جایگاه اجتماعی و اعتبار کانون ها وارد می سازد. چاره اش فقط همکاری و همراهی و داشتن نیت خالص و ارائه انواع نقد و تحلیلهای و گفتگوهای خردمندانه و سازنده است؛ کما این که در گذشته نیز به همین نحو عمل شده است و این که مهم این است که در هر صورت، خود را نیازیم و قافیه را به حریف واگذار نکنیم و با شناسایی نقاط قوت و ضعف خود، حیات با عزت خود را تضمین کنیم.

آری! فقط مدیریت های مدبرانه و راه حل های سازنده عملی، آن هم بی فوت وقت و معطلی چاره ساز است نه دلخوش شدن به ظواهر و عناوین زودگذر و محصور شدن در تلقیات فردی و شخصی، بی برنامه گی کردن و تابع محض حوادث و رویدادها شدن!

بنال ای بلبل دستان، ازیرا نالۀ مستان میان صخره و خارا اثر دارد اثر دارد!

پایه های لرزان کانون های و کلا

■ شهاب تجری

مقدمه

پیش از آن که به اصل بحث پرداخته شود، لازم است مقدمتاً چند نکته ذکر گردد.

الف: پیشرفت جوامع مدرن امروزی، جدای از تحولات متعدد فکری، معرفتی و تجربی، مدیون رویکرد انتقادی این جوامع به داشته های خود است. تفکر انتقادی همچون پادزهر درمان دردهای جامعه عمل می کند، و تا وقتی که فرهنگ انتقاد در جامعه ای حکم فرما باشد، پیشرفت و توسعه نیز تداوم می یابد، اما اگر به هردلیلی بخواهیم جامعه را از انتقاد تهی کنیم، بدون تردید اضمحلال و فساد در بخش های مختلف، سایه ی شوم خود را می گستراند و جز ویرانی و نابودی حاصلی نخواهد داشت. کانون های و کلا نیز از این قاعده مستثنی نیستند. اگر فرهنگ خودانتقادی در میان و کلا رواج یابد، نتایج شیرین، مطلوب و مطبوع به همراه خواهد داشت که قابل قیاس با عیوب احتمالی و اندک آن نیست^۱ و نباید از ترس اندکی مریض و خودبین مانع این عمل پسندیده شد. بنابراین از این حیث اقدام مدرسه حقوق و جناب آقای دکتر تقی خانی ممدوح و مأجور خواهد بود.

ب: آن چه که در این مقاله کوتاه می آید، بیان نقایص و ایرادات حاکم بر کانون های و کلا، براساس برداشت این جانب بوده که از دو منظر آسیب های بیرونی تحمیل شده بر کانون های و کلا و آسیب های درونی، مورد ملاحظه قرار گرفته است، که بدون تردید جامع و کامل نیست، اما تلاش کرده ام که اساسی ترین و مهم ترین ایرادات را به زعم خود، بیان کنم.

ج: حل پاره ای از این معضلات در اختیار کانون های و کلا نیست و اراده ای عام و قوی نیاز داد. بخشی از این مشکلات نیز می تواند با برنامه ریزی عملی و پشتکار مناسب برطرف شود.

■ وکیل پایه یک دادگستری - رئیس کانون وکلای دادگستری کرمانشاه و ایلام

۱- هرکسی گر عیب خود دیدی زبیش کی بدی قارخ وی از اصلاح خویش

آن کسی که او ببیند روی خویش نور او از نور خلقانست بیش (مولوی - مثنوی معنوی)

مقصود از آسیب‌های بیرونی، نقایص و ایراداتی است که ریشه‌ی آن به کانون‌های وکلا برمی‌گردد و رفع آن کاملاً در اختیار کانون‌های وکلا نیست. ولی شناسایی این عیوب به ما کمک می‌کند که اگر نتوانیم از اساس چنین ایرادهایی را حل و فصل کنیم، حداقل بتوانیم در جمع همکاران خود به اصلاح آن بپردازیم.

۱-۱- فرهنگ غیر دموکراتیک حاکم بر جامعه

جامعه امروز ایران در مواجهه با اندیشه‌ها و وسایل مدرن، در کنار مشکلات متعدد، از نارسایی فرهنگی برای هضم و بهره‌برداری از آن‌ها نیز رنج می‌برد.

فرهنگ جامعه ما، معجونی نامتوازن از اندیشه‌های سنتی و مدرن است، که هنوز نتوانسته ایم در سطح عمومی به خوبی آن را تراش داده و صورتی زیبا به آن ببخشیم.

آن‌چه که بیش از هر چیز جامعه ما را به زحمت انداخته است، فرهنگ عمومی استبدادگرا و فردگرا است که به تنهایی می‌تواند مانع رشد نهادهای مدنی از جمله کانون وکلا شود.

«از این رو، بسیاری از روشنفکران بن‌مایه‌ی پدیده‌ی استبداد در جامعه ایران را «فرهنگ» این مرز و بوم دانسته و علل ناکامی تلاش‌هایی که در جهت استقرار دموکراسی و قانون و آزادی و اصلاحات به عمل می‌آید را در انسداد و تصلب فرهنگی جست و جو می‌کنند.^۲»

کانون وکلا و سایر نهادهای مدنی، در محیطی تقویت می‌شوند و در مسیر توسعه و تکامل قرار می‌گیرند که افراد بعد از خانواده، در مدرسه و دانشگاه، تعلیم لازم را جهت کنار گذاشتن فردیت خود، در حدی که آماده مشارکت در فعالیت‌های اجتماعی شوند، فرا گرفته و بتوانند بین منافع فردی و جمعی در عمل تناسب برقرار کنند.

اگر چنین مقدماتی برای ورود افراد به عرصه اجتماع فراهم نشود، نباید انتظار داشته باشیم، اشخاص آگاهانه به مشارکت اجتماعی پرداخته و نهادهای مدنی قدرتمند تشکیل دهند.^۳

اما متأسفانه در جامعه ما هنوز فرهنگ هماهنگ کردن منافع فردی و جمعی حاکم نشده است و نتوانسته ایم افراد را کاملاً مدنی و اجتماعی پرورش دهیم. پاره‌ای از جامعه‌شناسان ما در این خصوص عنوان کرده‌اند:

«... روند اجتماعی شدن افراد در ایران به طور ناقص انجام می‌شود و افراد تربیت و پرورش مدنی پیدا نمی‌کنند تا بتوانند به اعضای مؤثری از نهادهای جامعه مدنی مبدل شوند ... یک دانش آموز (و اخیراً دانشجو) در طول دوره‌ی تحصیل به هیچ وجه با حیات مدنی درگیر نمی‌شود و پا از محدوده‌ی خانواده بیرون نمی‌گذارد. مدرسه و دانشگاه در ایران محلی برای انتقال فرد از نهاد خانواده به نهادهای واسطه میان دوست و خانواده نیستند ...^۴»

در بستر چنین فرهنگی است که وکلا پرورش می‌یابند و به عضویت کانون‌های وکلا به عنوان یک نهاد مدنی مدرن، پذیرفته می‌شوند. لذا اگر در اداره کانون‌های وکلا با مشکلاتی مواجه هستیم (از جمله مشکلاتی که در خصوص انتخابات هیأت مدیره مشارکت در اداره کانون و احساس مسؤلیت نسبت به آینده آن وجود دارد) عمدتاً به فرهنگ جامعه بر می‌گردد.

۲- تاجیک، محمدرضا، تجربه‌ی بازی سیاسی میان ایرانیان-چاپ دوم، نشر نی، ۱۳۸۲ - ص ۲۸

۳- همان گونه که در یک تیم فوتبال، اگر بازیکنی از حیث استعدادهای فردی توانمند باشد، زمانی می‌تواند برای خود و تیمش مثمرتر باشد که استعداد فردی را در اختیار هدف نهایی مجموعه‌ی تیم قرار دهد. اما اگر بخواهد از تیم برای رسیدن به اهداف فردی بهره‌گیری کند، نه خود موفق خواهد شد و نه تیمش. لذا او باید بیاموزد که خواسته‌های فردیش را با اهداف تیم و گروه هماهنگ کند.

۴- محمدی، مجید، جامعه مدنی ایرانی - نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۷۸ - ص ۳۳۸

واقعیت این است که در جامعه ایران (که وکلا جزئی از آن هستند) هنوز اداره جمعی یک نهاد مدنی مشکل است، چون نمی توانیم بین خواسته های جمعی و فردی توازن برقرار کنیم. مثلاً از پدیده ی مبارک انتخابات هیأت مدیره، به جای تلاش در جهت رقابت سالم و ارائه برنامه و تقویت کانون و کلا، برای تخریب و تهدید و ارضای خواسته های شخصی و در نهایت قهر و دشمنی بهره می گیریم.

گروهی نیز تنها سر در گریبان منافع شخصی فرو برده و برایشان سرنوشت کانون های وکلا و جایگاه آن، کوچک ترین اهمیتی ندارد. این افراد سالی یک بار برای تمدید پروانه به کانون مراجعه و حتی با افتخار این مطلب را بیان می کنند و حاضر نیستند اندکی از وقت خویش را در اختیار نهاد صنفی خود قرار دهند.

«... این وضعیت سبب شده است که کار جمعی و فعالیت گروهی در بستر فرهنگ ایرانی بسیار بغرنج و سخت شود یا منتج به نتیجه نشود... به همین جهت افراد همواره و در بسیاری از مواقع از حضور در جمع، عضویت گروه و فعالیت جمعی که متضمن منافع جمعی باشد احتراز و اجتناب می کنند و به خود روی می آورند و طریق تفرد و فردگرایی را پیشه خود می سازند و منفعت خود را در آن می بینند.^۵»

۱-۲- تفکر حاکم بر نهادهای حکومتی

تقریباً در دو بیست سال اخیر جامعه جهانی عرصه ظهور و بر خورد اندیشه هایی متعدد بوده است که از میان آن ها می توان به دو نحله ی فکری بسیار بزرگ و تأثیر گذار اصالت فرد و اصالت جامعه اشاره کرد. در اندیشه مبتنی بر اصالت فرد حقوق و آزادی های فردی از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است، لذا سعی می شود مسیر و حرکت جامعه و نهادهای مختلف حکومتی و غیر حکومتی به گونه ای ترسیم شود که حداکثر حقوق و آزادی های فردی تأمین گردد، و بالعکس در سوسیالیسم، حقوق جامعه بر حقوق فرد اولویت دارد و امور بر اساس حفظ حقوق جامعه طراحی می شود. حقیقت این است که نهاد کانون و کلا در راستای حفظ حقوق و آزادی های فردی در جامعه پادر عرصه وجود نهاده است. بنابراین کانون های وکلا در جوامعی رشد می یابند که حقوق و آزادی های فردی از اولویت و احترام برخوردار باشد.^۶

اما در نظام های سوسیالیستی و یا نظام هایی که با تفکر سوسیالیستی قربایت دارند، به نام حفظ حقوق جامعه و توزیع ثروت و عدالت، دولت های قدرتمند تشکیل شده و تلاش می شود که قدرت نظارت و کنترل دولت در بخش های مختلف گسترش پیدا کند. لذا در چنین جوامعی فضای کافی برای توسعه نهادهای مدنی غیر دولتی، همچون کانون وکلا وجود نداشته و همیشه در تنگناهای متعدد، به نام امنیت و حفظ حقوق جامعه قرار می گیرند.

البته نباید از نظر دور داشت که تمیز میان حقوق فردی و حقوق جامعه و همچنین پذیرفتن روشن و بدون ابهام یکی از آن دو عرصه عمل، بسیار مشکل است. ولی در عرصه تئوری و عمل، کفه ی ترازو می تواند به سوی یکی از آن ها سنگین شود. همان گونه که پاره ای از جامعه شناسان اعتقاد دارند «جامعه توده وار و دولت تمامیت طلب مبتنی بر آن، درست در مقابل جامعه مدنی قرار می گیرد. به این معنا که هر گونه تشکل مستقل راز میان برداشته و با زمینه های شکل گیری آن را تضعیف می کند. حقوق فردی و آزادی در جامعه توده وار با عناوینی مانند خودخواهی، شهوت و نفسانیت انکار می شود. (عناصر قدسی یا قرائت توده وار به این گونه تعبیر یاری می رساند) دولت تمامیت طلب هر گونه حل و فصل دعاوی را به خود اختصاص می دهد تا همه چیز به او ارجاع شود.^۷»

۵- صباغ پور، علی اصغر، منافع فردی و منافع جمعی، معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی - چاپ اول، ۱۳۸۷، ص ۲۶۹
 ۶- به گفته «فالاتوف» یکی از رؤسای کانون های وکلای فرانسه: کانون وکلا زاده ی آزادی است، با آزادی زاده می شود و با آزادی می میرد (کوهندی، ژرژ، اسرار دفاع، ترجمه ابوالقاسم تفضلی، گنج دانش، چاپ پنجم، ص ۲۰)
 ۷- جامعه مدنی ایرانی، ص ۳۴۸

در جامعه ما علی رغم مخالفت هایی که با اندیشه ی سوسیالیستی و طرفداران آن در اوایل انقلاب می شد و آن ها را رقیب جدی برای اندیشه ی اسلامی - فقهی قلمداد می کردند، اما سمت حرکت به سوی ایجاد دولت قدرتمند بود که علاقه داشت بر همه ی بخش های جامعه تسلط و نظارت داشته باشد. صاحبان قدرت تصور می کنند (در خوش بینانه ترین حالت) حفظ نظم و برقراری امنیت و پیشرفت در جامعه میسر نخواهد شد، الا از طریق نظارت و کنترل تمام عیار بر بخش های مختلف جامعه. به عبارت دیگر حاکمان ما در ساز و کار حکومت به سمت تفکر و اندیشه ی اولویت حقوق جامعه و در حاشیه قرار دادن حقوق و آزادی های فردی پیش رفته اند.

این نکته در تمامی عرصه های مختلف اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی به وضوح قابل رؤیت است.^۸ بدون تردید در چنین فضایی نه تنها امکان تقویت و توسعه ی نهادهای مدنی از جمله کانون و کلا به حداقل می رسد، بلکه چنین نهادهایی هر روز با چالش ها و مشکلات عدیده ای مواجه می شوند که می بایست قسمت اعظم وقت و توان خود را در حل و فصل این معضلات به کار گیرند.

حکایت کانون های و کلا در ایران نیز همین گونه است. در چند دهه اخیر این نکته نه تنها به عنوان یک آسیب بزرگ برای کانون های و کلا مطرح بوده است، بلکه توان و وقت کانون ها را مصروف خود کرده است. توانی که می توانست در راه تکامل و اعتلای کانون های و کلا در جهت دستیابی به اهداف و آرمان ها و شناسایی عیوب و نقائص و برطرف کردن آن ها هزینه می شود، در راه حفظ استقلال نیم بند و رد صلاحیت کاندیداهای هیأت مدیره و امثال این هزینه شده است.

۲- آسیب های درونی کانون های و کلا

در خصوص آسیب های درونی کانون های و کلا می توان به موضوعات ریز و درشت متعدد اشاره کرد، اما از میان انواع مختلف این آسیب ها به اعتقاد بنده دو آسیب از همه مؤثر تر و چشمگیر تر است.

۲-۱- آموزش و توان علمی و کلا

کیفیت پایین پاره ای از دانشگاه ها از لحاظ علمی و بسط بی رویه پذیرش دانشجوی حقوق در ایران، منجر به ورود کثیری از فارغ التحصیلان حقوق با پشتوانه علمی ضعیف به جامعه شده است که بر شغل و کالت، قضاوت و ... نیز تأثیر منفی گذاشته است.

این تأثیر در جایگاه و شأن کانون های و کلا و در جامعه مشهود است.

علم و دانش در جامعه امروز هم از منابع اصلی معرفت است و هم پایگاه قدرت.

نباید پنداشت که قدرت در جامعه تنها به حاکمیت و نهادهای حکومتی ختم می شود، بلکه از سرچشمه های دیگری همچون ثروت و علم برخوردار است. به بیان دیگر، دانش و علم به سبب اعتبار و جایگاهی که در جامعه دارد، خود منشأ قدرت نیز هست.

کانون های و کلا متشکل از عده کثیری از و کلاست که نه وابسته ی به حاکمیت بوده و نه سرمایه اقتصادی عظیمی در اختیار دارد که از قبل آن در جامعه صاحب قدرت و نفوذ شوند.

۸- در این خصوص دکتر حسین بشیریه می فرماید: «سنت گرایان تجددستیز در واقع محافظه کارانی هستند که خویشان را در جهانی دشمن صفت و نامأنوس می یابند و در گزیر از آزادی مدرن به دامن امنیت سنتی در می آویزند» (بشیریه، حسین، دیباچه ای بر جامعه شناسی سیاسی ایران، دوره جمهوری اسلامی - ناشر نگاه معاصر، چاپ اول، ۱۳۸۱، ص ۱۱۹)

عاملی که به کانون های وکلا و وکلا در جامعه قدرت می دهد دانش و علم و درستکاری آن هاست. لذا اگر از این حیث ضعیف باشیم بدون تردید به همان اندازه قدرت و پشتوانه اجتماعی خود را از دست می دهیم، و کانون وکلایی که پشتوانه ی قدرت و اعتبار خود را در جامعه از دست بدهد نه تنها از عهده وظایف ذاتی خود به خوبی بر نخواهد آمد بلکه توان دفاع از خود را نیز از دست خواهد داد.

این اتفاق اگر رخ دهد بدون تردید به بزرگ ترین معضل کانون های وکلا تبدیل می شود که از کنار آن مشکلات متعدد دیگر متولد خواهد شد.

با سیر حرکتی کنونی و به دلایل متعدد، ممکن است در آینده این مشکل در کانون های وکلا حاد شود، لذا باید برای آن چاره اندیشید و مانع گسترش آن شد.

کانون های وکلا می بایست حتی بخشی از ضعف دانشگاه ها را جبران کرده و برنامه های آموزشی مناسبی را برای کارآموزان و وکلا به طور مداوم طراحی کنند.

مثلاً در فرانسه افرادی که قصد ورود به حرفه وکالت دارند قبل از اتمام دوران دانشجویی، مسیر خود را انتخاب می کنند و مکلف به حضور در کارگاه های متعدد آموزشی، جهت فراگیری اصول و مقدمات اساسی حرفه ی وکالت می شوند.^۹ از دیگر راه های جبران نقص و ضعف علمی، تخصصی کردن حرفه وکالت است. همانگونه که همگان استحضار دارند حقوق مثل سایر علوم بسیار گسترده و پیچیده شده است و امکان تسلط بر همه ی موضوعات برای یک نفر تقریباً محال شده است. اگر وکلا مجاز باشند در تمام زمینه ها به وکالت بپردازند، بدون تردید در بخش هایی با ضعف علمی مواجه خواهند شد، که این امر هم به ضرر مردم خواهد بود و هم وکلا. زیرا از یک سو امکان پیگیری حقوق شهروندان به صورت قاطع و کامل مختل می شود و از سوی دیگر باعث بی اعتباری وکلا و از دست رفتن سرمایه اصلی آن ها در جامعه می شود.

۲-۲- آسیب های اخلاقی

اخلاق از آن دسته قواعد اجتماعی است که به زندگی انسان ها زیبایی وصف ناشدنی می دهد. با رعایت قواعد اخلاقی است که احساس شادی، امنیت و عدالت همچون عطری دل انگیز فضای جوامع را عطرآگین خواهد کرد. بی سبب نبوده است که رسول اکرم (ص) هدف بعثت خویش را اتمام مکارم اخلاق معرفی کرده است (ائی بعثت لائمم مکارم الاخلاق). از جمله تقسیم بندی های معروف در اندیشه دینی - اسلامی تقسیم آن به شریعت، طریقت و حقیقت است، که به نوعی مراحل سلوک یک مسلمان را نیز ترسیم می کند.

شریعت، رعایت احکام و ظواهر دینی است، همچون خواندن نماز و روزه گرفتن و دعا کردن و طریقت، مرحله ای است که دیندار در نتیجه رعایت اعمال دینی، جامه ی اخلاق به تن کرده و تبدیل به یک انسان مقید به اخلاق می شود.

و اما مرحله ی حقیقت نیز، مرحله ای است که گوهر گران بهای عشق در وجود انسان پدید می آید. فی الجمله باید گفت که یکی از اصلی ترین اهداف دین، گسترش اخلاق در جامعه است.

متأسفانه به دلایل متعدد که مجالی برای ذکر آن ها نیست، در سال های اخیر جامعه ما به نوعی دچار ضعف اخلاقی شده است. وکلا نیز به عنوان فرزندان همین جامعه، همانند سایر اقشار و اصناف، این ضعف را همراه خود دارند. اما نباید عام بودن این کاستی، بهانه ای برای عدم اقدام و حساسیت نداشتن نسبت به این موضوع باشد.



و کلا از حیث رعایت قواعد اخلاقی باید الگو و سرآمد جامعه خود باشند. جامعه و کالت باید از این حیث اجتماع را تحت تأثیر قرار داده و منبع و منشأ رواج اخلاق در جامعه باشد.

در اغلب کشورهای دنیا، اخلاق حرفه ای در میان و کلا از اهمیت والایی برخوردار بوده و یکی از دلایل اصلی اعتبار و کلا و کانون های و کلا نیز همین امر است. اما متأسفانه ما هنوز یک نظامنامه ی اخلاق حرفه ای نداریم و نسبت به رعایت اخلاق بسیار سهل گیر هستیم.

همین امر ما را آماج انتقادات و حملات بسیار قرار داده است. به اعتقاد بنده زمان آن فرا رسیده که نسبت به اخلاق حرفه ای و کلا توجه و عنایت ویژه ای داشته باشیم و از اهرم های انتظامی کانون و کلا همچون دادسرا و دادگاه در این راستا استفاده لازم را ببریم.

البته پیش از آن باید نظام نامه ای جامع و شایسته در خصوص اخلاق حرفه ای تنظیم شده و تمامی و کلا به اجرای آن فراخوانده شوند. ما نمی توانیم اعتماد جامعه را جلب کنیم مگر با رعایت پاکدامنی، درستکاری، راستی و صداقت. هریک از همکاران اقدامی انجام دهند که در این خصوص برای جامعه نسبت به او تردید ایجاد شود بدون شک ظلم بزرگی در حق جامعه و کالت روا داشته است.

نتیجه:

راه رسیدن به جایگاه و شأن واقعی کانون های و کلا، راهی طولانی و پرسنگلاخ است که اراده ای قوی و همت عالی می طلبد. در این راه با مشکلات و موانع متعدد روبرو هستیم، اما تردیدی ندارم که جامعه و کالت ایران توان و قدرت لازم در پیمودن این راه را دارد، به شرط آن که انتقاد از خود را رواج داده و تلاش شود عیوب و ایرادات خویش را برطرف کنیم. راه عدالت راهی زیبا اما پرخطر است که باید مجهز و پرتوان در آن گام برداشت و از چیزی هراس به دل راه ندهیم.

مطالبه حاکمیت قانون به جای استقلال کانون وکلای دادگستری

بهنمن حیدری نژاد ■ ■

دکتر محمدرضا نظری نژاد ■

وکالت عقدی است که به موجب آن یکی از طرفین، دیگری را برای انجام امری، نایب خود می‌نماید. طرفی که اعطای وکالت نموده «موکل» و طرفی که قبول نیابت کرده است، «وکیل» نامیده می‌شود. این تعریف فقهی از عقد وکالت است که در قانون مدنی متبلور است. آیا وکیل که به موجب عقد وکالت نایب موکل می‌گردد، اختیار طرح دعوی در محاکم دادگستری را نیز خواهد داشت؟ خیر، وکالت در دادگستری مستلزم وجود شرایط خاص در وکیل است. در پیشینه قوانین راجع به وکالت در دادگستری، قانونگذار نخستین بار در قانون اجرای تشکیلات عدلیه و محاضر شرعیه و حکام صلحیه مصوب ۱۲۹۰، شرایط فردی که می‌تواند در دادگستری از سوی موکل، طرح دعوی نماید یا دعوی او را پیگیری کند، برشمرده است. براساس این قانون، وکلای رسمی که حق طرح دعوی در دادگستری را دارند با داشتن شرایط خاص از طریق امتحانی که در تهران در وزارت عدلیه و در ولایات در محاکم استیناف با حضور مدعی‌العموم استیناف معمول می‌شود، تصدیق نامه لازم برای این شغل را دریافت می‌نمایند. محتوای این قانون در قوانین بعدی نیز متجلی شد. تا قبل از لایحه قانونی استقلال کانون وکلای دادگستری مصوب ۱۳۳۲/۱۲/۵ اعطای تصدیق نامه وکالت در دادگستری با وزارت عدلیه بود، اما در لایحه قانونی استقلال کانون وکلای دادگستری مصوب

۱۳۳۳، کانون وکلای دادگستری که مؤسسه‌ای است مستقل و دارای شخصیت حقوقی، مرجع برگزاری آزمون وکالت و دادن پروانه و نیز رسیدگی به تخلفات و تعقیب انتظامی و کلا از طریق دادسرا و دادگاه انتظامی و کلا گردید. پرسش این است که علی‌رغم مفهوم عام وکالت، چرا وکالت در دادگستری، در قوانین مختلف ناظر به موضوع، منحصر به اشخاص خاص گردید و به چه علت وکالت در دادگستری مشروط به داشتن شرایط خاص و برگزاری آزمون و قبولی در آن و اخذ پروانه وکالت دادگستری شد؟ بدیهی‌ترین پاسخ به این پرسش آن است که وکیل دادگستری از آن جهت که واجد اطلاعات حقوقی در طرح و پیگیری دعوی و نیز دفاع از آن است، می‌تواند حقوق موکل را در یک پرونده حقوقی یا کیفری حفظ و تضمین نماید. به عبارت بهتر، اطلاعات وکیل و داشتن دانش حقوقی، اساس و مقتضای وکالت دادگستری و معیار تفکیک وکیل دادگستری از غیر آن است. دانش و اطلاعات حقوقی مذکور، ابزاری است برای تضمین حقوق موکل در یک دعوی حقوقی یا کیفری له یا علیه. با توجه به این ویژگی وکیل دادگستری و با توجه

به حاکمیت گفتمان حقوق بشر در نظام حقوق مدرن، حق داشتن و کیل برای اصحاب دعوی به منزله یکی از اقسام حقوق بشر (human right) قلمداد شده است که در میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی ۱۹۶۶ پیش بینی و به عنوان یکی از حقوق اشخاص در اصل ۳۵ قانون اساسی نیز مورد تأکید قرار گرفته است.

در اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی به حق داشتن و کیل به موازات حق دادخواهی یا رسیدگی به اتهام در دادگاه های قانونی، صلاحیتدار، مستقل، بی طرف، توأم با رسیدگی منصفانه و علنی اشاره شده است. بنابراین حق داشتن و کیل بدون وجود پیش شرط های آن از جمله دادگاه های مستقل، منصف، صلاحیتدار، علنی و...، حقی ابتر و بلاموضوع محسوب می گردد. نمی توان حق داشتن و کیل را بدون وجود پیش شرط هایی که لازمه تحقق عدالت قضایی است، تصور نمود. از این رو حق داشتن و کیل از لوازم دادرسی منصفانه محسوب می شود.

حال با فرض وجود دادگاه های صلاحیتدار، قانونی، مستقل، بی طرف توأم با رسیدگی منصفانه و علنی، پرسش این است که چه و کیلی می تواند از حقوق موکل به نحو احسن دفاع نماید؟ و کیلی که پروانه او از سوی دولت صادر و مرجع تعقیب انتظامی او نیز دولت است و به هر بهانه ای می تواند پروانه او را لغو و زمینه دفاع را از او سلب نماید، یا و کیلی که پروانه و کالت او از مرجع مستقل از حکومت صادر و مرجع تعقیب انتظامی او نیز همان مرجع مستقل از حکومت محسوب می گردد؟ بدیهی است که استقلال و کیل به موازات دانش و اطلاعات حقوقی او، شرط دادرسی منصفانه و عادلانه محسوب میگردد. از این رو برای تضمین استقلال و کیل و ارائه آموزش های لازم به او، وجود نهادی مستقل به نام «کانونهای و کلای دادگستری» ضرورت می یابد. بنابراین استقلال کانونهای و کلای دادگستری از آن جهت است که در خدمت تأمین استقلال و کیل و تحقق دادرسی منصفانه و عادلانه قرار دارند. به عبارت دیگر، استقلال و کیل و تحقق دادرسی منصفانه و عادلانه، مشروط است به استقلال کانون و کلای دادگستری. در فرض همنوایی با این عقیده، دفاع از استقلال کانون های و کلای دادگستری، دفاع از یکی از شرایط تحقق دادرسی منصفانه و عادلانه است. حال پرسش این است که بسترهای عینی تحقق دادرسی عادلانه و منصفانه چیست که وجود کانون و کلای دادگستری یکی از شرایط تحقق آن است؟ آیا بسترهای عینی وجود تحقق دادرسی منصفانه و عادلانه وجود دارد که از عدم استقلال کانون های و کلای دادگستری داد سخن می دهیم و وجود نهادهای موازی دولتی را خدشه دار کننده استقلال می پنداریم؟ آیا بدون وجود بسترهای عینی تحقق دادرسی عادلانه، صرف استقلال کانون و کلا، مفید فایده ای خواهد بود؟

پرسش رابه شکل دیگری می توان مطرح کرد و آن این که استقلال کانون و کلای دادگستری برای چه؟ آیا جز برای تضمین استقلال و کیل، به استقلال کانون های و کلای دادگستری نیازمندیم؟ آیا داشتن استقلال و کیل، جز برای تحقق دادرسی عادلانه است؟ اگر کانون و کلا از استقلال برخوردار باشد و نهادهای موازی آن نیز موجود نباشد، آیا لزوماً شاهد استقلال و امنیت و کیل در دفاع از حقوق موکل ضمن رعایت معیارهای دادرسی منصفانه، خواهیم بود؟ بدیهی است که خیر.

تحقق دادرسی منصفانه که استقلال کانون و کلا و به تبع آن استقلال و کیل، یکی از لوازم آن محسوب می شود، خود مبتنی بر شرط مهم تری است که از آن می توان به «حاکمیت قانون» یاد کرد. پرسش این است که آیا بسترهای ذهنی و عینی حاکمیت قانون در جامعه ما وجود دارد که بدون توجه به این موضوع ریشه ای، به سرشاخه ها چسبیده و این همه از لزوم استقلال کانون و کلا و ضرورت آن بحث می کنیم؟

حاکمیت یا عدم حاکمیت قانون در ایران را با بررسی تاریخی و تطبیقی جوامعی باید مطالعه نمود که شرایط مبنایی و ساختاری آن را دارا هستند. از این رو در این نوشتار، نخست، منشأ فلسفی حاکمیت قانون را واکاویده و سپس به نهادها و اصول تضمین کننده آن پرداخته می شود و با در نظر داشتن این موضوعات به پرسش اصلی این نوشتار (حاکمیت قانون در ایران) باز خواهیم گشت.

۱- منشأ فلسفی حاکمیت قانون

تا قبل از پیدایش سوفسطائیان در تاریخ یونان، اندیشمندانی بودند که وجهه همت همه آن‌ها شناخت طبیعت و تلاش برای پاسخ به این پرسش بود که منشأ جهان و طبیعت مادی چیست؟ این فیلسوفان طبیعت شناس در مورد اصل‌های نخستین جهان و طبیعت تحقیق می‌کردند «انسان» سرچشمه او، قانون‌های مسلط بر زندگی فردی و اجتماعی، درونی و بیرونی او، همه نزد آن فیلسوفان یا اصلاً پذیرفته نمی‌شدند یا در حاشیه و اهمیت فرعی قرار می‌گرفتند. اما شناخت طبیعت گرهی از کار فروبسته انسان نگشوده بود. اکنون با ظهور سوفیست‌ها هنگام آن رسیده بود که شناخت انسان جانشین شناخت طبیعت شود (شرف، ۲۵۳۶: ۲۹). پرسش‌هایی که سوفیست‌ها مطرح می‌کردند این گونه بود، چگونه باید زیست؟ فضیلت در چه نهفته است؟ زندگی فردی و اجتماعی را چگونه می‌توان سازمان داد؟ جستجوی پاسخ‌های بنیادی عقلانی برای این پرسش‌ها، هدف اساسی سوفیست‌ها بود. سوفیست‌ها در پاسخ به این سؤالات برای نخستین بار اعلام نمودند که قانون و معیارهای اخلاقی به هیچ روی، منشأی مینویی ندارد و تنها از روابط قدرت در جامعه ناشی می‌شود. قوانین را آدمیان به یکدیگر تحمیل می‌کنند و از این رو هیچ قاعده و سنتی را نباید واجد منشائی مطلق و غیرقابل اجتناب انگاشت (ضمیران، ۱۳۸۴: ۶۲).

با توجه به جایگزینی انسان با طبیعت و طرح مسائل جدید، در این دوره برای نخستین بار، نوموس یا قانون (Nomos) و نیز فرهنگ یا آموزش و پرورش (یعنی پایدیا (Paideia) در برابر فوسیس یا طبیعت (Fusis) قرار گرفت. (همان: ۲۸). جایگزینی نوموس در برابر فوسیس و حاکمیت ارزش‌های زمینی به جای ارزش‌های اسطوره‌ای، به چالش کشیده شدن مرجعیت فرهنگ اساطیری و سلطه خدایان، همه ناشی از حاکمیت انسان به جای خدایان اسطوره‌ای بود. «پروتوگراس» صریحاً انسان را مقیاس همه چیز دانست. بر اساس این نظریه است که در دوران «پریکلس»، این اندیشه حاکم می‌شود که هیچ ارزش یا معیار مطلق بیرون از ارزش‌ها و معیار انسان‌ها در جامعه وجود ندارد. (شرف، همان، ۳۱). باز توجه به این معیار است که «سوفوکلس» صریحاً اعلام می‌نمود که «معجزه در عالم کم نیست اما هیچ یک از آنها عظیم تر از انسان نیست.» (ضمیران، همان: ۵۷).

این که منشأ افول یا سستی اندیشه‌های اسطوره‌ای و حاکمیت انسان چه بود، موضوع مستقلی است که در جای خود باید بدان پرداخت، اما حاکمیت انسان در نظام اجتماعی یونان، دو اثر بسیار عمده در حوزه اندیشه و سیاست به جای گذاشت. در حوزه اندیشه به حاکمیت عقل و جایگزینی لوگوس به جای متیوس (در معنای پندار و خیال)، می‌توان اشاره کرد. (ضمیران، همان ۵۴ و ۷۸). و در حوزه سیاست می‌توان نقش و جایگاه فرد در نظام سیاسی را شاهد آورد. در دوره‌های کهن به قول کاسیرر «در اندیشه و احساس دین ابتدایی، تمایز بارزی میان نوع انسان و انواع جانوران و گیاهان وجود ندارد، همین طور نیز میان گروه انسانی به مثابه یک کل و فردی که به این گروه تعلق دارد حد و حدودی وجود ندارد. آگاهی فردی در حصار آگاهی قبیله‌ای باقی می‌ماند و در آن مستحیل می‌شود. خود خدا نیز در آغاز خدای قبیله است نه خدای فرد. فرد در همه اندیشه‌ها، احساسات، اعمال و عذاب‌های خود را به جماعت متعلق می‌داند و جماعت نیز احساس می‌کند که به افرادش تعلق دارد (کاسیرر، ۱۳۸۷: ۳۰۴).

رهایی اندیشه انسان از زنجیرهای معتقدات قومی، قبیله‌ای و اسطوره‌ای، رابطه سوژه-سوژه انسان با جهان خارج را به رابطه سوژه-ابژه تغییر داد (کاسیرر، همان: ۱۴۰) که برابر آن و «با رواج تأمل و استدلال فلسفی، «خودی» جدای از سایر هویت‌ها تکامل یافت که دارای آگاهی و شعوری خاص خویش بود، خود را از دیگران متفاوت برشمرد و جهان را زنجیرهای از علت‌ها و معلول‌های به هم پیوسته و در رابطه متقابل با هم شناخت.» (ضمیران، همان: ۷۸).

اگر در جهان بینی اسطوره ای به آدمی آموخته می شد که فهم خود را از هستی و حقیقت به روایات مقبول فرهنگی متکی سازد، با حاکمیت لوگوس، عقل و فلسفه، و پیدایش اندیشمندانی مانند «سقراط»، به جویندگان حقیقت آموزش داده شد که هیچ گاه به دنبال زندگی نانسجیده نروند و همه چیز را در پرتو عقل و تدبیر شخصی بیازمایند و پس از حصول اطمینان از صحت آن به قبولش تن دهند. (همان، ۱۴۰). از دیدگاه سقراط داده ها و معطیات سنت را باید در معرض تردید روش شناختی قرار دهیم و خویشتن را از قید مسلمات و مقبولات فرهنگی رها نماییم تا امکان تساهل فرهنگی فراهم آید (همان).

پیدایش فردی که به جای پذیرش تعبدی الزامات قومی، قبیله ای و اسطوره ای که همه آن ها را به حکم عقل و تأمل ذهنی می سنجد، در حوزه سیاسی و حکومتی، لاجرم پیدایش اندیشه قرارداد اجتماعی و تبعیت حکومت از خواست اجتماعی را به دنبال دارد. بررسی سابقه تاریخی اندیشه «قرارداد اجتماعی» در غرب مؤید آن است که قدمت این اندیشه از زمان پیدایش سופسطائیان است. (پازارگاد، ۱۳۸۲: ۱۸) به موجب این اندیشه، حکومت مطابق قراردادی با شهروندان دارای حق، وظیفه اداره امور سیاسی را می یابد. بنابراین لازمه ذاتی اندیشه قرارداد اجتماعی، پذیرش شهروندان دارای حق و برابر است. با پیدایش این اندیشه «درون شهر، رابطه مبتنی بر سلسله مراتب جای خود را به رابطه متقابل داد. نظم اجتماعی شهر برخلاف نظام «موکنایی» از شخصیت استثنایی و قدرت فرمانروایی که عناصر ناهمگون اجتماعی را نظم و نسق می بخشد منبعت نمی شد، برعکس سامان شهر تعادل میان قدرت همه افراد را به وجود می آورد و راه را بر اراده معطوف به قدرت طلبی و انحصار می بست^۱. (طباطبایی، ۱۳۸۳: ۳۱).

شرکت در مسایل سیاسی و اداره امور جامعه از این پس نه تنها حق بلکه تکلیف شهروندان به شمار می رود. پریکلس در نطقی بیان می دارد که «هیچ فرد آتئی از شرکت در امور دولت و کشور غفلت نمی ورزد، زیرا هر آتئی به خانواده خود توجه دارد و حتی آنانی که شغلشان معامله است تا حدی از سیاست اطلاع دارند. هر آتئی که در سیاست شرکت نمی کند و علاقه به شرکت در امور اجتماعی ندارد در نظر ما عضو بی فایده و بی خاصیت اجتماع تلقی می شود نه عنصر بی ضرر.» (پازارگاد، ۱۳۸۲: ۵۸ - ۵۹).

در فرض تحقق قرارداد اجتماعی و حکومت نمایندگی، قدرت واقعی از آن جامعه دانسته می شود و مشروعیت حکومت به خواست و اراده اجتماعی پیوند می یابد. از این روست که تحقق مصلحت عمومی و خیر همگانی در گروه شرکت همگان در امور عمومی است و باز از همین روست که از این پس، شهر بر گرد قصر شاهی ساخته نمی شد بلکه در مرکز شهر، فضای عمومی مشترکی قرار داشت که در آن مسایل مربوط به مصلحت عمومی به گفت و گو و بحث گذاشته می شد. (طباطبایی، همان: ۲۸).

نتیجه گفت و گو و بحث در شکل «قانون» تجلی می یابد که به قول «دموستن» فرزند مشروع و صالح شهروندان برابر است (کلی، ۱۳۸۲: ۷۲). چون قانون برآمده از جامعه و نتیجه خواست اجتماعی است، به قول «پریکلس» به میل و رغبت اجرا خواهد شد. (همان: ۵۶).

پیدایش شهروندان برابر دارای حق، پیوند یافتن مشروعیت حکومت به رعایت خواست اجتماعی، و انطباق خواست اجتماعی بر مفهومی به نام «قانون»، لزوماً غایت قانون را نه تضمین اراده فرمانروایان، بلکه لحاظ مصالح و منافع عمومی قرار می دهد. به این علت است که اندیشمندان یونانی و رومی، همواره تفکیک بین «قانون» و «اراده فرمانروایان» را مدنظر داشته اند.

۱- با توجه به حاکمیت انسان و پیدایش شهروندان دارای حق و برابر، از این پس ملاک برتری و مقبولیت اجتماعی، عوامل خونی و وراثتی نبوده، بلکه قابلیت های عقلی و جسمی بوده که اشخاص تحصیل می کردند از همین رو با رشد و گسترش دولت شهرهای یونان، تربیت و آموزش سیاسی شرط مهمی برای رسیدن به قدرت محسوب گردید. (ضمیمار، ۱۳۷۲: ۱۳۷۹)

افلاطون رژیم‌هایی را که در آن قدرت، بخیلانه در انحصار منافع فاتحان درآمده محکوم می‌کند. از نظر او این رژیم‌ها، نظامی مشروطه نیستند، همان‌گونه که اگر قوانین در راستای منافع کل کشور وضع نشده باشد قوانین واقعی نیستند (کلی، همان: ۶۱). در همین راستا سولون، بیان می‌دارد، «آنانی که قوانین شر و ظالمانه» برای ملت‌ها تدوین کرده‌اند با این کار عهد و پیمان خود را شکسته‌اند و آن‌چه را که اجرا می‌کنند هر چیزی می‌توان نامید، جز قانون.» (همان، ۱۱۲).

در این گفتمان، قانون مبتنی است بر خواست اجتماعی و خاص جامعه‌ای که قدرت از جامعه به حکومت انتقال می‌یابد و اراده فرمانروایان خاص جامعه‌ای است که قدرت، انحصاراً در اختیار حکومت قرار دارد.

از بررسی تاریخی آنچه که به عنوان منشأ فلسفی حاکمیت قانون گفته شد، این نتیجه حاصل می‌شود که پیش شرط حاکمیت قانون، حاکمیت انسان است. حاکمیت انسان از یک سو، استقلال اندیشه و آزادی عقل از قیود و الزامات تبعدی و از سوی دیگر، حق انسان در اراده امور سیاسی و اجتماعی را به دنبال دارد.

دو اثر حاکمیت انسان با توجه به مجموعه تحولاتی که از اواخر قرون وسطی در تاریخ اروپا شکل گرفت، به عنوان دو نظریه، گفتمان غالب جوامع غربی در دوران جدید گردید. این دو نظریه عبارت بودند از «حقوق طبیعی» و «قرارداد اجتماعی». در دوران جدید «نتیجه منطقی تأکید بر ممنوعیت ابرار قرار دادن انسان و ارزش ذاتی او این بود که برای تک‌تک انسان‌ها، ادعاها یا حق‌هایی را در حوزه‌های مختلف زندگی فردی و اجتماعی، مانند آزادی و ... قابل شوند. مجموعه این ادعاها «حقوق طبیعی» نام گرفت و نقشی به سزا در انقلاب‌های آمریکا و فرانسه ایفاء کرد. پیداست این حقوق طبیعی کاملاً عقلانی بودند. افزون بر این از دیدگاه‌ها و نظرات انسان‌گرا این نتیجه حاصل می‌شد که هیچ‌کس در هیچ حوزه‌ای از زندگی اجتماعی و سیاسی به شکل پیشینی بر دیگری برتری ندارد و هر شخص به اندازه دیگران حق دارد سرنوشت فردی و اجتماعی خود را رقم بزند. ادعای حق برابر برای همه به معنای نفی حق پیشینی حاکمیت یک فرد یا گروه بر دیگران بود. از این رو متفکرانی همچون توماس هابز و سپس جان لاک و ژان ژاک روسو نظریه قراردادگرا در حوزه تشکیل حاکمیت سیاسی و تعیین حاکم را در انداختند که بعدها به نظریه قرارداد اجتماعی معروف شد. (راسخ، ۱۳۹: ۵۷).

۲- نهادهای تضمین‌کننده حاکمیت قانون

در تاریخ غرب صرفاً به این پنداشت که حاکمیت انسان ملازم با حاکمیت قانون است، بسنده نشد. به منظور تضمین حاکمیت قانون، وجود نهادها و ساز و کارهایی که تضمین‌گر آن باشد، ضروری دانسته شد. منشأ تأسیس نهادهای تضمین‌گر حاکمیت قانون نظریه واقع‌گرایانه اندیشمندانی مانند هابز و کانت است. هابز معتقد بود که «قوی‌ترین نیروها در سرشت انسان عبارتند از: خودخواهی، رقابت جویی و میل به شهرت و قدرت» (التن، ۱۳۸۵: ۷۶). کانت نیز مدعی بود که انسان‌ها ذاتاً تمایل شدیدی دارند که خود را از قوانین و شروط معاف دارند و در عین حال کاملاً مایل‌اند همان قوانین را بر دیگران تحمیل کنند. چنین تمایلی قطعاً مانعی جدی بر سر راه ایجاد حاکمیت قانون خواهد بود. کانت تصور می‌کرد که ایجاد نظامی که مظهر کامل حاکمیت قانون باشد امکان‌پذیر نیست اما در عین حال وی معتقد بود که مانعی را که تمایلات غریزی ما ایجاد می‌کنند، می‌توان به طور گسترده از بین برد تا حاکمیت قانون در حد معقولی امکان‌پذیر گردد. (همان، ۷۸). مادیسون از تدوین‌کنندگان قانون اساسی آمریکا، تحت تأثیر این اندیشه‌ها معتقد بود «اگر قرار باشد فرشتگان به انسان‌ها حکومت کنند نیاز به هیچ کنترل درونی یا بیرونی نبود. مشکل عمده در ایجاد حکومتی که قرار است با حکومت انسان‌ها بر انسان‌ها اداره شود این است که نخست باید حکومت را قادر به کنترل بخش‌های تحت امر نموده و در مرحله بعدی آن را به کنترل خود ملزم کند. (همان، ۸۰).

ایجاد مانع در قبال این تمایلات غریزی با تأسیس نهادها و ساز و کارهایی است که مانع حکومت استبدادی گردد. به عبارت بهتر، نهادها و ساز و کارهای مورد نظر، در پی آن هستند که حکومت را مقید به خواست اجتماعی نموده و قدرت را در جامعه متمرکز و حکومت را نماینده جامعه قرار دهند. اما اصول و نهادهای مقید کننده حکومت که مادیسون و دیگر تدوین کنندگان قانون اساسی آمریکا مدنظر داشتند و امروزه در غالب نظام های حقوقی کم یا بیش مورد عمل قرار می گیرند، به قرار زیر است:

نخست باید قانون مدونی وجود داشته باشد که چارچوب اصلی حکومت را تعیین و به عنوان برترین قانون کشور عمل کند. این قانون مدون که چارچوب اصلی حکومت و اختیارات و عملکردهای قانونی دولت را مشخص میکند، «قانون اساسی» نام دارد.

دوم، آن که قدرت سیاسی باید بین بخش ها و قسمت گوناگون دولت تقسیم شود. از نظر تدوین کنندگان قانون اساسی، اساس اصلی حکومت استبدادی را تمرکز قدرت در دست یک فرد یا گروه تشکیل می دهد. از این نظر تفکیک قدرت بین قوای مقننه، مجریه و قضاییه ضروری دانسته شد. (تفکیک قوا).

سوم، آن که قانون اساسی باید حکومت محدودی را تشکیل دهد. مفهوم آن این بود که اختیاراتی که قانوناً به هر قسمت یا بخش دولتی واگذار می شود باید در محدوده اختیاراتی باشد که در قانون اساسی تعیین شده است.

چهارم، آن که هر بخش از حکومت ملی باید اختیاراتی داشته باشد که به موجب آن بتواند کنترل کند که دیگر بخش ها از حدود اختیارات قانونی خود فراتر نروند. بدین ترتیب نظامی مبتنی بر کنترل و توازن ایجاد می شود به این علت که اطمینانی نیست که هر بخش خود را کنترل کند. مادیسون و دیگر تدوین کنندگان قانون در یافته بودند که انسان ها شدیداً تمایل دارند از حدود اختیارات خود فراتر روند مگر آن که شخص دیگری مانع آن ها شود. از این رو قانون اساسی اختیاراتی را به هر بخش واگذار نمود که کمک می کرد از دست اندازی بخش های دیگر جلوگیری کنند. برای مثال به رئیس جمهور اجازه دادند قوانین مصوب کنگره را وتو کند و به مجلس اجازه دادند که در صورت تخلف مسؤولان قوه مجریه یا قضاییه آن ها را استیضاح و از قدرت برکنار کند.

پنجم، آن که قانون اساسی باید حکومت نمایندگی تشکیل دهد. رئیس جمهور و اعضای کنگره باید در انتخابات دوره ای به وسیله مردم انتخاب شوند. انتخابات باعث می شود دولت در برابر خواست مردم پاسخ گو باشد. با این حال تدوین کنندگان قانون همچنین معتقد بودند که حکومت نمایندگی را باید تا حد زیادی از هیجانات و احساسات مردم دور نگه داشت. برای تضمین این موضوع، تدوین کنندگان قانون اساسی نکات ایمنی وضع کردند. انتخابات باید به طور متناوب باشد. یعنی هر سال که انتخابات برگزار می شود فقط برای برخی از کرسی های کنگره رقابت صورت گیرد. بدین ترتیب حاکمیت هیجانات عمومی آن بر کنگره دشوار خواهد بود. افزون بر این رئیس جمهور به طور غیر مستقیم از طریق هیأت انتخاب کنندگان برگزیده می شود این مهم تدبیر دیگری بود که هدف از طرح آن تضمین این نکته بود که حکومت مردمی تحت تأثیر هیجانات گاه و بیرانگر توده مردم قرار نگیرد.

ششم، آن که پذیرش قانون اساسی در نهایت باید به مردم واگذار شود که آن ها نیز نمایندگان را برمی گزینند تا در جمع دیگری مربوط به قانون اساسی در هر ایالت گرد هم آیند. تشکیل این مجامع به مردم اطمینان خواهد داد که خواست خود آن ها به عنوان شهروندان کشور بوده است که تعیین کرده، کشورها آن ها با چه نوع حکومتی اداره شود. هفتم، آن که قانون اساسی باید شیوه صریحی برای اصلاح خود داشته باشد. این شیوه برای تغییر قانون عالی کشور مستلزم رأی اکثریت قاطع (بیش از اکثریت صرف) خواهد بود. در نتیجه مردم قانونا خواهند توانست نظام بنیادی حکومت کشور را تغییر دهند و چنانچه نظام موجود را شدیداً میوب یافتند دیگر ضرورتی نخواهند داشت خود را برتر از قانون بدانند و به انقلاب سیاسی متوسل شوند. براساس همین روند اصلاح و بدون نیاز به انقلاب برده داری الغا شد و زنان حق رأی یافتند. (المتن، همان، ۱۶۵ به بعد).

اگر حاکمیت انسان را منشأ حاکمیت قانون بدانیم و از طرف دیگر اصول و نهادهای پیش گفته را نیز، ساز و کارهایی برای تقید حکومت و پیروی او از جامعه و حفاظت از حقوق و آزادی های فردی بدانیم، قابل توجه است که چرا در حقوق مدرن، قانون واجد اوصاف و ویژگی های خاص شد، «در دوران مدرن هدف از وضع و اجرای قانون دیگر انجام تکالیف الهی یا اساساً عملی ساختن یک ایدئولوژی خاص نبود بلکه هدف از قانون، تنظیم رابطه انسان با انسان در واحد سیاسی دولت ملی ضمن حفظ آزادی و برابری ایشان بود. دلیل این تغییر نیاز بسیار آشکار است. واحدهای سیاسی براساس ملت ها تقسیم شده بود و در درون هر ملت انواع و اقسام تنوع و تکثر نژادی، دینی، مذهبی و مانند آن ها وجود داشت. بنابراین اساساً ممکن نبود با تحمیل گرایش ارزشی یک گروه از ملت بر دیگر گروه ها کشور را در صلح و بالندگی نگاه داشت. افزون بر این انسان مدرن مدعی آزادی و برابری بود و نمی پذیرفت او را ابزاری برای رسیدن به اهداف شخصی دیگر قرار دهند با این وصف بسیار منطقی و طبیعی بود که نه تنها سد راه حاکمیت رأی و نظر شخصی مقامات عمومی گردند، بلکه میان خیر(امر خوب و حق) امر درست تفکیک قایل شوند. از بین بردن حاکمیت رأی شخصی (یعنی استبداد) فقط با حاکمیت قاعده عام، علنی، شفاف و معطوف به آینده ممکن بود. بدین سان آزادی و برابری حداقلی شهروندان تأمین می شد. علاوه بر این، قانون در چنان جامعه ای نمی توانست در نیت اخلاقی ایشان (در سطح خیر یا امر خوب) مداخله کند و وارد حوزه شخصی آنان شود یا یک گرایش ایدئولوژیک را بر همه شهروندان تحمیل کند بلکه فقط می توانست دغدغه حفظ و تأمین اراده آزاد شهروندان متکثر را داشته باشد.» (راسخ، همان، ۶۳ و ۶۴).

نکته ای که در پایان بحث باید بدان پرداخت این است که نهادها و تأسیسات صدرالذکر فی نفسه مفید تحقق حاکمیت قانون نیستند، این نهادها و تأسیسات در جامعه یا جوامعی امکان حاکمیت قانون را خواهند داشت که جامعه دارای قدرت باشد. بدون حاکمیت انسان و قدرت جامعه نمی توان امیدوار بود که اصول و نهادهای برشمرده، زمینه حاکمیت قانون را فراهم کند، با توجه به این موضوع است که امروزه همسنگ توجه به این نهادها، به لزوم قدرت جامعه مدنی، گروه ها و احزاب از جمله احزاب اقلیت، آزادی مطبوعات و ... اشاره می شود. (فلدمن، ۱۳۸۹). قدرت جامعه مدنی و وجود ساز و کارهای بروز و ظهور این قدرت از جمله مطبوعات، احزاب سندیکاها، تشکل ها، کانون ها، اصناف و ... راهکاری است برای تقید قدرت حکومت و پیروی از جامعه. اما ناگفته پیداست که مقصود از جامعه و لزوم قدرت آن برای تقید قدرت حکومت، جامعه توده ای و ذره ذره شده نیست.

بسیاری از حکومت های استبدادی، فاشیستی و توتالیتر مستطهر به حمایت این گونه جوامع بوده اند. آن چنان که «بنژامن کنستان» می نویسد: «نباید از یاد برد که هراسناک ترین کردارهای جنایتکارانه از استبداد یک تن، اغلب مدیون پذیرش همگانی آموزه قدرت بی حد و مرز بوده است.» (کنستان، ۳۸؛ ۱۳۸۹) و دقیقاً به همین علت «فرید ذکریا»، دموکراسی بدون لیبرالیسم مبتنی بر قانون را نه تنها کافی نمی داند، بلکه خطرناک هم می داند چرا که با خود فرسایش آزادی، سوءاستفاده از قدرت، ستیزهای قومی و حتی جنگ را به همراه می آورد. (زکریا، ۱۳۹۲؛ ۴۰). بنابراین مقصود از جامعه در این نوشتار، جامعه ای است مرکب از انسان های دارای وجود اصیل با رفتار خود انگیزه و استقلال عقلی و فکری که در شرح نقیض آن بیان شده است. «وجودی ناصیل از انتخاب کردن امتناع می ورزد و از این که با انتخاب و بحث و تردید مداوم درباره خود از ارزش های ویژه خویش را بنیاد گذارد سرباز می زند. چنین وجودی مسؤولیت اعمال خود را برعهده نمی گیرد و ضمن این که بدون فعالیت و ارزش گذاری شخصی، ارزش مستقر و موجود را از خارج منفعلاً پذیرا می شود می کوشد، تا خود را در یک ذات ثابت، منجمد سازد. این ارزش ها نیز به نوبه خود الوهیت می یابند ... وجود ناصیل وجودی است که آزادی خود را کتمان می کند؛ آزادی ای که با وجود انسان در جهان و همچنین طرح و فعالیت سازنده ارزش ها یکسان است.» (بولانزاس، ۱۳۷۷؛ ۱۲۳).

چنین انسان های ذره ذره شده، جامعه توده ای را شکل می دهند که در قرن بیستم حکومت های توتالیتر نازیسم

و فاشیسم از حمایت آن‌ها سر برکشیدند. حکومت‌هایی که مشروعیت خود را از رأی مردم و نمایندگی آنان می‌دانستند. بنابراین دموکراسی و حکومت نمایندگی بدون وجود پیش شرط‌های آن، ملازم با حاکمیت قانون نیست، بلکه دقیقاً می‌تواند برعکس عمل نماید. چنان که «جیمز مدیسون در فدرالیست خاطر نشان ساخت که خطر سرکوب در دموکراسی از اکثریت جامعه برمی‌خیزد و تو کوویل نسبت به «استبداد اکثریت» هشدار می‌داد. (زکریا، ۱۳۹۲: ۴۱).

پرواضح است که در این گونه حکومت‌ها نمی‌توان از قانون و حکومت آن سخن گفت. در این جوامع، حاکمیت با اراده است. بنابراین برای احتراز از این گونه حکومت‌ها، به قدرت فرد انسانی باید متکی بود و جامعه‌ای مرکب از این افراد، اندیشمندان مانند هابرماس، اریک فروم، هانا آرنت و بسیاری دیگر در قرن بیستم مدافع چنین جامعه با چنین شهروندانی هستند. هانا آرنت در این مورد می‌نویسد: «قدرت در جایی وجود دارد که افراد وارد عمل می‌شوند و به محض این که به هر دلیل این اجتماع سیاسی رو به زوال بگذارد، قدرت نیز به طور اتوماتیک از بین می‌رود.» (انصاری، ۱۳۷۹: ۴۰). هابرماس نیز با تفکیک «سیستم» از «جهان زیست»، عقلانیت در حوزه جهان زیست را عقلانیت تفاهمی می‌نامد که در یک گفتگو و تعامل بین الاذهانی زمینه کشف حقیقت را موجب می‌شود. به نظر او «وضعیت کلامی ایده آل وضعیتی است که در آن اختلافات و منازعات به صورت همگانی و از طریق ارتباط و تفاهمی که کاملاً خالی از عنصر اجبار است حل می‌شود.» (بشیریه، ۱۳۷۲: ۱۳).

با در نظر داشتن این موضوع که نفی ارتباطات تفاهمی و تلاش برای سلب استقلال فردی و نتیجتاً توده‌ای کردن جامعه، زمینه پیدایش حکومت‌های توتالیتر را فراهم می‌کند، به دموکراسی واقعی با تمام ساز و کارهای آن نیاز است. دموکراسی واقعی که در آن نیل به حقیقت تنها از طریق گفتگوی عمومی و بدون قید و شرط شهروندان ممکن شود (کین، ۱۳۷۹: ۵۲).

نتیجه:

در کشور ما ایران ۳۷ سال پیش از انقلاب مشروطه، مستشارالدوله در رساله موسوم به یک کلمه راز پیشرفت غرب را حاکمیت قانون و علت بدبختی ایران را نیز فقدان آن برشمرد. (مستشارالدوله، ۱۳۸۶: ۲۳ به بعد). آسیب‌شناسی نامبرده و دیگر رجال سیاسی و اجتماعی آن عصر و متعاقب آن وقوع انقلاب مشروطه، منجر به آن شد که تقریباً کلیه اصول و نهادهای سابق‌الذکر در قانون اساسی مشروطه و قوانین اساسی متعاقب آن ذکر گردد در این قوانین با پیش‌بینی تفکیک قوا، فصل مفصلی به حقوق ملت اختصاص یافت از جمله حقوق ملت عبارت بودند از تساوی حقوق، عدم امکان دستگیری جز به موجب قانون، منع ورود به منزل غیر، تحصیل اجباری، آزادی بیان، آزادی اجتماعات، حق خلوت و ... حال پرسش این است که آیا با وجود پارلمان که واضح قانون است و نیز اصول مدرن مانند تفکیک قوا و ... آیا می‌توان از حاکمیت قانون سخن به میان آورد؟ نیک می‌دانیم که یکی از لوازم و نتایج حاکمیت قانون این است که در قوانین اساسی، امکان تغییر اصول، در فرض تغییر شرایط اجتماعی وجود دارد. با لحاظ این اصل است همان‌طور که گفته شد در آمریکا سباهان و زنان بدون نیاز به انقلاب، دارای حقوق تلقی شدند. به عبارت بهتر یکی از آثار حاکمیت قانون، امکان اصلاح و تغییر بدون نیاز به کودتا و انقلاب است. از این روست که در تاریخ غرب، کودتا و انقلاب یا مشاهده نمی‌شود یا بسیار به ندرت دیده می‌شود. حال اگر در ایران حاکمیت با قانون است پس راز وقوع انقلاب یا کودتا در این سرزمین در همین صد ساله چه بوده است؟ از این مثال و مثال‌های بی‌شمار دیگر خواستار اخذ این نتیجه هستیم که اصول و نهادهای پیش‌گفته آخرین حلقه از حلقه‌های زنجیری هستند که حاکمیت قانون و تضمین اجرای آن را به دنبال دارد. بدون حاکمیت انسان و به تبع آن قدرت جامعه و نهادهای مدنی قدرتمند، نمی‌توان امیدوار به حاکمیت قانون بود، حتی اگر دارای اصول و نهادهای سابق‌الذکر نیز بود؛ چرا که اصول و نهادهای پیش

گفته، در اختیار دولت اند برای محدود کردن او. حال پرسش این است که آیا می توان امیدوار بود که به اصطلاح چاقو دسته خود را ببرد؟ خیر. جز با فشار اجتماعی نمی توان انتظار محدود شدن قدرت دولت را به صرف وجود نهادهای پیش گفته داشت. فشار اجتماعی نیز جز در فرض قدرت انسان و قدرت جامعه شکل نمی گیرد. حقیقت این است که جامعه ایران جامعه اسطوره ای است و از سوی دیگر جامعه ای کوتاه مدت. کوتاه مدت بودن جامعه را باید در فقدان سیستم اقتصادی و نهادهای عمومی با ثبات جستجو کرد. (کاتوزیان، ۱۳۸۱؛ ۳۲ به بعد). در طول تاریخ و نیز در سده اخیر، قدرتمندترین نهاد در این کشور حکومت بوده، نه جامعه. جامعه زمانی صاحب قدرت است که از نظر اقتصادی و معیشتی از استقلال برخوردار باشد. فقد استقلال اقتصادی جامعه، وابستگی شدید به دولت و از سوی دیگر اندیشه های اسطوره های حاکم بر این سرزمین (که امکان اندیشه ورزی و استقلال فکری را مشکل می نماید)، بسترهای عینی و ذهنی حاکمیت قانون را اگر نه متمنع بلکه بسیار سخت می نماید (نظریزاده، ۱۳۸۸). به عبارت دیگر در ایران از یک سو حاکمیت اندیشه های اسطوره ای، امکان پیدایش انسان خودآگاه مستقل اندیشه ورز را اگر ناممکن ولی بسیار سخت نموده است و از سوی دیگر وابستگی اقتصادی شدید به حکومت، امکان قدرت گرفتن جامعه و پیدایش و رشد نهادهای مدنی واسط بین حکومت و مردم را بعید نموده است. با ضعف فرد و از طرف دیگر ضعف جامعه، وجود نهادهای پیش گفته، امکان محدود کردن قدرت حکومت را ندارد. در این گونه جوامع، قانون در مرحله وضع و اجرا، عبارت اخیری اراده حکومت است. بنابراین تا تغییری در این شرایط ایجاد نکرده، نمیتوان امیدوار به حاکمیت قانون بود. در وضعیت فقدان حاکمیت قانون که دادرسی منصفانه از نتایج آن محسوب است، این همه بوق و کرنا و زاری و گریه برای نداشتن استقلال کانون و کلا، قرار است چه مشکلی را حل نماید؟ استقلال و کیل و به تبع آن استقلال کانون و کلا یکی از نتایج دادرسی منصفانه است و این خود یکی از اساسی ترین جلوه های حاکمیت قانون، در فقد شرایط عینی و ذهنی حاکمیت قانون، نشستن بر سرشاخه و زاری و گریه برای این که قرار است این شاخه قطع گردد، آیا نوعی وارونه دیدن قضایا نیست؟ آیا به جای مطالبه استقلال کانون و کلا، نباید خواستار حاکمیت قانون شد؟ آیا این همه بحث برای استقلال کانون و کلا، بیانگر منفعت طلبی صنفی و جناحی نیست؟ آیا از حقوقدانان و وکلا انتظار حل معضل بزرگ تری که جامعه نیازمند آن است، نمی رود؟ آیا نباید بر مشکل اصلی انگشت گذارد و خواستار ارائه راه حل جدی برای آن شد و به تبع این مشکل، حل مشکل صنفی را نیز امیدوار بود؟ مطالبه منفعت صنفی و جناحی از اشکال برخوردار نیست، اما واضح است که این مطالبه از تبعات حاکمیت قانون است. پرسش این است که مطالبه حاکمیت قانون در جامعه باید از سوی کدام صنف و جناح فریاد زده شود؟ آیا کارگران و رانندگان اتوبوس و بیکاران و معلمان و ادبا و مهندسان و اقتصاددانان و پزشکان باید سردمدار مطالبه حاکمیت قانون باشند یا حقوقدانان و وکلا. اگر همه باید مطالبه حاکمیت قانون نمایند، حقوقدانان و وکلا باید پیشرو باشند.

به امید حاکمیت قانون حقوقدانان و وکلای این جامعه باید یک صدا روشنگری نمایند که حتی اگر حاکمیت قانون و پاسداری از حقوق و آزادی های فردی شهروندان، مطلوب و خوشایند نباشد، ضروری است، ضرورتی که توسعه اقتصادی، مقتضی آن است. در فرض فقدان شرایط عینی و ذهنی حاکمیت قانون، باید با آسیب شناسی شرایط سلبی و ایجاد آن و ارائه راه حل، خواستار حاکمیت نهادینه قانون شد.

اما پرسش این است که تا تحقق شرایط سلبی و ایجابی حاکمیت قانون، آیا باید در خیال و رؤیا آن را آرزو کرد؟ حقیقت این است که به قول فرید زکریا، حکومت برآمده از قانون، کلیدی است برای سیاست اصلاح اقتصادی موفق (زکریا، همان؛ ۴۱). اگر در این کشور دغدغه اصلی حکومت، اصلاح سیستم اقتصادی است و توسعه اقتصادی شعار غالب دولت مردان است، حکومتی موفق به انجام این کار خواهد شد که به قول برخی روشن فکران وطنی «کارآمد» باشد. (سریع القلم، ۱۳۹۲؛ ۷۰). کارآمدی دولت که منجر به اصلاح و توسعه اقتصادی خواهد شد، در گرو وجود دولت قانونمند و طرفدار حقوق طبیعی انسان ها است (زکریا، همان). به عبارت بهتر توسعه اقتصادی که امروزه

بسیاری از آن دم می زند به قول آلن گرینزاسین، «اعلامیه حقوقی است که از سوی سیستم قضایی بی طرف به اجرا درمی آید.» (زکریا، همان). بنابراین صداقت دولت مردان و حاکمان در تحقق همان شعار توسعه را نیز باید در پیگیری دولت قانونمند و نظام قضایی مستقل توسط آنان مورد ارزیابی قرار داد.

منابع و مأخذ:

- ۱ - آلتمن، اندرو (۱۳۸۵)، درآمدی بر فلسفه حقوق، مترجم بهروز جندقی، چاپ اول، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم.
- ۲ - انصاری، مسعود (۱۳۷۹)، هانا آرنت و نقد فلسفه سیاسی، نشر مرکز، تهران.
- ۳ - بشیری، حسین (۱۳۷۲)، هابرماس، نگرش انتقادی و نظریه تکاملی، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۷۳ - ۷۴.
- ۴ - بازارگاد، بهاءالدین (۱۳۸۲)، تاریخ فلسفه سیاسی، چاپ پنجم، انتشارات زوار، تهران.
- ۵ - پولاتزاس، ن آر (۱۳۷۷)، طبیعت اشیاء و حقوق، ترجمه نجادعلی الماسی، نشر دادگستر، تهران.
- ۶ - راسخ، محمد (۱۳۹۲)، حق و مصلحت، مقالاتی در فلسفه حقوق، فلسفه حق و فلسفه ارزش، چاپ اول، نشر نی، تهران.
- ۷ - زکریا، فرید (۱۳۹۲) خطر دموکراسی ها، ترجمه محمد حسینی باقی، مجله مهر نامه، سال چهارم، مرداد ۱۳۹۲.
- ۸ - سریع القلم، محمود (۱۳۹۲)، نظریه اعتدال، مجله مهرنامه، سال چهارم، مرداد ۱۳۹۲.
- ۹ - شرف الدین خراسانی (۲۵۳۶)، از سقراط تا ارسطو، چاپ دوم، انتشارات دانشگاه ملی، تهران.
- ۱۰ - ضیمران، محمد (۱۳۸۴)، گذر از جهان اسطوره به فلسفه، هرمس، تهران.
- ۱۱ - طباطبایی، سیدجواد (۱۳۸۲)، زوال اندیشه سیاسی در ایران، چاپ چهارم، انتشارات کویر، تهران.
- ۱۲ - کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۸۱)، تضاد دولت و ملت، ترجمه علیرضا طیب، نشر نی، تهران.
- ۱۳ - کاسیرر، ارنست (۱۳۷۸)، فلسفه صورت های سمبولیک، ترجمه یداله موقن، هرمس، تهران.
- ۱۴ - کلی، جان (۱۳۸۲)، تاریخ مختصر تئوری حقوقی در غرب، ترجمه محمد راسخ، چاپ اول، طرح نو، تهران.
- ۱۵ - کنستان، بنژامن (۱۳۸۹)، شور آزادی، ترجمه عبدالوهاب احمدی، چاپ یکم، آگه، تهران.
- ۱۶ - کین، جان (۱۳۷۹)، آزادی مطبوعات، حق، ضرورت، ترجمه نازنین شاه رکنی، کیان، شماره ۵۴.
- ۱۷ - مستشارالدوله (۱۳۸۶)، رساله موسوم به یک کلمه، انتشارات بال، تهران.
- ۱۸ - نظری نژاد، محمدرضا (۱۳۸۸)، قانون به مثابه امر پسینی، ماه نانه مدرسه حقوق، شماره ۴۷، اصفهان.

آسیب شناسی کانون و کلا

اسماعیل مصباح ■

مجله وزین «مدرسه حقوق» که زیر نظر همکار دانشمند جناب آقای دکتر بهروز تقی خانی مدیریت و منتشر می شود در طول حیات خود، توانسته است به صورت مرتب و کلاهی دادگستری سراسر کشور را به هم مرتبط کند و علاوه بر درج مقالات علمی و تحقیقی همکاران از کانون های مختلف، کانون ها و وکلای را از مشکلات و ابتلائات مشترکشان مطلع کند و به دنبال این آگاهی ها، راه حل منطقی تر و عقلانی تر را از آنان جویا شود. و در همین راستا تصمیم گرفته است که شماره ۸۶ آن مجله را به «آسیب شناسی کانون و کلا» اختصاص دهد و من مطمئن هستم که از تجمیع نظراتی که از وکلای سراسر کشور و تمام کانون ها خواهد رسید می توان بهترین روش و شیوه برخورد را با مسائل داخل کانون ها و یا مسائلی که از خارج از کانون ها، به وکلای کانون ها مربوط می شود پیدا کرد.

حقیقت آن است که کانون های وکلای دادگستری از انسان هائی تشکیل شده اند که حداقل مدرک تحصیلی آنان، «کارشناسی» است و کم نیستند افرادی که با تجربه سالیان دراز و مدارک و مدارج علمی بالاتر، در این مجموعه ها مشغول کار اند و لذا عقل و خرد جمعی آنان، توان بسیار بالایی را به وجود می آورد که در حل مشکلات داخلی و خارجی کانون ها، می تواند موفق تر عمل کند. آیا این خرد جمعی و نیروی بالقوه کارساز، تاکنون به وجود آمده است؟ مسلماً جواب منفی است هرچند که با تأسیس کانون های

متعدد، تشکیل اتحادیه سراسری کانون های وکلای دادگستری تا حدود زیادی توانست جلوی پراکندگی و تشتت فکر و عمل کانون ها را بگیرد و بیش از این هم از یک تشکلی که به دلیل ثبت آن در اداره ثبت شرکت ها فقط رسمیت دارد انتظار نمی رفت اما چند دستگی و گروه گرایی داخل کانون ها، کماکان به عنوان یک آفت آسیب رسان در دل کانون ها برجاست و مبارزه و رقابت بین این گروه ها و تشکل ها، برای هرچند بیش تر سهم گرفتن در مدیریت کانون ها سبب صرف و هرز رفتن نیروهایی می شود که همدلی و اتحاد این نیروها می توانست نه تنها جلوی بروز فشارها و مشکلاتی را که تا به امروز داشته ایم بگیرد بلکه اکنون هم می تواند در رفع این مشکلات مؤثر و کارساز باشد.

مسلماً به تجربه چندین دهه اجرا و اعمال قوانین و مقررات مربوط به وکالت دادگستری مشکلات متعددی را به عنوان موارد آسیب رسان می توان شمرد اما حال که گردش قلم بحث را به مسائل دور و بر هیأت مدیره کشاند اجازه دهید موارد موردنظر خود را از موضوعات در ارتباط با هیأت مدیره شروع کنم بدون این که تقدم و تأخری در ردیف هائی که بیان می شود مد نظر م باشد.

الف- ۱- زوج بودن تعداد اعضای هیأت مدیره کانون مرکز

هرچند که در بعضی متون تاریخی، تعداد اعضای اصلی هیأت مدیره کانون مرکز یازده نفر نوشته شده است ولی نظر بر این که در غالب متون دوازده نفر نوشته شده عملاً در ادوار گذشته پیوسته عدد دوازده ملاک عمل قرار گرفته است و متأسفانه زوج بودن نفرات، در بعضی از ادوار بر سر انتخاب رئیس کانون و یا بعض تصمیمات، مشکلاتی را ایجاد کرده و بعضاً نیز ماه‌ها این مهم، وقت هیأت مدیره را گرفته و آن‌ها را از پرداختن به انجام وظایف قانونی باز داشته است. البته باید خاطر نشان کرد که این مشکل فقط در هیأت مدیره های کانون مرکز مصداق دارد و کانون های دیگر که تعداد اعضای هیأت مدیره آنان پنج نفر هستند این مشکل را ندارند.

الف- ۲- برابر قانون مدت تصدی اعضای هیأت مدیره ۲ سال است. به نظر این جانب این مدت، بسیار کم و نامتناسب است چراکه، به تجربه دیده شده است چند ماه اول هر دوره، صرف انتخاب سمت های داخلی هیأت و انتخاب دادستان و دادیاران و اعضای دادگاه انتظامی و اعضاء کمیسیون های مختلف می شود و پس از گذراندن یک انتخابات میان دوره ای رأس یک سال، شش ماه آخر سال دوم نیز صرف تهیه مقدمات انتخابات دوره بعد و حواشی مرتبط با آن می شود در نتیجه زمان کافی برای انجام امور محوله به ویژه برنامه های دراز مدت باقی نمی ماند و کار هیأت های مزبور به روزمرگی می کشد که همیشه مورد انتقاد جامعه و کالت می باشد.

الف- ۳- به نظر نگارنده یکی دیگر از مشکلات آسیب رسان مرتبط به هیأت مدیره ها دو مرحله ای و دو درجه ای بودن انتخابات است زیرا همان طور که می دانیم بعد از انتخاب اعضای اصلی و علی البدل هیأت مدیره توسط مجمع عمومی و کلا، برابر ماده ۵ لایحه استقلال، هیأت مدیره کانون و کلاهی دادگستری مرکز، یک نفر رئیس و دو نفر نائب رئیس و دو نفر بازرس و دو نفر منشی برای مدت یک سال انتخاب می کند و بدین ترتیب لازم می آید که در میانه راه دو ساله دوران تصدی هیأت مدیره، یک بار دیگر، گروه های انتخاباتی در مقابل هم صف آرایی کرده و وقت خود را صرف مقدمه ریزی و نتیجه گیری انتخابات میان دوره ای کنند. هرچند گزینه های متنوعی را برای جلوگیری از این آسیب ها می توان مطرح کرد ولی چون این مقاله در چهارچوب آسیب شناسی کانون ها نگاشته می شود طرح گزینه های مزبور، خارج از موضوع مقاله خواهد بود.

ب- نبود تعامل مناسب و در خور و کلا:

برخورد قوه قضائیه و دادگستری با و کلا یکی دیگر از موارد آسیب رسان کانون ها است. موضوعی که در گفته ها و نوشته ها به حق، این دو به دو بال متساوی و متوازن و متعالی فرشته عدالت تشبیه شده اند ولی در عمل، و کلا به سان بال شکسته این فرشته نگاه می شوند و این در حالی است که علاوه بر متون قانونی متعدد، برابر مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام، و کیل هم شأن قاضی تعریف شده است. بی اعتنائی دستگاه قضائی به شأن و کلا، در عمل به جایی رسیده است که حتی در دفاتر دادگاه ها، صندلی و جایگاه مناسبی برای نشستن و کلا و قرائت و مطالعه پرونده ها وجود ندارد.

به خاطر می آورم که این جانب چند سال پیش، به کمیسیون طرح و برنامه کانون مرکز پیشنهاد کردم که با الهام گرفتن از تبصره ماده ۱۹۳ آئین نامه سازمان زندان ها که به کانون ها اجازه می دهد به هزینه خود اتاقی برای

ملاقات و کلا با موکلین زندانی خود بسازند با رؤسای دادگستری ها و مسوولان مربوطه وارد مذاکره شوند تا حداقل یک میز و صندلی در هر یک از دفاتر دادگاه ها، به هزینه کانون خریداری شود تا همکاران ما در مراجعات خود به دادگاه ها، این قدر معذب و تحقیر نشوند.

برخورد بعضی از مقامات دستگاه قضائی با وکلا، آن قدر نامطلوب است که این جانب مطمئن هستم اکثریت وکلا، اگر اه دارند که موکلین آن ها، آنان را در مراجعه به دادگاه ها، همراهی کنند چرا که شأن و منزلتی که جامعه و افکار عمومی برای وکلا قائل هستند با آنچه که وکلا در دادگاه ها با آن روبرو می شوند کاملاً متفاوت است.

ج- مضمولین بند د ماده ۸

به نظر این جانب، بند دال معروف و ملحق به ماده ۸ لایحه قانونی استقلال کانون وکلای دادگستری که مربوط است به کسانی که با داشتن ۳۰ سال سابقه در سمت های حقوقی نزد دستگاه های دولتی و دارا بودن لیسانس حقوق قضایی و دیگر شرایط قانونی بازنشسته می شوند به ناحق و نابجا زیر ماده ۸ قرار گرفته است چه ماده مزبور به دلالت بندهای الف و ب و ج و تبصره یک ذیل ماده مزبور مربوط به اشخاصی است که از طی دوره کارآموزی معاف هستند و کانون ها با شرایط مندرج در بندهای یادشده و تبصره مزبور، مکلف هستند که به آنان پروانه و کالت اعطاء کنند در حالی که مضمولین بند دال کسانی هستند که طی نصف دوره کارآموزی برای آنان پیش بینی شده است و لذا جایگاه اصلی آن ذیل ماده ۷ لایحه یادشده بوده است که اختصاص دارد به کسانی که پس از اخذ پروانه و کالت (البته بهتر است گفته شود پروانه کارآموزی و کالت) لازم است که مدتی را به کارآموزی اشتغال داشته باشند و ناگفته پیداست که به دنبال هر یادگیری و تعلیم به منظور گرفتن یک مدرک و پروانه، گرفتن نمره قبولی در یک امتحان و اختبار، ضرورت عقلی دارد.

نابجا قرار گرفتن مفهوم مندرج در بند د زیر ماده ۸، که کانون ها را به دادن پروانه و کالت به مضمولین بندهای ذیل خود مکلف می کند سبب شده است که علی رغم صراحت قسمت آخر بند به ضرورت طی نصف دوره کارآموزی، دادگاه عالی انتظامی قضات با برداشتی انتقادآمیز، اختبار پایان دوره کارآموزی را برای این گونه افراد ضروری نداند و سبب شود که مستمراً به دنبال هر دوره اختبار، میان این گونه مردودین اختبار و کانون ها اختلاف نظر پیدا شود و هرازچندگاه، این اختلاف نظرها به روزنامه ها نیز کشانده شده و افکار عمومی را بر ضد کانون ها، تحت تأثیر قرار دهد. به تعبیر این گونه افراد، افراد مشمول بند د می توانند بدون شرکت در آزمون، پروانه کارآموزی بگیرند و بدون شرکت در اختبار و ارزیابی توان علمی و عملی، پروانه و کالت بگیرند و به عبارت دیگر، کانون بدون هر مانع و کنترلی آنان را پذیرفته و فقط با صرف وقت برابر نصف دوره کارآموزی، در پایان مدت، پروانه و کالت به نام آنان صادر و تقدیم کند!! نادرستی این گونه نتیجه گیری ها، وقتی بیش تر به چشم می خورد که اساتید دانشکده های حقوق و اعضای هیأت های علمی آنان، که معلمان همه فارغ التحصیلان حقوقی می باشند برای گرفتن پروانه و کالت، باید هم در آزمون شرکت کنند و هم پس از طی دوره کارآموزی، از اختبار کانون ها، نمره قبولی بگیرند!!

مسئلاً، موارد بی شماری از آسیب رسان های کانون ها، با قلم همکاران مجرب، مورد بحث و نقد قرار خواهد گرفت و چه بسا این جانب هم، با تجربه بیش از ۴۶ سال وکالت و هشت سال عضویت در هیأت مدیره کانون مرکز که پنج سال آن هم به انجام وظیفه تحت عنوان نائب رئیس کانون گذشته است می توانم به موارد دیگری نیز اشاره کنم ولی نظر به فراخوانی که «مدرسه حقوق» از وکلای سراسر کشور داشته است به همین چند مورد بسنده کرده و به انتظار روزی می نشینم که از نکته نظرات دیگران استفاده کنم تا انشاءالله با دریافت نظرات متنوع و نتیجه گیری از آن ها، برای هرچه بیش تر دور نگه داشتن کانون ها از آسیب ها و حفظ استقلال آن ها و بالا بردن شأن و کلا، بتوان تدابیری اندیشید.

بی‌اعتمادی و انحصار طلبی بیماری مزمن کانون‌ها

احسان زدرخ

در سال‌های اخیر بسیار از اوضاع و احوال بیرونی حاکم بر نهاد و کالت، و کلا و کانون‌های وکلای دادگستری سخن به میان آمده و جنبه‌های گوناگون بحث از مناظر مختلف مورد بررسی و اظهار نظر قرار گرفته است. بنابر این در نوشتار حاضر به دنبال پرداختن به مقوله مهم دیگری هستیم که چون یک بیماری مزمن مدت‌هاست کانون‌های وکلا را درگیر خود کرده است. آفت بی‌اعتمادی که دیرزمانی است در کانون‌های مختلف وجود دارد و به عامل اصلی در جهت توقف و سکون بسیاری از امور کانون‌ها گردیده است.

به دیگر سخن در کانون‌های وکلای دادگستری که بر اساس ساختارهای از پیش تعریف شده که منشأ بسیاری از آن‌ها مشخص نیست و صرفاً بر اساس عرف حاکم بر وکالت در اغلب کانون‌های کشور ایجاد شده‌اند نهادهایی چون کمیسیون‌ها و کمیته‌های مختلف در زمینه‌های تخصصی تشکیل گردیده که اغلب اعضای آن‌ها از میان وکلایی که در آن حوزه‌ها تخصص دارند و نیز علاقمند به حضور در کمیسیون‌های مربوطه هستند انتخاب می‌شوند و بر اساس سلاقی و گرایش‌های موجود و نیز همدلی اعضای آن‌ها و سایر موارد در کنار یکدیگر فعالیت می‌کنند تا امور کانون‌های وکلای دادگستری در شاخه‌هایی که به کمیسیون‌های مذکور واگذار گردیده، تدبیر گردد.

حال در بسیاری موارد هیأت‌های مدیره در کانون‌های وکلای دادگستری سراسر کشور با وجود این که خود در شعارهای انتخاباتی خویش و حتی در نشست‌های تبلیغی بر ضرورت حمایت از کمیسیون‌ها و ارکان اجرایی کانون متبوع خویش سخن به میان می‌آورند در عمل از این شعار خویش فاصله گرفته و صرفاً از باب ظاهرآرایی و رعایت سنت‌های پیشین اقدام به تشکیل کمیسیون‌ها و کمیته‌های فرعی می‌نمایند و این درحالی است که در عمل اختیاری برای نهادهای مذکور وجود ندارد و بسیاری از وکلای عضو صرفاً در کمیسیون‌ها نقش‌های تشریفاتی دارند و عملاً این اعضای هیأت مدیره هستند که به اتخاذ تصمیمات مهم مبادرت می‌ورزند.

در واقع امر عمده وقت هیأت‌های مدیره در راستای رتق و فتق اموری سپری می‌شود که ذاتاً در حوزه اختیارات و وظایف کمیسیون‌هاست و اگر در عمل مداخله هیأت‌های مدیره در امور تخصصی کمیسیون‌ها صورت نپذیرد این اقدامات به نحو احسن از سوی اعضای کمیسیون‌ها که غالباً از وکلای جوان و بانگیزه تشکیل شده‌اند انجام می‌پذیرد و هیأت‌های مدیره نیز در راستای تکالیف و اختیارات عالی خویش در نظارت بر اقدامات کمیسیون‌ها در مواردی

که بازخوردهای بیرونی و یا بار مالی برای کانون ها دارد انجام وظیفه نمایند و از این که خود راساً وارد اقدامات اجرایی گردند خودداری نمایند که متأسفانه این اصل در بسیاری موارد از سوی کانون های وکلای دادگستری نادیده انگاشته می شود.

شیوه فوق تبعات و آثار مخرب بسیاری دارد که از اهم آن ها فراهم شدن فضای بی اعتمادی در میان جامعه وکالت است به گونه ای که هیأت های مدیره به جهت این شیوه فعالیت، از تکیه کردن بر نیروهای جوان کانون در اغلب موارد خودداری می ورزند و وکلای جوان هم به جهت این روش انحصارطلبانه، اعتماد خویش را به کسانی که بدان ها رأی داده اند از دست می دهند.

این اثر خود دارای نتایج و بازتاب های دیگری است که در رشد و تعالی کانون ها تاثیرگذار می گردد به گونه ای که بخش عمده ای از توان هیأت های مدیره کانون های وکلای دادگستری را صرف امور کم اهمیت و جزئی می نماید که این امر مانع از فراهم شدن فرصت پرداختن به امور مهم و کلان چون حفظ استقلال کانون های وکلا، رایزنی با نهادهای تاثیرگذار، تلاش در جهت بهبود منزلت و جایگاه حرفه وکالت در میان آحاد جامعه و مسایلی از این دست، می گردد.

از سوی دیگر عدم اعتماد به وکلای جوان و فعال در کمیسیون های کانون موجبات دوری گزینی و فاصله گرفتن آن ها از کانون ها را فراهم آورده که این مهم در کنار کاهش اعتماد به نفس ایشان زمینه ساز دور تسلسل در هیأت های مدیره آن هم در سطح کلان می شود به گونه ای که در عمل در بسیاری کانون ها، اعضای هیأت های مدیره از میان کسانی خواهند بود که پیش تر عضو هیأت های مدیره بوده اند و این امر مانع از پویایی و بالندگی کانون ها می شود چرا که در واقع به جهت این که وکلای جوان در کمیسیون ها نمی توانند به تمرین مدیریت در حوزه های جزئی و خرد کانون بپردازند و در بسیاری موارد آزادی عمل و تصمیم گیری ندارند در آتیه امکان و چه بسا جرأت نامزد شدن جهت اداره امور کلان کانون و عضویت در هیأت های مدیره را نیز نخواهند داشت. شایان ذکر است که این رویه با واکنش هایی از سوی برخی وکلا مواجه گردیده به طوری که در سال های اخیر و البته در کانون های ریشه دار و قدیمی هم چون کانون مرکز گروه هایی را می بینیم که جدای از تشکیلات رسمی کانون و در قالب گروه های وکلا با عناوین مختلف به فعالیت های صنفی مشغول اند و اوج فعالیت ایشان در حمایت از اعضای جوان خویش جهت نامزد شدن در هیأت های مدیره می باشد که نمونه بارز آن را می توان در انتخابات کانون وکلای دادگستری مرکز مشاهده نمود.

مع الوصف بنابر آن چه که فوقاً به اختصار مطرح گردید کانون های وکلای دادگستری در بسیاری موارد با استحاله وضعیت بی اعتمادی و انحصار طلبی که فرصت ابراز نظر و عقیده های هرچند نادرست را از اعضای جوان خویش گرفته اند زمینه ساز نوعی تسلسل در خویش گردیده اند که پویایی و تحول را از آن ها گرفته است و در بسیاری موارد صرفاً می توان تغییرات را آن هم به صورت جزئی در عملکرد هیأت های مدیره مشاهده نمود که این امر ناشی از همین سنت انحصار طلبی است که منجر می شود در دوره های مختلف هیأت های مدیره عملاً تحولی در اوضاع کانون ها مشاهده نشود و کانون بر همان سیاق پیشین خویش به حیات خود ادامه دهد که این امر از مواردی است که زمینه ساز خشکیدن درخت وکالت مستقل از درون خواهد شد.

تأملی گذرا بر آنچه هست

■ رضا نوروزی

الف) پیشرفت علمی و عملی و کالا

قانون وکالت مصوب سال ۱۳۱۵ در ماده ۱۵ قانون وکلا را مؤسسه ای دارای شخصیت حقوقی و از نظر عوائد و مخارج مستقل تلقی نمود و وظایف قانون را در ماده ۱۹ برشمرد؛ که از جمله ی آن ها نظارت، تهیه موجبات ترقی علمی و اخلاقی است. (بند ۱).

در نظام نامه مصوب سال ۱۳۱۶ در خصوص نحوه ی اجرای بند ۱ ماده ۱۹ قانون وکالت مطلبی ذکر نشد و تا تصویب و اجرای لایحه قانونی استقلال قانون وکلا، قانون تحت نظامات وزارت عدلیه اداره می شد. به موجب لایحه قانونی استقلال قانون وکلا، وظایف قانون در ماده ۶ ذکر شد که از جمله به فراهم آوردن وسائل پیشرفت علمی و عملی و کالا تصریح گردید. (بند هـ).

در ماده ۲۲ لایحه قانونی استقلال، مقرر شد که قانون وکلا آئین نامه های مربوط به امور قانون از قبیل انتخابات، طرز رسیدگی به تخلفات و نوع تخلفات و مجازات آن ها، ترفیعات و کار آموزی و پروانه وکالت را تنظیم و پس از تصویب اجرا نماید. آئین نامه مزبور در سال ۱۳۳۴ به تصویب رسید اما در مورد نحوه ی اجرای بند (هـ) ماده ۱ باز هم مطلبی ذکر نشد.

تاکنون نیز چنین آئین نامه ای پیشنهاد و تصویب نشده در حالی که با عنایت به گسترش روز افزون تعداد وکلا و افزایش قانون ها و از سوی دیگر ناکافی بودن آموزش های تئوری در دانشکده های حقوق برای اشتغال به وکالت، تدوین این آئین نامه که سالیان طولانی است معطل و معوق مانده ضروری است. از سوی دیگر حجم تصویب قوانین و مقررات و تخصصی شدن امور حقوقی اهمیت این امر را دوچندان می کند.

ب) ساختار اداری مناسب با نیازهای روز

در مورد ساختار اداری و تشکیلاتی قانون های وکلا مقررات خاصی وجود ندارد. آنچه که در مقررات مصوب آمده محدود به ماده ۱ لایحه قانون استقلال قانون وکلا است. مقرراتی که حدود شصت سال از تصویب آن ها می گذرد. عملاً نیز قانون ها ساختار مشخص و معینی برای اداره ندارند و آنچه که اجرا می شود تابعی از امکانات مالی قانون هاست

نه آنچه که مورد نیاز امروز است. این امر در مورد کانون های تازه تأسیس که با امکانات مالی محدود تری مواجه اند بیش تر نمایان است.

نداشتن ساختمان های مناسب برای محل کانون متناسب با شوون حرفه ی و کالت، نداشتن مقررات سازمانی مناسب برای اداره ی امور از قبیل چارت سازمانی، تعیین وظایف، چگونگی تشکیل و اداره ی کمیسیون ها، نداشتن آئین نامه های مالی و معاملات و اداری و استخدامی.

فقدان چنین مقرراتی باعث می شود که عملاً تصمیم گیری در مورد مسائل جزئی به هیأت مدیره به عنوان عالی ترین رکن اداره ی کانون منتقل شود که این امر هیأت مدیره را از پراختن به امور کلان حرفه و کالت باز می دارد.

ج) قدیمی بودن مقررات اداره کانون ها

در این خصوص به مقدمه ی توجیهی تقدیم طرح و کالت که از سوی ۱۵۳ نفر از نمایندگان مجلس در سال ۱۳۸۹ تهیه شد بسنده می شود:

با توجه به گذشت بیش از هفتاد سال از تصویب قانون و کالت، تحولات حقوقی و اجتماعی، فعالیت نهادهای مشابه و لزوم همبستگی نهاد و کالت با نهاد قضاوت جهت تحقق عدالت قضائی در عین استقلال آن دو نهاد و حفظ وجهه و مقبولیت جایگاه بین المللی نهاد و کالت، بازنگری در قانون و کالت ضرورت مضاعف یافته است.

د) شناسایی و اقدام برای حقوق کانون ها و اعضا

متأسفانه روزمرگی حاکم بر امور کانون ها و نداشتن ارتباط و تعامل منطقی با قوای حکومتی باعث شده که کانون ها وضع انفعالی در امور اجتماعی داشته باشند و حتی پیگیر حقوق خود در مراجع رسمی نباشند؛ در حالی که لازم است کارکردهای اجتماعی و عمومی کانون ها و نقش و تأثیر آن ها بر روابط اجتماعی و نظارت بر حقوق اشخاص در قبال قوای حکومتی بخوبی نمایان شود.

ه) نظارت داخلی

بی شک و بی تعارف درصد بالایی از ضربه ای که امروز بر کانون ها از سوی قوای حکومتی وارد می شود ناشی از عملکرد نامطلوب برخی از وکلاست. این که چگونه باید این امر را مهندسی کرد در این بحث نمی گنجد؛ اما باید تا حد امکان از بیان مسائلی که موجب برانگیخته شدن حس بی اعتمادی و دلسردی در جامعه و به ویژه نزد مسوولان می شود پرهیز کرد. این امر نه تنها موجب انفعال کانون ها نمی شود، بلکه موجب می گردد که خودانتظامی و کلا را به یک باور عمومی تبدیل کرده و زمینه ی استقلال و واگذاری بیش تر امور را فراهم سازد.

لزوم تحول در مدیریت کانون‌های و کلا

دکتر لیلا رئیسی ■

۱- مقدمه:

کانون و کلا مدنی ترین نهاد در هر جامعه‌ای محسوب می‌گردد. این ویژگی ناشی از ماهیت این نهاد و نوع کارکرد آن است. کانون و کلا از سویی نهادی مستقل از حاکمیت می‌باشد و از سوی دیگر بیشترین ارتباط را با مفاهیم و پایه‌های بنیادین عدالت همانند تعیین شاخص‌های عدالت از طریق قاعده‌گذاری و وضع قوانین، اجرای عدالت در ابعاد گوناگون به ویژه به وسیله دستگاه‌های حاکمیتی و تضمین تحقق و برقراری عدالت از طریق احقاق حق دارد.

لذا بدون تردید و از باب تشبیه باید گفت: کانون و کلا به منزله نبض جامعه است که از ریتم حرکات آن می‌توان به خوبی به سلامت یا بیماری آن جامعه از زاویه عدالت و استانداردهای آن پی برد. این همه، اشارتی از آن چه درباره جایگاه و اهمیت این نهاد که باید گفت بیش نیست، اما در این نوشتار وافی مقصود از جهت این که در این نهاد حیاتی و پر اهمیت چه آفاتی ممکن است کارکرد آن را مخدوش نماید و به جد باید در جهت رفع آن‌ها کوشید خواهد بود. یکی از جدی‌ترین خطراتی که کارکرد کانون و کلا را به شدت تهدید می‌نماید، مدیریت سنتی و تبعات سوء آن در این نهاد مدنی است، که در ادامه به اجمال به آن پرداخته می‌شود.

۲- مدیریت در نهادهای مدنی

مهم‌ترین ویژگی‌های نهادهای مدنی، مستقل بودن آن‌ها از حاکمیت و دستگاه‌های وابسته به آن است. ضرورت این استقلال به جهت از بین بردن هر گونه زمینه دخالت و تأثیرگذاری دستگاه‌های حاکمیتی بر کار این نهادهاست، تا آن‌ها بتوانند بدون دغدغه و الزام به پاسخ‌گویی در مقابل حاکمیت، به وظایف قانونی خود عمل نمایند. در جوامع دموکراتیک نهادهای مدنی با شکل‌گیری در قالب ضوابط قانونی و با حفظ استقلال از حاکمیت، به عنوان چشمان باز جامعه دارای کارکردی تأثیرگذار در فرایند اجرا و تضمین حقوق شهروندی هستند. اما نباید فراموش نمود که موفقیت این نهادها در چنین جوامعی صرفاً به جهت اوصاف بیرونی آن‌ها همانند استقلال از دستگاه حاکمه نمی‌باشد، بلکه در این گونه جوامع اعتقاد بر این است که همان‌گونه که اوصافی همچون استقلال از شرایط ذاتی نهادهای

مدنی محسوب می‌گردد و برای ارائه کارکرد مورد انتظار از این گونه نهادها گریزی جز پذیرش و رعایت اوصاف مذکور نمی‌باشد و گر نه ماهیت نهادهای مذکور دچار تغییر و دگرگونی اساسی می‌گردد، اوصاف درونی آن‌ها را نیز نباید از یاد برد یا دست کم گرفت. در غیر این صورت دگرگونی ماهوی در این نهاد اتفاق افتاده و آن‌ها را از ماهیت نهاد مدنی بودن خارج می‌سازد. در میان اوصاف درونی بیش از همه باید به موارد زیر توجه نمود:

بستر اصلی زایش نهادهای مدنی اصل حق تعیین سرنوشت می‌باشد. این اصل موجب شکل‌گیری نظام‌های حکومتی گردید که از بعد داخلی دموکراتیک و از بعد بین‌المللی مستقل از حاکمیت‌های دیگر هستند. با توجه به آن که از لوازم اساسی حاکمیت یک نظام دموکراتیک و تحقق دموکراسی وجود نهادهای دموکراتیک غیر حاکمیتی است که با ابزار قانونی بتوانند بر عملکرد نهادهای حاکمیتی نظارت نموده و اصل الزام به پاسخ‌گویی دستگاه‌های حاکمیتی را محقق سازند، نهادهای مدنی نیز شکل گرفته و ایجاد گردیدند. با عنایت به مراتب فوق، نهادهای مدنی خود نیز باید تابع اصول دموکراسی خرد جمعی باشند. سلطه فردی یا گروهی در این گونه نهادها همان قدر خطرناک و نافی فلسفه وجودی نهادهای مذکور خواهد بود، که سلطه بیرونی و عدم استقلال آن‌ها خطرناک است. بدون تردید اعمال مدیریت سنتی که مهم‌ترین ویژگی‌های آن، سلطه فردی یا گروهی، انحصار طلبی، سرکوب هر گونه نقد و جبهه‌گیری در قبال آن، نفی افکار و نظرات مخالف، حذف گروه‌های رقیب، سوء استفاده از قدرت و فرصت‌های نهاد برای به دست آوردن جایگاه یا تقویت آن، عدم پابندی به اصول رقابت در کسب کرسی‌های مدیریت، عدم الزام به پاسخ‌گویی در هنگام تصدی قدرت، عدم شفاف‌سازی امور، تحت عنوان واهی، عدم پیگیری مطالبات واقعی مخاطبان و منحرف نمودن نهاد از مسیر صحیح و به بیراه کشیدن آن، نفی شایسته‌سالاری، نادیده گرفتن ضوابط و تکیه بر روابط و بسیاری موارد دیگر. لذا برای داشتن نهادهای مدنی با کارکرد صحیح و شایسته نباید صرفاً بر اوصاف بیرونی این نهادها تکیه نمود و از الزامات درونی آن‌ها غافل گردید یا آن‌ها را مفروض تلقی نمود. مسلماً غفلت در هر یک از این دو بعد موجب دگرگونی ماهیتی در نهادهای مذکور و خروج آن‌ها از زیر عنوان نهاد مدنی و عدم تحقق کارکرد مورد انتظار از آن‌ها، به ویژه در نهادهای همانند کانون‌های و کلا خواهد گردید.

۳- سوء مدیریت در کانون‌های و کلا

کانون‌های و کلا همواره سعی نموده‌اند در جبهه اول نهضت حقوق شهروندی نقش آفرینی نمایند. در سال‌های اخیر این نهاد بنا به علل مختلف در کشور ما مورد بی‌مهری و حتی فشارهای مختلف از ناحیه نهادهای حاکمیتی قرار گرفته‌است. تلاش جهت حفظ حیات و رفع موقعیت نامطلوب بیرونی و به دست آوردن جایگاه شایسته از سوی کانون‌های و کلا موجب گردیده است تا اگر نگویم همه، اما بیش تر توان و انرژی آن‌ها صرف همین موضوع شده و بعضاً از پرداختن به الزامات درونی غافل گردند. بدون آن که نظر بر مورد یا مصداق خاصی باشد، باید گفت در مدیریت درونی کانون و کلا بعضاً مواردی مشاهده می‌گردد که قطعاً موجب نگرانی دلسوزان نهاد مذکور و تلاش در جهت رفع آن‌ها می‌گردد. پیروی برخی از کانون‌ها از مدیریت سنتی با اوصاف بر شمرده شده و عدم شناخت اصول و روش‌های مدیریت نوین یا عدم پذیرش آن‌ها، موجب گردیده است تا زبان نقادان و مخالفان کانون‌های و کلا بر نقد عملکرد آن‌ها، که در مواردی هم توأم با حسن نیت نبوده و گزنده و برای تحدیش هر چه بیش تر جایگاه آن‌ها می‌باشد، گشوده گردد. برای اصلاح مدیریت سنتی که نمود بارز آن را علاوه بر موارد ذکر شده، به طور خاص تر می‌توان مصادیق زیر نام برد، باید در اصلاح مدیریت سنتی و انطباق آن با اصول مدیریت نوین تلاش نمود. از جمله مصادیق مذکور می‌توان از این موارد نام برد:

عدم پذیرش و اعمال اصول رقابت سالم در جریان انتخابات هیأت مدیره، عدم پابندی به اصول دموکراسی و احترام

به عقیده رأی دهندگان، در جریان انتخابات هیأت رئیسه و دیگر مناصب و اعمال آن بر اساس گروه‌بندی انتخاباتی، عدم نقد‌پذیری و مقاومت در مقابل هر گونه نقد سالم و سازنده، عدم توجه به مطالبات واقعی و کلا و پرداختن به امور فرعی، انحصاری کردن حوزه‌های فعالیت و عدم مشارکت همگانی، عدم اعمال خرد جمعی در جریان فرایند تصمیم‌گیری‌های مختلف و تصمیم‌گیری بر اساس اکثریت گروهی، این در حالی است که امروز در مدیریت نوین در نظام‌های دموکراتیک، تصمیم‌گیری بر اساس اکثریت آرا به تدریج جای خود را به اصل وفاق داده است، تا نظرات همه گروه‌ها اعم از اکثریت و اقلیت در اتخاذ تصمیمات دخیل باشد. در مدیریت نوین، داشتن پست مدیریت هرگز امتیاز محسوب نمی‌گردد، بلکه تکلیف به پاسخ‌گویی همواره بر شانه‌های مدیران سنگینی می‌کند، در حوزه تحت مدیریت شان، حریم خصوصی و انحصاری برای آن‌ها وجود ندارد. احساس مالکیت یا هر گونه حق مشابهی یا ادعای اولویت داشتن برای دست گرفتن مدیریت مفهوم و معنایی ندارد. البته این امر هرگز به معنای نفی تجربه و بهره‌بردن از آن نمی‌باشد. در مدیریت نوین هرگز قدرت درون یک مدار بسته در طی دوره‌های مختلف مدیریتی نمی‌چرخد، به نحوی که صرفاً افراد یا گروه‌های خاصی همواره عنان مدیریت را در دست داشته باشند، بلکه فرصتی برابر برای همه افراد و گروه‌ها ایجاد و به معنای واقعی و به دور از زد و بند‌های ناسالم به همه اجازه بهره‌مندی از این فرصت برابر داده می‌شود. در مدیریت نوین، خصوصیت‌های فردی و حسن انتقام‌جویی در رقابت‌های انتخاباتی یا پس از آن به ویژه تخریب و مخدوش کردن شخصیت رقبا، هیچ جایگاهی و توجیهی ندارد. در یک کلام در مدیریت نوین در سه مرحله مهم، انتخابات هیأت مدیره، انتخابات و تقسیم مناصب درونی و دوره فعالیت هیأت مدیره، به معنای واقعی و نه شعارگونه اصول مدیریت نوین از آن جمله، رقابت سالم، دموکراسی، خردجمعی، مشارکت همگانی، عدم حذف اقلیت، شایسته‌سالاری، الزام به پاسخ‌گویی، شفاف‌سازی امور، نقد‌پذیری، نفی هر گونه انحصار طلبی، حذف حیا خلوت‌های فردی و گروهی، حذف همه راه‌های امتیازدهی غیر قانونی، حاکم و اعمال می‌گردد. مسلماً در مورد مدیریت در مدنی‌ترین نهاد، جز این شیوه مدیریت نمی‌توان انتظار داشت و هرگونه عملکردی بر خلاف اصول مذکور، موجب مخدوش شدن کارکرد ذاتی این نهاد خواهد شد.

۴- نتیجه‌گیری:

با عنایت به تمام مطالب مذکور، باید اذعان نمود که در کنار تلاش برای رفع خطرات بیرونی از کانون‌های و کلا، نه تنها نباید از امور درونی آن‌ها غافل گردید، بلکه برای حفظ حیات و جایگاه شایسته این نهادها، بسیار ضروری است که برای رفع آفات درونی آن‌ها نیز تلاش نمود. در این راستا انجام اصلاحات کارشناسی شده در مدیریت سنتی و انطباق آن با شاخص‌های مدیریت نوین ضرورتی غیر قابل انکار می‌باشد. این اصلاحات باید از درون کانون‌های و کلا و به واسطه مطالبات و پیگیری‌های دلسوزانه خود و کلا انجام گردد تا از هر گونه مداخلات مغرضانه نهادهای غیرصالح و تخدیش جایگاه نهاد و کالت در افکار عمومی جلوگیری به عمل آید.

نقدیک رأی در زمینه نقش انصاف در مسؤولیت مدنی

دکتر عباس میرشکری

مقدمه:

«صد دشت و دمن صاف و تراز آمد و یکبار
ای جاده‌ی انصاف! ندیدیم ترازت...»^۱

همواره گفته‌اند که انصاف می‌تواند نقش به‌سزایی در گوارا ساختن تلخی‌های اجرای سفت و سخت قواعد حقوقی داشته باشد.^۲ قانون‌گذار ما نیز ناآشنا با این نقش نبوده است؛ چنان که در ماده چهار ق.م.م. به دادرس اجازه داده تا در مواردی از مسؤولیت عامل زیان بکاهد؛ مواردی که نشان از تاثیر انصاف در حقوق مسؤولیت مدنی دارد.^۳ در پرونده‌ی پیش‌رو نیز نقش انصاف را می‌بینیم؛ چنان که دادرس پرونده، جبران زیان به دست عامل زیان را دور از انصاف می‌داند، برای همین، خواسته‌ی زیان‌دیده برای جبران زیانش را نمی‌پذیرد. اینک، پرسش این است که آیا می‌توان به استناد انصاف، مسؤولیت عامل زیان را نادیده گرفت؟ در نوشتار پیش‌رو تلاش می‌شود به این پرسش پاسخی داده شود.

مبحث نخست - شرح رویدادهای پرونده

در دادنامه شماره ۸۵۵ به تاریخ ۱۳۹۰/۱۱/۳۰ صادره از شعبه ۱۸۲ دادگاه عمومی تهران می‌خوانیم: «در خصوص دعوی خواهان، سازمان آ.، به طرفیت خوانده (ح.ک.) به خواسته مطالبه مبلغ ۲۳۳/۷۶۱/۰۶۷ ریال به جهت ارایه مدرک جعلی به سازمان خواهان و دریافت حقوق و مزایا به شرح خواسته با عنایت به محتویات پرونده و تدقیق در مندرجات آن، بنا به دلایل ذیل، دعوی خواهان محکوم، به رد است؛ اولاً؛ سازمان خواهان در بدو استخدام و به کارگیری خوانده، دقت کافی معمول نداشت و استعلامات لازم از مراجع ذی ربط صالحه در خصوص مدرک تقدیمی به عمل نیاورده است که از این حیث، ضرر ایجاد شده برای خواهان از باب قاعده اقدام توجیه پذیر می‌باشد، ثانیاً؛ صرف نظر از مدرک

وکیل پایه یک دادگستری

۱- شهریار.

۲- عباس میرشکری، انصاف در ادبیات و حقوق، نشریه انصاف، پاییز ۱۳۹۰.

۳- دکتر ناصر کاتوزیان، ضمان قهری، ج ۱، ص ۵۵۶.

تحصیلی خواننده و معجول بودن آن، آن چه مهم است ارزش کار افراد بوده که در مانحن فيه مشارالیه عرفاً و شرعاً از باب استیفاء مستحق اجرت عمل خود بوده که دریافت کرده است و در قبال سازمان خواهان، قصد تبرعی هم نداشته است؛ علی‌الخصوص که خواهان تاوان ارایه مدرک جعلی را به نحو کامل اعم از اخراج و غیره داده است و با این وصف درخواست استرداد اجرت پرداختی از خواننده خارج از انصاف و عدالت می‌باشد. لذا دادگاه توجهاً به مراتب فوق و مستنداً به مفهوم ماده ۱۹۷ از قانون آیین دادرسی مدنی و ۳۳۶ از قانون مدنی، حکم بر بی حقی خواهان صادر و اعلام می‌نماید. رأی صادره ظرف بیست روز پس از ابلاغ، قابل تجدیدنظر در محاکم محترم تجدیدنظر استان تهران می‌باشد. این رأی، سرانجام به دست شعبه ۴۴ دادگاه تجدیدنظر استان تهران در دادنامه شماره ۹۱۰۹۹۷۰۲۳۴۴۰۰۷۰۹ به تاریخ ۱۳۹۱/۶/۵ تایید می‌شود.

مبحث دوم - تحلیل رویدادهای پرونده

به باور دادگاه بدوی، سازمان خواهان می‌باید در هنگام استخدام، صحت مدرک خواننده را استعلام می‌کرد، اینک که چنین کاری نکرده، خود به زیان خویش اقدام کرده است، پس نمی‌تواند خواهان جبران زیانش بشود. هم چنین، خواهان از کار خواننده بهره برده، پس باید اجرت آن را بپردازد. افزون بر این‌ها، از انصاف به دور است که خواننده را مکلف به جبران زیان بدانیم. با توجه به این گزاره‌ها، در شرح پرونده پیش‌رو، به تحلیل «قاعده اقدام»، «استیفاء» و سرانجام، «انصاف» می‌پردازیم.

بند نخست - قاعده اقدام

در حقوق مسؤولیت مدنی، توجه اصلی و اساسی به عامل زیان است؛ چه در نظر نخست اوست که با فعل یا ترک فعل خود در ایراد ضرر به دیگری نقش داشته است. با همین دید، ارکان اصلی مسؤولیت مدنی طرح‌ریزی شده است؛ چه سه رکن اصلی برای تحقق مسؤولیت عامل زیان، فعل وی، زیان وارده و وجود رابطه سببیت میان این دو است اما حقیقت آن است که زیان دیده نیز خود در صحنه مسؤولیت مدنی ایفاء‌گر نقش است. نقشی که در درجات مختلفی قابل طرح است؛ گاه تنها نقش زیان دیده در این حد خلاصه می‌شود که وجود وی به عنوان محل ورود ضرر برای تحقق مسؤولیت مدنی لازم است؛ گاه اما از آن جهت نقش وی مورد توجه قرار می‌گیرد که با خطای خود در ایراد ضرر به خود و اجرای قاعده اقدام مشارکت می‌کند؛ به نحوی که خود زیان دیده با عملکردش در تحقق عنصر مادی (فعل زیان بار) نقش دارد. در این حالت، از قاعده اقدام سخن گفته می‌شود. براساس این قاعده، شخصی که اقدام به اسقاط احترام مال یا جان خود می‌کند، نمی‌تواند خواهان جبران زیانش شود. این قاعده در فقه به عنوان یکی از مسقطات ضمان پذیرفته شده^۴ و در متون قانونی نیز راه یافته است (از جمله: ماده ۱۱۴ قانون دریایی ایران مصوب ۱۳۴۳ و مواد ۳۳۱، ۳۴۶ و ۳۳۰ و تبصره ماده ۳۵۵ ق.م.ا، ماده پانزده قانون بیمه).

اما جدا از این بحث کلی، پرسش این است که آیا در پرونده پیش‌رو مجالی برای اجرای قاعده اقدام است یا خیر؟ دادگاه بر این باور است که خواهان می‌باید در هنگام استخدام خواننده از مراجع ذی‌صلاح، صحت مدرک خواننده را استعلام می‌کرد، حال که چنین نکرده، به زیان خویش اقدام کرده، پس «ضرر ایجاد شده برای خواهان از باب قاعده

۴- برای دیدن مصادیقی از اجرای این قاعده در فقه: صادق الطهوری، محصل المطالب فی تملیقات المکاسب، ج ۲، ص ۶۱۸ (در خیار غبن)؛ سید خوبی، مصباح الفقاهه، ج ۷، ص ۷۵ (در غرر)؛ ناینی، المکاسب و البیع، ج ۲، ص ۱۴۴ (در معامله فضولی)؛ یوسف بحرانی، الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة، ج ۲۲، ص ۳۴۰ (در هبه).

اقدام توجیه پذیر می باشد». اما حقیقت این است که خواهان اصل را بر صحت مدرک خوانده گذاشته و برای همین، اقدام به استعلام نکرده، آیا عمل چنین شخصی را می توان مصداق قاعده اقدام دید؟ به ویژه آن که هیچ گونه مستند قانونی و یا رویه متعارفی بر لزوم دریافت استعلام وجود ندارد، بنابراین، خواهان تکلیفی (نه به موجب قانون و نه به پایه‌ی عرف) برای دریافت استعلام نداشته است که بتوان عدم اجرای تکلیف را مصداق قاعده اقدام دانست. از این‌ها گذشته، دادگاه با استناد به قاعده اقدام به سوّد کسی گام برداشته که با سوءنیت مدرک جعلی ارائه داده؛ گامی که حسن نیت خواهان را نیز نادیده گرفته است. هم چنین، دادگاه اگر چه به این خیال ساده دل خوش است که از خواننده حمایت کرده، اما از اثرات اجتماعی حکمش در بیرون از پرونده پیش‌رو غافل است؛ چه از این پس، کارفرمایان دیگر به حمل مدارک ارائه شده توسط متقاضیان استخدام بر صحت قناعت نکرده و تا دریافت پاسخ استعلام، هیچ قراردادی با آن‌ها منعقد نمی کنند. این رویکرد، جدا از آن که روح بی‌اعتمادی را در جامعه گسترش می دهد، مرحله‌ای دیگر به مراحل استخدام می افزاید؛ چیزی که نمی تواند در وضعیت کنونی جامعه‌ی ما مطلوب دیده شود. شگفت‌آورتر از همه‌ی آن چه نوشته شد، این است که دادگاه با استناد به قاعده اقدام، به طور کلی عملکرد خواننده را به هیچ گرفته و او را از مسؤلیت معاف کرده است؛ در حالی که حتی اگر عمل خواهان را بتوان مصداق قاعده اقدام دانست، نمی توان به طور کلی نقش خواننده را نادیده گرفت. در واقع، اگر خطای خواهان سبب اصلی حادثه بود، محروم شدنش از جبران تمام زیان منطقی می نمود اما در پرونده پیش‌رو، در عین حال که خواهان با عدم دریافت استعلام به زیان خویش اقدام کرده، خواننده نیز با ارائه مدرک جعلی در ورود زیان مشارکت داشته است. پس، دور از انصاف است که به طور کلی خواننده را از صحنه مسؤلیت مدنی به دور بدانیم، بلکه درست‌تر این بود که مسؤلیت میان خواننده و خواهان به شیوه‌ی برابر تقسیم می شد.

بند دوم - استیفاء

در بخشی از دادنامه آمده است: «آن چه مهم است ارزش کار افراد بوده که در مانحن فیه مشارالیه عرفاً و شرعاً از باب استیفاء مستحق اجرت عمل خود بوده که دریافت کرده است و در قبال سازمان خواهان، قصد تبرعی هم نداشته است»؛ در پایان نیز به ماده ۳۳۶ ق.م. استناد شده است. به موجب ماده‌ی یاد شده، «هرگاه برحسب امر دیگری اقدام به عملی نماید که عرفاً برای آن عمل اجرتی بوده و یا آن شخص عادتاً مهیای آن عمل باشد، عامل مستحق اجرت خود خواهد بود مگر این که معلوم شود که قصد تبرع داشته است». اما به نظر می رسد استناد به نهاد استیفاء، ناروا باشد؛ توضیح آن که استفاده از کار دیگری، گاه در قالب قراردادهایی که از پیش به دست قانون‌گذار طراحی شده (مانند قرارداد اجاره یا جعاله و دیگر قراردادهای) انجام می گیرد، گاه اما یک نفر بدون این که با دیگری قراردادی منعقد کند، از کار او بهره می برد، در این حالت، از نهاد حقوقی استیفاء از کار دیگری استفاده می شود. بنابراین، نهاد یاد شده زمانی قابل استناد است که رابطه حقوقی دو شخص در قالب هیچ‌یک از قراردادهای شناخته شده واقع نشده باشد. در پرونده پیش‌رو، رابطه دو طرف در قالب قرارداد اجاره شخص و یا قرارداد کار قرار می گیرد، برای همین، استناد به نهاد استیفاء با وجود قرارگیری رابطه آن‌ها در قالب یکی از عقود معین ناروا است. افزون بر این، استناد به نهاد استیفاء نتایجی در پی دارد که نمی تواند منطقی باشد؛ از جمله آن که کسی که از کارش بهره برده شده، مستحق اجرت‌المثل خواهد بود،^۵ در حالی که دادرس محترم چنین نتیجه‌ای را نپذیرفته است.

دادرس محترم براین باور است که: «خواهان توان ارائه مدرک جعلی را به نحو کامل اعم از اخراج و غیره داده است و با این وصف درخواست استرداد اجرت پرداختی از خواننده خارج از انصاف و عدالت می باشد». استناد به انصاف و عدالت نقش مهمی در تلطیف اجرای قواعد حقوقی دارد. بنابراین، به خودی خود این بخش از رای درخور تقدیر است اما دادرس محترم از این حقیقت غافل است که در نظام حقوقی ما، دادگاه تنها در موارد سه‌گانه نوشته شده در ماده چهار ق.م.م. می‌تواند میزان خسارت را تخفیف دهد. این موارد، عبارت‌اند از:

- ۱- هرگاه پس از وقوع خسارت واردکننده‌ی زیان به نحو موثری به زیان‌دیده کمک و مساعدت کرده باشد.
- ۲- هرگاه وقوع خسارت ناشی از غفلی بوده که عرفاً قابل اغماض باشد و جبران آن نیز موجب عسرت و تنگدستی واردکننده‌ی زیان شود.
- ۳- وقتی که زیان‌دیده به نحوی از انحاء موجبات تسهیل ایجاد زیان را فراهم نموده یا به اضافه شدن آن کمک و یا وضعیت واردکننده‌ی زیان را تشدید کرده باشد».

این در حالی است که نه واردکننده زیان کمک موثری به زیان‌دیده کرده است (بند یک) و نه می‌توان ارائه مدرک تحصیلی جعلی را غفلت قابل اغماض دانست؛ (بند دو) افزون بر این‌ها، زیان‌دیده نیز به نحوی از انحاء موجبات تسهیل ایجاد زیان را فراهم نکرده است. پس، هنگامی که رویدادهای پرونده پیش‌رو مصداق هیچ‌یک از حالت‌های سه‌گانه‌ی یاد شده نیستند، اقدام دادرس نمی‌تواند درست باشد. با این حال، حتی اگر عدم استعلام صحت مدرک خواننده را به معنای فراهم کردن تسهیل ایجاد زیان بدانیم، نباید مسؤولیت عامل زیان حذف می‌شود، بلکه حداکثر می‌شد که انداز‌های از مسؤولیت عامل زیان کاسته شود، این در حالی است که دادرس محترم به طور کلی مسؤولیت عامل زیان را حذف کرده است.

نتیجه:

استناد صرف به مواد قانونی در دادنامه‌ها، اگرچه معمول است و اگرچه خیال دادرس را از تایید مرجع عالی و البته نظارت مراجع انتظامی آسوده می‌کند، با این حال، تنها تظاهر به رعایت قانون و فاصله گرفتن از روح آن است. برای همین است که به بهره‌گیری از انصاف سفارش شده تا اندکی، اجرای سفت و سخت قواعد حقوقی گوارتر شود. با این حال، انصاف، اگرچه دلپسند و دلنشین است، ضابطه‌پذیر نیست، پس همواره بیم آن می‌رود که گشاده‌دستی در استناد به آن، نظام حقوقی را با دشواری‌های فراوانی روبه‌رو سازد. در پرونده‌ی پیش‌رو نیز همین اتفاق رخ داد: دادرس محترم، دور از انصاف می‌دید که حکم به لزوم جبران زیان به دست عامل زیان بدهد، برای همین، از در پشتیبانی از او درآمد، به انصاف استناد کرد و سرانجام، مسؤولیت او را نادیده گرفت؛ حکمی که به نظر نمی‌رسد با قواعد حقوقی ما سازگار باشد.

فهرست منابع:

- کاتوزیان، دکتر ناصر، الزام‌های خارج از قرارداد: ضمان فهری، ج. ۱، دانشگاه تهران، چ. ۳، پاییز ۱۳۸۲.
 کاتوزیان، دکتر ناصر، وقایع حقوقی، انتشار، چ. ۹، ۱۳۸۱.
 میرشکاری، عباس، انصاف در ادبیات و حقوق، نشریه انصاف، پاییز ۱۳۹۰.

سرگذشت سازمان ملل متحد

پروفسور ویلهم گ. کرو ■ ترجمه سینا گلستانی ■

«قسمت پایانی»

۳- استعمار زدایی و ظهور جهان سوم

در دهه ی ۱۹۶۰ حاصل رشد تعداد اعضاء، چهره ی جدیدی بود که سازمان ملل به خود گرفت. درحقیقت وجه پر معنای این رشد، ارتباط فزاینده ی آن بود با کشورهای درحال توسعه؛ ابتداً از آفریقا و آسیا و بعد از اقیانوسیه و حوزه ی کارائیب. برخی از کشورهای مزبور در زمره ی فقیرترین ممالک دنیا بودند با حداقل امکانات معیشتی و به

نحو نومیدکننده ای درنهایت بدهکاری و در برخی موارد کشورهای فوق العاده کوچکی بودند فاقد هرگونه فرصتی جهت نیل به امکانات اقتصادی. از میان ۱۲۶ کشور عضو موجود در ۱۹۶۹، جمعیت ۱۴ کشور زیر ۱ میلیون نفر بود و ۳۲ کشور تنها اندکی بیش از سکنه ی برلین غربی جمعیت داشتند. ربع جمعیت جهان، یعنی ۸۳۷ میلیون از ۲/۱۹۷ میلیارد نفر نماینده ای در مجمع عمومی نداشتند. اکثریت اعضای مجمع غالباً توسط معدودی نمایندگان جمعیت اقلیت غالب، نمایندگی می شدند.

نظر به این واقعیت که در پاسخ به معارضه ی مزبور هیچ فرصتی جهت تجدیدنظر در منشور یا فعل اصلاحی معتنی به دیگری در میان نبود، سازمان جهانی ظاهر نوی به خود گرفت. معارضه ی

مستمر شرق-غرب با مواجهه ی نوین شمال-جنوب پیچیده تر گردید. بالتلیجه، ابرقدرت ها به رقابت در جلب تمایل ملل جهان سوم و کسب آرای ایشان در مجمع عمومی به نفع خویش افتادند. ملل مزبور در اکثر موارد صرفاً از یک لحاظ یعنی وحدت نظر با یکدیگر بر سر شعارها و تقاضاهای تند روتین سخنرانان از میان صفوف خود، متحد بودند. حاصل این وضعیت آن بود که مشکلات و معضلات سازمان جهانی که حالا دیگر تحت سیطره ی اکثریت کشورهای در حال توسعه قرار داشت و توسط اتحاد شوروی که سعی در تحریک خشم موجود علیه قدرت های استعماری سابق و بهره برداری از آن داشت حمایت می شد، به مراتب وخیم تر و شدیدتر شده بود. لذا نتایج رأی گیری در مجمع عمومی نیز رفته رفته غیرقابل پیش بینی تر می گردید.

بالتلیجه نهال ناخشنودی از ساختار سازمان ملل و انگیزه ی فکری تشکیل آن، خاصه در میان کشورهایی که بار مالی عمده ی آن را به دوش می کشیدند (۵۳ درصد کل بودجه ی سازمان توسط چهار عضو ایالات متحده

آمریکا، روسیه، آلمان و ژاپن تأمین می‌گردند^{۵۳} رویداد بالید، اندیشه‌ی اعلان اصل رأی‌گیری بر مبنای قدر و وزن کشورها، لااقل در زمینه‌ی مالی، هرگز توسط اکثریت اعضای وجهه‌ی قبولی نیافت. این بود حق مطلب راجع به تمام تلاش و کوششی که درخصوص اصل: هر کشور یک رأی به طور کلی صورت پذیرفته و تعدیل قدرتی که به منظور اثرگذاری بر میزان مسؤلیت هر کشور و تسهیم آن میان اعضای مختلف سازمان در صدد مواجهه با بحران‌هایی که صلح و امنیت را به نحو مؤثری در معرض خطر قرار می‌دهند، اعمال گردیده است. انتقال اصل: هر فرد یک رأی از حقوق اساسی داخلی به جامعه‌ی بین‌المللی معضلی را باقی می‌گذارد هر چند راه بازگشتی هم در میان نیست. قدرت‌های بزرگ حاضر به تن در دادن بدین اصل مادام که منافع حیاتی‌شان در معرض خطر باشد، نیستند. ایشان در هر وضعیتی، براساس مصلحت و صلاحدید خودشان رفتار می‌کنند؛ از اینروست که رفتاری مستبدانه و سرمست از اقتدار سیاسی، و رای قواعد اساسی سازمان از خود بروز می‌دهند.

ابتدائاً بحران ۱۹۶۰ کنگو، نقش بنیادین مجمع عمومی را با مخالفت شوروی به چالش طلبید. هر چند خروشچف از آن پیشنهاد گروه سه نفره‌ی کاری خود طرفی نسبت، لیکن به جد بحث از مهم‌ترین سلاح سیاسی مجمع عمومی یعنی عملیات حراست از صلح را پیش کشید و این مهم به نحو غیرمستقیمی با توسل به سلاح مالی بود که صورت تحقق پذیرفت؛ بدین ترتیب که اتحاد شوروی مشروعیت عملیات کنگو را مورد تردید قرار داد، از تقبل سهم مالی در آن تحاشی جست. ممالک کمونیست اروپای شرقی و کوبا نیز از آن تأسی نمودند. بنابر دلایل گونه‌گون، فرانسه و آفریقای جنوبی هم موضع مشابهی را اتخاذ کردند. نتیجه‌ی حاصل در بحران مالی وخیم پیش آمده از برای سازمان ملل که محرک آن به لحاظ سیاسی ایالات متحده آمریکا بوده، این که به موجب ماده‌ی ۱۹ منشور سعی در محروم ساختن یک کشور عضو بدهکار کند رفتار از حق رأی دادن در مجمع عمومی گردید؛ اما از نقطه نظر وزن بحران پیش آمده در سازمان به لحاظ تخلف از مقررات منشور و توجه به این واقعیت که اکثریت بارزی از دول عضو ابدأ در پی اعمال ماده‌ی ۱۹ علیه قدرتی جهانی همچون اتحاد شوروی نبودند، ایالات متحده در این باب راه افراط نیمود^{۵۴}. نتیجه آن که، معضلات بودجه‌ی سازمان ملل نهایتاً از طریق تأدیه‌ی داوطلبانه‌ی آن دسته از اعضا که مستقیماً درگیر قضیه بودند، بدون این که تعریف صریحی از هدف پرداخت مزبور به عمل آمده باشد، برطرف گردید. به هر تقدیر، واشینگتن هرگونه تردیدی را در این باب که در آینده لدی‌الاقضاء به ابزار و توتی مالی متوسل گردد، دوانه‌انهاد. این که این موضوع تهدیدی تو خالی نبوده است در نیمه‌ی دهه‌ی ۱۹۸۰ آن گاه که بحران مالی سازمان ملل به ابعاد اسف‌باری رسید، آشکار گردید و این در حد معنی‌ی بهی نتیجه‌ی رویکرد منتقدانه‌ی دولت رئیس‌جمهور ریگان بود در قبال سازمان ملل متحد.

هر چند سیاست فرانسه نیز چونان سیاست شوروی کاهش نقش مجمع عمومی را به منظور نیل به عملیات حفظ صلح به نفع شورای امنیت و واگذاری موضعی قوی‌تر بدان رکن هدف قرار داده بود لیکن آن‌ها صرفاً تا حدی در دست‌یابی بدین مقصود توفیق حاصل نمودند. چرا که نقش مجمع عمومی کاهش یافت اما متقابلاً نقش شورای امنیت تقویت نگردید.

چهره‌ی سازمان ملل را در این دومین مرحله می‌توان با ویژگی‌های ذیل ترسیم نمود:

- افزایش تعداد اعضاء این موضوع ضرورتاً تجدیدنظرهایی را در مقررات منشور پیش آورد که تاکنون واقع شده‌اند؛

۵۳ - مقایسه کنید با قطعنامه‌ی ۴۶/۲۲۱ مجمع عمومی مصوب ۲۰ دسامبر ۱۹۹۱، به جهت تغییرات گوناگون در عضویت، این رقم در ۱۹۹۳ تعدیل گردیده است. قیاس کنید با: ۶۷ MN ۱۷. Schmidt/Koschorreck on Art

۵۴ - ماده‌ی ۱۹ منشور ملل متحد: «هر عضو ملل متحد که پرداخت سهمیه‌ی مالی آن به سازمان به تأخیر افتاده باشد در صورتی که سهمیه‌ی عقب افتاده‌ی عضو مزبور معادل یا بیشتر از مبلغ سهمیه‌ی مربوط برای دو سال قبل به طور کامل باشد در مجمع عمومی حق رأی نخواهد داشت. مع ذلک اگر مجمع عمومی تشخیص دهد که قصور در پرداخت ناشی از شرائطی است که از حیثه‌ی اختیار عضو مزبور خارج است، می‌تواند به چنین عضو اجازه دهد که در رأی شرکت کند.» (مترجم)

یعنی افزایش (۶۵-۱۹۶۳) تعداد اعضای شورای امنیت از یازده به پانزده کشور (از طریق افزایش چهار کرسی غیردائم) و تعداد اعضا شورای اقتصادی و اجتماعی از هجده به بیست و هفت کشور و باز از بیست و هفت به پنجاه و چهار کشور (۴-۱۹۷۳).
 - افزایش کشورهای آفریقایی-آسیایی و در حال توسعه نسبت به ممالک صنعتی غربی و اردوگاه کمونیست.
 - تعویض و توسعه وظایف سازمان از ابقای صلح به استعمارزدایی و توسعه اقتصادی. حتی اگر در ۱۹۶۰ آن گاه که اعلامیه ی بنیادین راجع به «اعطای استقلال» توسط مجمع عمومی صادر شد بخش اصلی روند استعمارزدایی را پیشاپیش بدون ابتکار اکثریت سازمان تکمیل شده بدانیم، باز هم پیشرفت بیشتر در این طریق و تلاش برای تفوق نتایج اقتصادی و اجتماعی آن، تعلق خاطر متمرکز مجمع را در این دهه شکل داد که به ابتکار رئیس جمهور کنندی در ۱۹۶۱ به عنوان نخستین دهه ی توسعه اعلان گردید.

کمیته ها و کمیته های فرعی آژانس ها و سازمان های فرعی متعددی، در نتیجه ی این زمینه ی گسترده ی وظایف شروع به کار نمودند. لیکن کلیه ی تلاش های ممالک صنعتی در کنار کشورهای در حال توسعه، قادر به ممانعت از خلأ خرد یا کلان سعادت موجود میان دو گروه کشورهای مزبور نبود. لذا تردید و تنقید بالنده نسبت به نظم اقتصادی موجود جهان گسترش یافت.

۴- قطبی سازی میان شمال- جنوب بدون توافق شرق-غرب

چیزی که چنین تمایلات به شدت بنیادین را در خلال دومین دهه ی توسعه، اجرایی ساخت، اقتصاد جهانی در وسیع ترین معنای آن مشتمل بر: تجارت جهانی، نظام جهانی پول و سرمایه، سیاست توسعه و حقوق بین الملل دریاها بود. در دهه ی مزبور سه کنفرانس تجارت جهانی در سانتیاگو (۱۹۷۲)، نایروبی (۱۹۷۶) و مانیل (۱۹۷۹) فی الواقع دو کنفرانس نخستین از این دست، انکنتاد ۱ و ۲، ژنو، ۱۹۶۴ و دهلی نو ۱۹۶۸ را پیگیری نمودند. استحاله ی نظام جهانی پول و سرمایه ی برتون وودز شکل گرفته خارج از سازمان ملل، که به واسطه ی عمل یک جانبه ی ایالات متحده شروع به کار کرده بود، هنوز هم بازتاب های ژرفی بر کار سازمان ملل داشت. مقررات حقوق دریا که طی دوره های متعدد کنفرانس های چند جانبه ی بزرگ مورد مذاکره واقع شده بود، در قالب کنوانسیون حقوق دریای سازمان ملل در دسامبر ۱۹۸۲ تدوین و پذیرفته شد؛ با کنفرانس گات در توکیو (۱۹۷۳) تصمیم به افتتاح دور جدیدی از مذاکرات گات در سال های آتی گرفته شد؛ یونیدو-سازمان توسعه ی صنعتی ملل متحد- یک کنفرانس عمومی منعقد نمود. مجمع عمومی، خود گردهمایی های ویژه ای را در آوریل ۱۹۷۴ جهت مناظره، با موضوع: «مواد خام و توسعه» با هدف دعوت از کشورهای در حال توسعه به نظم نویسی از اقتصاد جهانی برپا ساخت. در خلال بیست و نهمین نشست مجمع عمومی خواسته های ایشان در قالب منشور حقوق و تکالیف اقتصادی کشور ها متجسم گردید.^{۵۵}

توسعه ی مزبور ناگزیر از مواجهه با اکثریت ممالک صنعتی غربی بود. در فوریه ی ۱۹۷۵ با توجه به این حقیقت که «فعالان» از میان کشورهای در حال توسعه، گروه ۷۷، حرکتی را از غیر متعهدها جهت ابراز همبستگی و اهداف مشترک و بحث پیرامون مسائل مربوط به مواد خام در چارچوب یک کنفرانس متشکل در داکار شکل دادند، اختلاف هر چه افزونتر گردید. در اکتبر ۱۹۷۱، به عنوان یک عنصر اضافی و وخیم ترکننده ی رویارویی در

۵۵ - همچنین بنگرید به قطعه نامه ی شماره ی ۲۲۰۱ مجمع عمومی (S-VI) مورخ اول می ۱۹۷۴ (اعلامیه ی راجع به ایجاد نظم اقتصادی نوین بین المللی)؛ قطعه نامه ی شماره ی ۲۲۸۱ مجمع عمومی (XXIX) مورخ ۱۲ دسامبر ۱۹۷۴ (منشور حقوق و تکالیف اقتصادی کشورها)؛ قطعه نامه ی شماره ی ۲۳۶۲ مجمع عمومی (S-VII) مورخ ۱۶ سپتامبر ۱۹۷۵ (توسعه و همکاری اقتصادی بین المللی)؛ UNCTAD Res. ۹۳.I (ed.), Basic Documents in International Law (۱۹۸۳)؛ eq seq ۲۲۵.pp. (۱۹۸۳) Law

سازمان ملل، جمهوری خلق چین کرسی دائمی در شورای امنیت را که تا آن زمان در اختیار حکومت ملی گرای تایوان که متحد نزدیک ایالات متحده به شمار می آمد، بود، تحویل گرفت. نهایتاً اتحاد شوروی نیز از تشکیل نوینی با همکاری ممالک در حال توسعه جهت بر پا کردن یک جبهه ی ضد غربی بهره جست.

در این جو مواجهه، اختلاف ایدئولوژیک و تعارض منافع اقتصادی، هیچ فرصتی را برای حصول توافق بر سر نظم و نسق اطلاعات و ارتباطات جهان نو که با پیشگامی یونسکو در ۱۹۷۸ تعقیب می گردید باقی نمی گذارد. طرح یونسکو، به علاوه نقطه نظرات کشورهای در حال توسعه حاوی عقیده ی عمومی شدیداً منضبطی را منعکس می نمود. به هر تقدیر، در روندی طولانی، یک سونگری ایدئولوژیک تشدید شده و هیجان زده کاهش یافت. اغتشاش در اقتصاد جهانی، حس عدم قابلیت حصول برخی اهداف را قوت بخشید و اختلاف میان رؤیاهای آرمانی و واقعیت را برجسته نمود.

پایان این دهه با تهاجم اتحاد شوروی به افغانستان مهر و نشان یافت. برای بسیاری از کشورهای جهان سوم، خاصه ممالک اسلامی، این واقعه نقطه ی عطفی بود در نحوه ی داوری ایشان راجع به ابرقدرت مزبور. زن پس اتحاد شوروی دیگر نمی توانست از یافتن اکثریت گسترده ای از کشورها جهت حمایت از نظرات ابتکاری خویش در سازمان ملل مطمئن باشد. از آن زمان به بعد در سازمان ملل واقعیات، حکایتی از ملاحظه ی اکثریتی از کشورها که به نحو خودبخود در مقابل غرب به ویژه ایالات متحده قرار گیرند، نداشت.^{۵۶}

۵- بحران ملل متحد

اگر چه دهه ی سابق الذکر شاهد ظهور کشورهای در حال توسعه به عنوان عاملی تعیین کننده در سیاست بین الملل بوده است، جهان سوم، به لحاظ فقدان قدرتی تأثیرگذار، در پیشبرد سیاست های خود توفیقی حاصل ننموده است. سازمان ملل متحد از حیث ساختار با وجود ضعف حقوقی مجمع عمومی و حق وتوی قدرت های بزرگ در شورای امنیت، در مسیر تغییرات ذاتی بزرگی در نظم حقوقی موجود بین المللی و ایجاد نظم جهانی نوینی که توسط اکثریت قاطع کشورهای عضو پشتیبانی گردیده، قرار گرفته است. مع هذا، یک دستگاه اداری کلان، تعداد بی سابقه ی امور و جوه در زمینه های گونه گونه که به منظور بحث از پیشنهادها و برنامه ها به وجود آمده اند هیچ گاه به واقع فرصتی برای اجراء نیافته اند. لذا طلیعه ی دهه ی ۱۹۸۰ با یک نوع خنثی سازی متقابل باز شناخته می شود. علی رغم تعدد کشورهای جهان سوم، سازمان ملل از حیث تکاپوی ممالک در حال توسعه در جهت دست یابی به چارچوبی حقوقی برای روابط بین الملل باز هم به صورت مجمعی نارسا باقی ماند. از سوی دیگر، کشورهای سهیم عمده در تهیه و تدارک بودجه ی سازمان یعنی ممالک غربی، با موضعی که طی آن، چنان مبالغ کلان پول صرف فعالیت هایی شود که مستقیماً علیه منافع ایشان باشد، قویاً مخالفت نمودند. نهایتاً واپسین مخاصمه ی شرق-غرب سازمان ملل را از مکانیسم استفاده ی موفقیت آمیز از قدرت ها در مدیریت بحران که توسط منشور ساخته و پرداخته شده بود، بازداشت. کشتار جمعی در کامبوج، نبرد خونین ایران-عراق خصوصاً یا جنگ های داخلی در آمریکای مرکزی به زحمت هر گونه عکس العمل از کان مسؤول سازمان ملل و در رأس همه شورای امنیت را برانگیخت. تناقض موجود میان شناسایی جهانی حقوق بشر و قواعد بشر دوستانه ی جنگ از یک سو و ناتوانی بالفعل جامعه ی جهانی از مقابله با نقض گسترده ی این ضوابط از سوی دیگر، ایمان جهانیان را نسبت به سازمان ملل متحد عمیقاً متزلزل ساخت. این ها همه به همراه افزایش مشکلات اقتصادی در تقریباً همه ی کشورهای جهان منجر به یک نوع بی تفاوتی بالنده نسبت

به کار سازمان و بی اعتمادی گسترده به توانایی آن در رویارویی مؤثر با معضلات روز گردید. مطالعات ژرف صورت پذیرفته با رویکردی بسیار منتقدانه در خصوص سازمان ملل متحد پرده از نقائص ساختاری که منجر به بروز مشکلاتی که سازمان در آغاز دهه ی ۱۹۸۰ در ورطه ی آن در غلتیده بود برداشت که نتیجه ی آن بحران مالی، سیاسی و نهادی رو به رشدی توأم با اعلان خطر جدی برای تقریباً همه ی وجوه فعالیت سازمان ملل متحد بود.^{۵۷}

مقامات بلندپایه ی سازمان ملل از اصطلاح بحران برای صحبت فی المثل راجع به تصمیم گیری در خصوص بودجه ی دو سالانه ی ۱۹۸۶-۷ که در دسامبر ۱۹۸۵ توسط مجمع عمومی به تصویب رسید، بهره جستند. هر چند در بودجه ی مزبور رشدی در حد صرفاً ۱/۱ درصد پیش بینی شده بود، محاسبه ی کشورهای عضو متوجه قریب ۸۰ درصد مجموع منظم بودجه خواه از طریق دادن رأی منفی یا تمرد از تصمیمات اکثریت در باب بودجه بود.^{۵۸} با آن که برخی ممالک اعتراض دبیر کل را اجابت نموده، سهم مقرر خود را برای سال ۱۹۸۶ و سنوات پیشین تمام و کمال پرداختند و حتی قول مشارکت های داوطلبانه را دادند، بحران مالی ادامه یافت تا این که به چنان ابعادی رسید که دبیر کل ناگزیر گردید در چهل و یکمین نشست مجمع عمومی در سپتامبر ۱۹۸۶ اظهار دارنتمی داند سازمان ملل چگونه تا پایان سال از عهده ی تأدیه ی قروض خود برخوردار خواهد آمد.^{۵۹} برای یکچنین وضعی دلایل گوناگون وجود دارد، بسیاری از کشورهای عضو در اثر وضعیات مالی مصیبت بار خودشان، دچار عقب افتادگی بودند، سایرین از پرداخت برای برخی فعالیت ها که آن ها را غیرقانونی و خارج از محدوده ی وظایف مشروع مقرر سازمان ملل در منشور تلقی می نمودند، ابا داشتند، بزرگترین مساعدت کننده، یعنی ایالات متحده به طور یک جانبه بر آن شد که پرداخت های خود را به سازمان ملل در قالب اقساط کلی به منظور تحکیم بودجه، صورت دهد. دیگر مصوبه ی کنگره (معروف به اصلاحیه ی کسه بام Kassebaum) بود که سازمان ملل را مدام که از ارائه یک نظام رأی گیری مبتنی بر قدر و وزن کشورها در باب تصمیمات راجع به بودجه امتناع جوید، تهدید به کاهش مشارکت آمریکا در پوشش هزینه ها از ۲۵ درصد به ۲۰ درصد نمود.^{۶۰} این مصوبه حاصل حس حرمان عمیق نسبت به این واقعیت بود که تصمیمات راجع به بودجه ی سازمان ملل متحد توسط اکثریت دو ثلث اعضاء قابل اتخاذ بود، حال آن که سهم تأدیه شده توسط اکثریت مزبور به کمتر از ۲ درصد بودجه بالغ می شد. به عبارت دیگر، آن هایی که در خصوص برنامه های سازمان ملل تصمیم گیری می نمودند کمتر از آن ها که متحمل هزینه ها بودند، پرداخت می کردند، در حالی که آنان که هزینه ها را تأمین می نمودند کمتر در تصمیم گیری نقش داشتند.

ناظران صاحب صلاحیت بر آنند که بحران مالی صرفاً عکس العملی است در روابط سیاسی فی مابین کشورهای عضو، به ویژه میان اعضای قدیم (اصلی) و جدید در تقابل برای نیل به اصول نظم نوین جهانی عملادر همه ی عرصه ها، ایشان می گویند بهای جهانی شدن عبارت است از فقدان تجانس و بالتیجه کار کرد کمتر هماهنگ نهادها.^{۶۱} لذا نخستین علت بحران در سپیده دم دهه ی ۱۹۸۰ را شاید بتوان تحت عنوان بحران چند جانبگی توصیف نمود، به عبارت دیگر فقدان اراده ی سیاسی از جانب کشورهای عضو برای استفاده از مکانیسم های سازمان ملل به منظور تسهیل گفت و گوی فراگیر جهانی.^{۶۲} بین سال های ۱۹۸۱ و ۱۹۸۷، تعداد ۳۴ وتوی ایالات متحده در شورای امنیت (در مقابل تنها یک

۵۷ - Tomuschat, C., Die Krise der Vereinten Nationen, EA ۱۹۷۷(۴۲), pp. ۱۰۶-۹۷.

۵۸ - Allaf, supra, fn. ۴۵, p. ۱۷.

۵۹ - UN Doc. A/۱۹۸۶(۷۴۱), p. ۲۵.

۶۰ - Public Law, pp. ۹۳-۹۹, sect. ۱۳۲.

۶۱ - Allaf, supra, fn. ۴۵, p. ۱۲. Michael Howard,

پس از ارائه یک ارزیابی مثبت، نتیجه می گردید، لیکن در همان قدم نخستین خود شکست خورده و نتوانسته نظم نوین جهانی را که در زیرسایه ی آن هر کشوری امنیت خود را از قدرت دسته جمعی همه تأمین نماید، بیافریند.

(The United Nations and International Security, in Roberts/Kingsbury, p. ۴۵)

۶۲ - مقایسه کنید با:

۱۹۹. Bertrand, M., Can the United Nations be Reformed?, in Roberts/Kingsbury, p.

وتوی شوروی) به نظر نشانه‌ی روشنی از فقدان اراده‌ی همکاری سازنده درون سازمان ملل بوده است، با در نظر گرفتن کلیه‌ی منافع مرتبط و خصوصاً آن دسته از کشورها که ضامن بقای موجودیت سازمان می‌باشند.

تا جایی که به نهادهای سازمان ملل متحد مربوط می‌شود، نشانه‌هایی از انحطاط نیز قابل ملاحظه بوده است. شورای اقتصادی و اجتماعی از زمانی که تعداد اعضایش به ۵۴ افزایش یافت صرفاً قادر به راهبری وجودی سایه وار بوده است و مجمع عمومی زیر سیلی از کاغذ خفه شده است. یک نمونه‌ی قابل ملاحظه از عدم کارایی و فقدان هماهنگی که توسط نظام توسعه‌ی سازمان ملل مهیا شده بود عبارت بود از تجزیه‌ی سازمان به گروه‌هایی تحت عنوان: ژانسی، صندوق برنامه و دفتر که غالباً خارج از حدود روشن صلاحیت شان کم و بیش مستقل از یکدیگر عمل می‌کردند.^{۶۳}

قطعی سازی ایدئولوژیک که به بحران نهادین منجر شد، بر خوردی هم با برخی آژانس‌های اختصاصی داشت. از این رو کناره گیری ایالات متحده و انگلستان از یونسکو در ۱۹۸۵، معلول ناتوانی دیرپای سیاسی کردن وظایف ذاتاً فنی بود. با ارائه‌ی این دلایل برای بحران، احیای نظام سازمان ملل مستلزم اصلاحی سه برابر بود: جراحی‌های عمیق در دستگاه اداری به منظور تأمین کارکردهای هر چه مؤثرتر سازمان که خود به شدت با یک اصلاح دقیقاً متوازن بخش مالی گره خورده بود. به ویژه از برای قابلیت اجرای ساز و کار امنیت، اصلاحی بنیادین در روابط سیاسی فی مابین کشورهای عضو حائز کمال اهمیت بود: حس مسؤولیتی مشترک برای حل معضلات جهانی باید احیاء می‌گردید و رقابت‌هایی که سازمان را فلج می‌کرد باید از میان برداشته می‌شد.

۶- نوزایی ناقص سازمان

ارزیابی مثبت تری از سازمان ملل متحد و چشم انداز آن برای آینده در سطح جهان طی سال ۱۹۸۷ شکل گرفت. در آغاز چهل و سومین نشست مجمع عمومی در سپتامبر ۱۹۸۸ بسیاری از نطق‌ها حاوی ملاحظات خوش بینانه تری بودند. نشانه‌های امید بخش از بهبود وضعیت جهان به چشم می‌خورد: پایان جنگ میان ایران و عراق، خروج نیروهای شوروی از افغانستان، چشم اندازهای بهتر از حل و فصل مسالمت آمیز سایر مخاصمات منطقه‌ای نظیر: نامیبیا، قبرس، کامبوج و صحرای غربی. در اکثر موارد دبیر کل پرزدکوتیار به عنوان یک میانجی و مشوق تفاهم میان طرف‌ها فعال بود. پس از سالیان طولانی با اعطای جایزه‌ی صلح نوبل به قوای حافظ صلح سازمان ملل متحد و تقدیم رسمی آن به شخص دبیر کل به عنوان نماینده‌ی ایشان از یک تمثال انحطاط، دفعتاً به نحو نمادین تغییر حال و هوایی به عمل آمد.

مع هذا طرح‌های جاه طلبانه‌ی مورنظر از تأسیس سازمانی جهانی در نسل سوم، در سخنان موریس برتران در گزارش ارائه شده در دسامبر ۱۹۸۵، به سرعت راه را بر رویکردهای متواضعانه تری به سوی اصلاحات، هموار ساخت. تحت تأثیر گزارش برتران^{۶۴} توصیه‌های واقع گرایانه تری بدون این که نیازی به تجدیدنظر رسمی در مقررات منشور باشد، توسط کمیسیون مرکب از کارشناسان (گروه ۱۸) که به ابتکار ژاپن طی چهل و یکمین نشست مجمع عمومی تأسیس شده بود، ارائه گردید.^{۶۵}

در نتیجه‌ی مضیقگی مالی به وجود آمده توسط ایالات متحده و دیگر کشورهای عضو که به نحو دل خراشی در ۱۹۸۶ فزونی گرفت، توصیه‌ای از سوی گروه ۱۸ حاکی از دعوت به اصلاح روند تصمیم گیری در خصوص بودجه‌ی

۶۳- بنگرید به: Koetz, A.G./Otte, M., Krise und Reform der UN-Entwicklungshilfe, Außenpolitik, pp. ۱۷۵-۱۷۸.
or. the Bertrand Report, infra, fn. ۱۰۲, p. ۴۶. Tomuschat, supra, fn. ۴۴.

۶۴- Submitted in December ۱۹۸۵, UN Doc. JIU/REP.۹/۸۵ A./۱۹۸۵/۹۸۷/۴۰. Bertrand has set forth his reform ideas in several further publications: Refaire l'ONU: Un Programme pour la Paix (۱۹۸۶) and supra, fn. ۵۱.

۶۵- UN Doc. A/۱۹۸۶/۴۷/۴۱.

اداری سازمان صورت گرفت که توسط مجمع عمومی در همان سال مورد پذیرش واقع شد. تصمیم گیری در مورد این قضیه زان پس به وسیله ی اصل وفاق عام (consensus) صورت می پذیرفت. برای نخستین بار در خلال سال ها بودجه ی سال ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۱/۲ به اتفاق آراء تصویب گردید. به هر تقدیر، هر چند تقاضای عمده ی ایالات متحده با بحران مالی که به رغم اعلان های قبلی آن دولت حاکی از اجرای تعهدات مالیش نسبت به سازمان ملل پایان نیافته بود، مواجه گردید، دبیر کل وقت پترس غالی در ژوئیه ۱۹۹۲ به رقم کسر بودجه ی سازمان ملل در حدود ۱/۷۵ میلیارد دلار امریکا اشاره نمود که: ایالات متحده با حدود ۷۵۷ میلیون دلار بزرگترین بدهکار محسوب می شود.

تلاش های مشابهی جهت اصلاح ساختارهای نهادهای نهادین با هدف ارتقای سطح ریزی و هماهنگی ناموفق ماند. تعدیلات جزئی قادر به پنهان ساختن وضعیت ناامید کننده ی روند اصلاح نیست، به ویژه در خصوص بخش اقتصادی و اجتماعی (خاصه خود شورای اقتصادی و اجتماعی) که کانون انتقاد از سوء مدیریت، تلاش مضاعف و فقدان هماهنگی از زمان گزارش جکسن در ۱۹۶۹ بوده است.^{۶۶}

از سوی دیگر، پیشرفت قابل توجهی را در قبول ابزار موجود کشورهای عضو می توان ملاحظه نمود: از جمله این که رکن قضایی اصلی ملل متحد، دیوان دادگستری بین المللی در لاهه طی نخستین ماه سال ۱۹۹۰ با حداقل دوازده پرونده طرف مراجعه واقع شد.^{۶۷} چارچوب نهادین حمایت از حقوق بشر نیز برخی اصلاحات را از سر گذرانده است. به علاوه قطعنامه ی ۶۸۸ شورای امنیت مورخ ۵ آوریل ۱۹۹۱ به نظر حاوی اصلی است بدین قرار که: نقض فاحش حقوق بشر مقابله ی جامعه ی بین المللی را حتی با توسل به وسایل قهر آمیز به دنبال دارد. این که آیا محرز گردیده دیوان بین المللی تعقیب جرائم جنگی ارتكابی در سرزمین یوگسلاوی سابق که متعاقب قطعنامه ی ۸۰۸ شورای امنیت مورخ ۲۲ فوریه ی ۱۹۹۳ تأسیس شد، قدمی مؤثر در جهت اجرای حقوق بشر دوستانه ی بین المللی بوده است، هنوز پرسشی است بدون پاسخ.^{۶۸} در خلال مشورت های منتهی به پذیرش این قطعنامه، اشارتی رفت که تأسیس یک دادگاه کیفری بین المللی دائمی با صلاحیتی جهانی می تواند به عنوان راه حلی بلندمدت مطلوب باشد.^{۶۹} به هر تقدیر، آن چه نمی توان نادیده گرفت این واقعیت است که در دهه های پیشین همه ی تلاش ها در این خصوص به شکست انجامید و این که حتی امروز بسیاری از اعضای سازمان ملل در قبول یک چنین راه حلی مرددند. اما با تمام احتیاطات لازم، می توان گفت کشورها با فشار رو به رشدی جهت برچیدن سپر حاکمیت ملی و قبول ساز و کارهای نظارت بین المللی توسط سازمان ملل متحد مواجهند. به محض این که مسأله ای جنبه ی بین المللی می یابد، کشورها همچنان که برای مدت ۴۰ سال عمل نموده اند، می توانند در صورت عدم توانایی سازمان ملل بلافاصله عکس العمل نشان دهند. به علاوه، پیشرفت های اخیر حاکی از آن است که رخنه گاه سنتی یعنی شرط صلاحیت داخلی کشورها، پیش بینی شده به موجب بند ۷ ماده ی ۲ منشور ملل متحد، باید کاملاً تضعیف شود.^{۷۰}

۶۶- مقایسه کنید با: ۸۱. Dicke, K., p.

۶۷- مقایسه کنید با: Yearbook (ed.), Icj (ed.), ۱۹۹۰-۱۹۹۱ (۱۹۹۱) pp. ۱۴۳ et seq.

۶۸- دیوان نشست اختصاصی خود را در مورخ ۱۷ نوامبر ۱۹۹۳ در لاهه برگزار نمود (مقایسه کنید با: ۶۰, ۲, ۱۹۹۳, of Nov ۴۴, No. ۹, UN Weekly, Vol.

برای ملاحظه ی جزئیات مبانی حقوقی، صلاحیت، تشکیلات و خلاصه ی مذاکرات آن مقایسه کنید با گزارش دبیر کل مطابق بند ۲ قطعنامه ی ۸۰۸ شورای امنیت (۱۹۹۳) ۳/۲۵۷۰/۳ (مصوب شورای امنیت به موجب قطعنامه ی ۸۲۷ مورخ ۲۵ می ۱۹۹۳).

۶۹- Juan Antonio Yanez-Barnuevo (Spain), SC/۵۵۵۸, ۳۱۷۵th Meeting, Feb. ۱۹۹۳: ۲۲. هم چنین مقایسه کنید با: Grewe, W., Rückblick auf Nürnberg (۱۹۸۹) in Machtprojektionen und Rechtsschranken (۱۹۹۱), pp. ۲۱۷-۲۹۲.

۷۰- مقایسه شود با پترس غالی (۱۹۹۲) «به رغم پیش بینی در منشور که سازمان نباید در امور داخلی کشورها مداخله نماید بر کشورهای عضو رفته رفته مشکلاتی می شود که هر معارضه ای را به چشم سرزمینی و داخلی بنگرند» (منقول در Franck, T., Background paper for the Conference on The Future of UN Collective Security [New York], Jan ۲۳-۲۴, ۱۹۹۳. کسی که نگاهی جامع به پیشرفتهای اخیر در زمینه ی تحدید دامنه ی اعمال بند ۷ ماده ی ۲ منشور را پیشنهاد می کند) هم چنین مقایسه کنید با:

Delbrück, J., Staatliche Souveränität und die neue Rolle des Sicherheitsrates der Vereinten Nationen, VRÜ (۱۹۹۳) ۳۶/۱۷ et seq.

استفاده‌ی مشدد از وسایلی که منشور ملل متحد جهت حفظ صلح بین المللی مقرر داشته است، نتیجه‌ی منطقی خاتمه‌ی جنگ سرد بود که جهان را برای فزون از ۴۰ سال به اردوگاه‌های ایدئولوژیک متخالف بخش کرده بود. پذیرش فراگیر ارزش‌های غربی و نظام اجتماعی و سیاسی جهان غرب توسط کشورهای کمونیست سابق اروپای مرکزی و شرقی اثر بالادرنگ مثبتی روی کارکرد شورای امنیت داشت که مبتنی بر روح همکاری فی مابین اعضای آن بود. سخنان گورباچف خطاب به مجمع عمومی در نوامبر ۱۹۸۸ چنین پرستروبوکایی را در حقوق بین الملل مجسم ساخت: کمال مطلوب ما، جامعه‌ی جهانی است که در آن کشورها با حاکمیت قانون اداره شوند و رفتار سیاسی خارجی خود را نیز قانونمند نمایند.^{۷۱} در نتیجه‌ی خاتمه‌ی مخاصمه‌ی شرق-غرب، راه حل‌های چندین کشمکش منطقه‌ای در جهان نهایتاً مهیا گردیدند ولی از سوی دیگر تعارضاتی که زیر یخ جنگ سرد منجمد شده بودند، ناگهان سر برون آوردند. برای ادامه‌ی پیشرفت‌های مثبت، نظام‌های خودکامه‌ای که از وضعیت جهان متخالف سود می بردند دیگر نمی توانستند روی حمایت یکی از ابرقدرت‌ها تکیه کنند. لذا هجوم عراق به کویت و متعاقب آن بحران خلیج^{۷۲} منجر به حصول درجه‌ای از وفاق عام و همکاری در سازمان ملل متحد گردید که قبلاً هرگز محقق نشده بود و برای طرف متجاوز کاملاً نامتقرب بود. برای نخستین بار در تاریخ سازمان ملل متحد، متجاوز، شناسایی و محکوم شد، تنبیه‌ها وضع گردیدند و نهایتاً، حتی اجازه‌ی توسل به زور داده شد. به هر تقدیر این که آیا نظم جهانی نوینی به قول رئیس جمهور وقت ایالات متحده، بوش ظهور خواهد نمود که در آن سازمان ملل متحد قادر به ایفای نقشی مؤثر بوده، وظیفه‌ی اصلی خود را در حفظ صلح جهانی بر مبنایی متعادل اجراء نماید، هنوز هم پرسشی است مطرح. عدم کفایتی که سازمان ملل در قبال بحران بالکان از خود به نمایش گذارده است، آن شور و حرارت نخستین را سرد و فسرده می سازد. بی ثباتی قابل ملاحظه در نظام بین المللی، ناشی از فروپاشی اتحاد شوروی در پایان سال ۱۹۹۱ بود. معضلات اقتصادی و بومی جمهوری‌های جدید الاستقلال نشان از توان بالقوه‌ی غیرقابل محاسبه‌ی جهت تعارضات آتی دارد. در هر حال، به رغم عدم اطمینان از این که آیا سازمان ملل عملاً قادر به فرونشاندن بحران‌هایی که صلح و امنیت بین المللی را تهدید می کنند، خواهد بود، انتظارات بیشتر در این خصوص دیگر آرمانی محسوب نمی شوند. پیشنهادهای بدعت گذارانه‌ی دبیر کل، ابراز شده در جلسه‌ی ویژه‌ی صلح مورخ ۱۷ ژوئن^{۷۳} ۱۹۹۲ مؤید تمایل سازمان ملل متحد جهت ایفای نقشی قاطع در حفظ صلح بین المللی می باشد. تقویت دیپلماسی پیش گیرانه، اصلاح قابلیت حفظ صلح سازمان ملل و عناصر جدید ابتدائاً در زمینه‌ی فعالیت‌های صلح آفرین تماماً کلید مسائل گزارش مزبور محسوب می شوند. از آن جا که همه‌ی پیشنهادها قابل تحقیقند بدون این که نیازی به اصلاح رسمی منشور باشد، امید این که لااقل برخی از آن‌ها در آینده‌ی نزدیک محقق شوند، چندان هم غیرواقعی گریانه به نظر نمی رسد. به هر تقدیر، هر چه بیشتر شورای امنیت مایل و قابل برای حرکت در راهی که با اصلاحه باطراحان منشور مواجه می گردد باشد، بیشتر آشکار می شود که در واقع امر، هیچ گونه محدودیت گوه‌رین برای توانایی‌های اعطائی به شورا وجود ندارد. امکان وجود یک نظام تفوق جو تحت سلطه‌ی اعضای دایم شورای امنیت، موجب بروز نگرانی‌های معقولی از فرسایش مفرط اصل حاکمیت می شود. جای شگفتی نیست اگر روند دموکراتیک سازی تصمیم گیری در شورای امنیت، آن هم در اوج پیشنهادهای گوناگون جهت بزرگ تر کردن شورا، به مؤثرترین تقاضاها برای نمایندگی دائمی برای برزیل، آلمان، هند، ژاپن و نیجریه در این رکن بیانجامد.^{۷۴} در حقیقت توجه به افزایش اعضای سازمان از ۱۵۹ به

۷۱- Vereshchetin, V.S./Mullerson, R.A. > The Primacy of International Law in World Politics > in Perestroika and International Law, Carty, A./Danilenko, M. (eds), p. ۱۰.

۷۲ - استعمال نام جغرافیایی مانوس و آشنایی چون خلیج فارس، به صورت مبهم و گنگ خلیج^(!!!) به هیچ وجه در شأن یک تحقیق عالمانه‌ی دانشگاهی نیست. (مترجم)

۷۳ - گزارش دبیر کل (UN Doc. A/37/47) ارائه شده در پی تقاضای مورخ ۳۱ ژانویه‌ی ۱۹۹۱ شورای امنیت (UN Doc. S/32500)

۷۴ - همچنین مقایسه کنید با قطعنامه‌ی ۴۷/۶۲ فوریه‌ی ۱۹۹۳ مجمع عمومی که طی آن مجمع عمومی به طور کلی نیاز به یک نمایش منصفانه و افزایش تعداد اعضاء شورای امنیت را به رسمیت شناخت.

۱۸۴ آن هم طی کمتر از دو سال و تغییرات در توزیع قدرت اجتماعی-اقتصادی میان اعضای جامعه ی جهانی، توجیه ترکیب فعلی شورای امنیت را به نحو فزاینده ای دشوار می سازد. گذشته از تقاضاها برای حضور نمایندگی های بیشتر در شورا، پیشنهادهای دیگری جهت اصلاح شامل نظارت مضاعف بر شورای امنیت توسط مجمع عمومی (فی المثل از طریق مشورت های غیر الزام آور در باب مسائلی که در شورا مطرح می شوند) و دخالت دیوان دادگستری بین المللی در روند رسیدگی شورا ارائه می گردد. چگونگی نیل به یک تعادل میان پذیرش تصمیمات شورای امنیت توسط جامعه ی بین المللی در کلیت آن و حفظ کارآمدی فعالیت های شورا به عنوان نکته ای ظریف در دستور کار سازمان ملل متحد باقی خواهد ماند. هر چند تحدید حدود صلاحیت های حقوقی شورای امنیت به طور فزاینده ای، تار و غیر شفاف شده، محدودیت های بالفعل؛ شورا را از اعمال کامل توانایی هایش باز داشته است. فقدان منابع مالی و انسانی به اضافه ی ساختارهای سازمانی نامناسب، حوزه ی ممکن فعالیت های شورای امنیت و سازمان ملل متحد را در کل محدود می نماید. همکاری فزاینده میان سازمان ملل و سازمان های منطقه ای در مدیریت بحران های بین المللی^{۷۵}، همبستگی را شکل می دهد که حاصل همان ظرفیت های محدود خود سازمان جهانی است.

بقای صلح و امنیت بین المللی، تنهایی یکی از وظایف عمده ی سازمان ملل که در ماده ی ۱ منشور اخصاء شده اند محسوب می شود. وعده ی سازمان برای توسعه ی وسایل حل و فصل سایر معضلات ضروری جهانی (نظیر: رشد جمعیت، فقر جهانی و حمایت از محیط زیست) هنوز هم به طور گسترده ای برآورده نشده است. گفت و گوی سازنده ی میان شمال-جنوب در دهه ی ۱۹۸۰ تقریباً مضمحل شده بود. آنکتاد (UNCTAD) ۶ در بلگراد (۱۹۸۳) و آنکتاد ۷ در ژنو (۱۹۸۷) کاملاً شکست خوردند. در همان زمان تعداد کشورهای کمتر توسعه یافته به ۴۲ بالغ گردید.^{۷۶} مواجهه با رشد جمعیتی کلان^{۷۷} با عواقب مصیبت بار برای زیر ساخت های اقتصادی و رشد و توسعه ی آتی ایشان بسیاری از کشورهای توسعه یافته را بر آن داشته تا بر حق خود به توسعه ی اقتصادی اصرار ورزیده. اعتنایی به آن چه بر سر تعادل زیست محیطی خواهد آمد، نداشتند باشند.^{۷۸} در کنفرانس سازمان ملل متحد درباره ی محیط زیست و توسعه (UNCED) در ریودوژانیرو در ژوئن ۱۹۹۲، موضع ممالک صنعتی و گروهی از کشورهای جنوب با یکدیگر تصادم نمود و معلوم شد التیام ناپذیر است. اصلاح ذات البین میان این منافع و اگر در دستور کار بین المللی باقی خواهد ماند. سازمان ملل برای وساطت و تشویق به راه اندازی گفت و گوی جهانی جهت حل و فصل معضلات مبرم اقتصادی و اجتماعی مغفول مانده در حیط بیص تلاش دنیای کمونیست که اکثریت جمعیت جهان را به شدت گرفتار نموده، فراخوانده شده است.

باززایی کامل و جامع سازمان ملل متحد مستلزم این است که حل و فصل اختلافات شرق-غرب با روندی مشابه روابط شمال-جنوب پیگیری شود. تنها سازمان مللی که این مسؤلیت را بپذیرد، می تواند به عنوان موجودی زنده، همچنان که زمانی داگ هامر شولد آن را وصف نموده بود، مورد تقدیر واقع شود. به هر صورت از زمانی که در اوایل دهه ی ۱۹۹۰ معلوم شد اختلافات ایدئولوژیک باید در سطح وسیعی از میان برداشته شود، چشم انداز راه حل کشمکش های جهانی نیز به نظر روشن تر شده است.

۷۵- برای نمونه بنگرید به افزایش نقش جوامع اروپایی و کنفرانس راجع به امنیت و همکاری در اروپا (CSCE) در اختلاف برسر سرزمین یوگسلاوی سابق (۱۹۹۲-۳) به موجب قطعنامه های متعدد شورای امنیت. فعالیت های جامعه ی اقتصادی کشورهای آفریقای غربی در جنگ داخلی لیبیا و مؤثر واقع شدن حفظ صلح محتمل الوقوع توسط آن جامعه (ECOWAS) که تصویب صریح شورای امنیت را کسب نمود (مقایسه کنید با قطعنامه ی ۸۱۳ شورای امنیت مورخ ۲۶ مارس ۱۹۹۳).

۷۶- Hüfner, K., 'The Perspectives of the UN system-Some Concluding Remarks', in *The Role of the United Nations in the ۱۹۹۰s*, (Japanese-German Center Berlin ed., Symposium ۱۹۹۱), p. ۲۱۲. speaks of a lost decade for the developing countries.

۷۷- Impressive figures in Urquhart, B., 'The United Nations in ۱۹۹۲: Problems and Opportunities', *Internat. Aff.* ۱۹۹۲(۶۸), p. ۳۱۳.

- به عنوان نمونه بنگرید به:

۷۸- Stone, C.D., 'Beyond Rio' » *Insuring against Global Warming*, *AJIL* ۱۹۹۲(۸۶), pp. ۸۳۷-۳۴۵ et seq.

بازداشت موقت در دادگاه کیفری استان

اسماعیل کرکین اکبرآبادی ■

مقدمه:

بازداشت موقت قرار تأمینی است که به موجب آن متهم در تمام یا قسمتی از دوران تحقیقات مقدماتی و یا دادرسی باید در بازداشتگاه بماند. این قرار شدیدترین نوع قرارهای تأمین کیفری است. درست است که در سایر انواع قرارها مثل: کفالت یا وثیقه نیز اگر متهم قادر به معرفی کفیل و یا وثیقه گذار نباشد، بازداشت می شود و از این لحاظ با قرار بازداشت موقت نتیجه ی یکسانی دارند اما مع الوصف، در قرار نوع اخیر متهم با وجود امکان معرفی کفیل یا سپردن وثیقه باز هم زندانی می شود. از آن جا که قرار بازداشت موقت با اصل براءت^۱ و آزادی رفت و آمد^۲ افراد مغایر است

و نتایج زیانبار آن غیر قابل جبران می باشد، قانون گذار درباره مشروعیت به کارگیری آن تردید کرده تا دادرسان نتوانند به اراده و دلخواه خود افراد را بازداشت نمایند، به همین خاطر بر خلاف سایر تأمین های کیفری که در اختیار قاضی است تا با احراز تناسب و بر اساس تشخیص خود قرار را صادر کند، موارد قرار بازداشت موقت، به طور دقیق و حصری از طرف قانون گذاران مشخص می گردد و دادرس مجاز نیست در غیر موارد احصا شده در قانون قرار بازداشت موقت صادر نماید. چرا که «در بیش تر اعلامیه های جهانی حقوق بشر و کنوانسیون های بین المللی ناظر به آن از جمله میثاق

بین المللی حقوق مدنی و سیاسی، توصیه شده است که بازداشت موقت نباید به صورت یک قاعده کلی درآید. موارد آن باید در قانون احصا شود و به حداقل ممکن کاهش یابد. این قرار باید به اشد کیفرها اختصاص یابد.»^۳
در نظام کیفری ما قرار بازداشت موقت بر دو نوع است:

الف- قرار بازداشت موقت اختیاری

ب- قرار بازداشت موقت اجباری

■ دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم شناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی و وکیل پایه یک دادگستری

۱. اصل ۲۷ قانون اساسی: «اصل، براءت است و هیچ کس از نظر قانون مجرم شناخته نمی شود، مگر این که جرم او در دادگاه صالح ثابت گردد.»

۲. آزادی رفت و آمد ناشی از آزادی های شخصی است و مفهوم آن این است که هر شخص هروقت بخواهد در داخل کشور رفت و آمد کند و در هر محلی که مایل باشد سکونت نماید و هر موقع بخواهد آن کشور را ترک کند و یا به کشور خود بازگردد.

۳. آخوندی، دکتر محمود، «قرار بازداشت موقت»، علوم جنایی- مجموعه مقالات در تجلیل از استاد دکتر محمود آشوری، چاپ دوم، تهران، انتشارات سمت،

چنان که از عناوین نیز پیدا است در قرار نوع اول، مقام قضایی می تواند با احراز شرایط قانونی متهم را بازداشت کند و می تواند از آن صرف نظر کند و تأمین نوع دیگر بگیرد و در قرار نوع دوم مکلف است با احراز شرایط قانونی، متهم را بازداشت کند. جهات، مدت و نحوه ی صدور هر یک از این دو نوع قرار متفاوت است.

۱. قرار بازداشت موقت در دادگاه کیفری استان

قرار بازداشت موقت در مورد جرایم در صلاحیت دادگاه کیفری استان دو فرض دارد:

فرض اول: قرار بازداشت موقت در مورد جرایمی که با صدور کیفرخواست^۴ از سوی دادسرا در دادگاه کیفری استان مطرح می شود.

فرض دوم: قرار بازداشت موقت در مورد جرایمی که مستقیماً و بدون صدور کیفرخواست در دادگاه کیفری استان مطرح می شود.

۱-۱- قرار بازداشت موقت در جرایم با کیفرخواست

در این قسمت به چگونگی صدور قرار بازداشت موقت، ابقا و فک آن و مسائل پیرامون آن خواهیم پرداخت.

۱-۱-۱- صدور قرار بازداشت موقت

به دلالت بند «ح» ماده ۳ قانون اصلاحی دو حالت زیر مقصود است:

۱- تصمیم بازپرس منجر به صدور قرار بازداشت می شود.

۲- تصمیم دادستان و تقاضای او به انضمام اراده و موافقت بعدی بازپرس، منجر به صدور قرار بازداشت موقت می گردد. تفکیک دو حالت فوق از یکدیگر، به لحاظ آثاری است که بر هر یک مترتب است، چرا که اگر تنها اراده بازپرس منتهی به صدور قرار بازداشت شود، او وظیفه خواهد داشت پس از صدور قرار ظرف بیست و چهار ساعت پرونده را به نظر دادستان برساند. اما اگر به تقاضای دادستان چنین قراری را صادر نماید، پس از صدور، تکلیفی به کسب نظر دادستان نخواهد داشت (مستنبط از بند «ح» ماده ۳)

قرار بازداشت صادره باید مستند و موجه در عین حال مستند به مواد قانونی باشد و دلیل صدور قرار در آن ذکر و حق اعتراض نیز در ضمن صدور قرار به متهم تفهیم گردد. (ماده ۳۷ قانون آ.د.ک)

اما آن چه در مورد صدور قرار بازداشت در مورد جرایم در صلاحیت دادگاه کیفری استان مطرح است این که در صورت عدم حصول توافق بین دادستان و بازپرس در صورتی که قرار بازداشت موقت به درخواست دادستان باشد، مرجع حل اختلاف کدام است؟

بر طبق بند «ح» ماده ۳ قانون اصلاحی «... در صورتی که بازپرس رأساً قرار بازداشت موقت صادر کرده باشد مکلف است ظرف بیست و چهار ساعت پرونده را برای اظهار نظر نزد دادستان ارسال نماید. هرگاه دادستان با قرار بازداشت

۴- کیفرخواست همان ادعاینامه دادستان است که پس از پایان تحقیقات در خصوص متهم صادر می شود. در واقع دادستان در کیفرخواست مدعی است که فردی یا افرادی به عنوان مباشر، شریک یا معاون مرتکب فعل یا ترک فعلی شده یا در آن معاونت داشته اند و از دادگاه درخواست مجازات آن ها را دارد.

به عمل آمده موافق نباشد، نظر دادستان متبع است و چنان چه علتی که موجب بازداشت بوده است مرتفع شده و موجب دیگری برای ادامه بازداشت نباشد، بازداشت با موافقت دادستان رفع خواهد شد و هم چنین در موردی که دادستان تقاضای بازداشت کرده و بازپرس با آن موافق نباشد، حل اختلاف حسب مورد با دادگاه عمومی یا انقلاب محل خواهد بود...»

همان طور که قانونگذار مقرر می دارد در حل اختلاف بین بازپرس و دادستان در قرار بازداشت موقت، تنها یکی از دو دادگاه عمومی و انقلاب صلاحیت دارند و دادگاه کیفری استان در این مورد دخالتی ندارد. برای شناخت نوع دادگاه در زمان تحقق اختلاف، تنها ملاکی که وجود دارد آن است که بازپرس دقت کند جرم مطرح شده در صلاحیت چه دادگاهی است. اگر رسیدگی به جرم در صلاحیت دادگاه انقلاب باشد، مرجع حل اختلاف دادگاه انقلاب و الا دادگاه عمومی خواهد بود.^۵ بنابراین با توجه به محدودیت صلاحیت دادگاه انقلاب می توان گفت که اصل بر این است که مرجع حل اختلاف بین بازپرس و دادستان دادگاه عمومی است مگر در مورد جرایم در صلاحیت دادگاه انقلاب که در ماده ۵ قانون اصلاحی تصریح شده است.

استدلال دیگری که می توان در دفاع از این نظر ارائه کرد این است که اولاً: قانون گذار اصطلاح «دادگاه عمومی» را بر دادگاه کیفری استان اطلاق ننموده است و لفظ «دادگاه عمومی» منصرف از دادگاه کیفری استان است. ثانیاً: از لحاظ سابقه تاریخی این قانون نیز می توان گفت که با توجه به ماده ۳۸ و تبصره ۲ ماده ۱۲۹ قانون اصول محاکمات جزایی (آیین دادرسی کیفری سابق) مصوب ۱۲۹۰ که در بهمن ۱۳۵۲ اصلاح شده، مرجع حل اختلاف میان بازپرس و دادستان نسبت به قرار بازداشت موقت، دادگاه جنحه اعلام شده^۶ است. بدین ترتیب می توان گفت ظهور لفظ «دادگاه عمومی» در بند «ح» ماده ۳ قانون اصلاحی، مطلق بودن صلاحیت دادگاه عمومی جزایی شهرستان در حل اختلاف میان بازپرس و دادستان نسبت به قرارهای مورد اشاره می باشد؛ هرچند اصل جرم موضوع رسیدگی در صلاحیت دادگاه عمومی جزایی شهرستان نباشد.

نکته دیگر این که بر طبق بند «ط» ماده ۳ قانون اصلاحی بازپرس مکلف است در جرایمی که دادرسی آن در صلاحیت دادگاه کیفری استان است در انقضای مهلت چهار ماهه از صدور قرار و در سایر جرایم در انقضای مهلت دو ماهه از صدور قرار، آن را بررسی و مورد بازبینی قرار دهد. تکلیف بازپرس به بازبینی قرار در صورتی بر عهده او مستقر می باشد که پرونده اتهامی منتهی به تصمیم نهایی نشده باشد. در مورد این که چه تصمیمی در دادرسی و مجرمیت، تصمیمات نهایی دادرسی هستند و قرار عدم صلاحیت نیز به تعبیری می تواند تصمیم نهایی در دادرسی باشد که پرونده را به مرجع صالح می فرستد.

مکلف شدن مرجع صادر کننده قرار به بازبینی آن حسب مورد در هر دو ماه یا چهار ماه به این جهت است که وضعیت متهم مد نظر باشد. پس از این که پرونده در موعد معین تحت نظر قرار گرفت، تصمیمی که بازپرس می گیرد از دو حالت خارج نخواهد بود:

۵. مهاجری، علی، «قرار بازداشت موقت در دادرسی جدید»، نشریه پیام آموزش، شماره ۴، ص ۲۵.

۶. تبصره ۲ الحاقی به ماده (۱۲۹) قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۲۹۰ (اصلاحی بهمن ۱۳۵۲): «...ف.ک قرار بازداشت متهم از طرف بازپرس با موافقت دادستان به عمل می آید و در صورت حدوث اختلاف بین دادستان و بازپرس، حل اختلاف با دادگاه جنحه خواهد بود.»
(مراجعه شود به: رضوانی، «نقد و بررسی قانون احیای دادرسیها»، پیام آموزش، ش ۳۶، ص ۴۲).

۲-۱-۱- فک قرار بازداشت موقت

مطابق بند «ط» ماده ۳ قانون اصلاحی، وظیفه اولیه بازپرس بعد از بازبینی قرار، فک آن است؛ چرا که در صدر این بند تصریح شده است: «در صورتی که بازپرس تصمیم بر فک قرار بازداشت داشته باشد، باید نظر خود را به اطلاع دادستان برساند.» قسمت دیگری از بند «ط» در این مورد بیان داشته است: «فک قرار بازداشت متهم از طرف بازپرس با موافقت دادستان به عمل می آید...» بنابراین پس از آن که تصمیم بازپرس به نظر دادستان رسید یکی از دو فرض ذیل متصور است:

۱- دادستان با تصمیم بازپرس بر فک قرار موافقت می کند. بدیهی است پس از موافقت دادستان با فک قرار، اگر پرونده قضایی صدور تأمین متناسب دیگری داشته باشد، بازپرس قرار تأمین دیگری صادر خواهد کرد که در این خصوص می توان گفت به نوعی تبدیل قرار تأمین صورت پذیرفته است.

۲- دادستان با تصمیم بازپرس بر فک قرار مخالفت می کند. در این جا چون نظر دادستان به ضرر متهم است، همچون موردی که دادستان از ابتدا تقاضای بازداشت متهم را می نماید، قانونگذار اجازه نداده است نظر دادستان بر بازپرس تحمیل شود، بلکه اگر بازپرس هم چنان به نظر خود باقی بماند، مورد از موارد ارجاع اختلاف به دادگاه است. ادامه بند «ط» در این خصوص بیان نموده است: «... در صورت حدوث اختلاف بین دادستان و بازپرس حل اختلاف با دادگاه خواهد بود...»

به عقیده بعضی از حقوقدانان «هرچند قانونگذار کلمه دادگاه را مطلق به کار برده است، اما از آن جایی که در قانون اصلاحی در هیچ موردی حل اختلاف بین بازپرس و دادستان به دادگاه کیفری استان ارجاع نشده بنابراین، به قرینه موارد دیگر، این دادگاه حسب مورد دادگاه عمومی یا انقلاب خواهد بود»^۷

۳-۱-۱- ابقای قرار بازداشت موقت

در صورتی که بازپرس نظر به فک قرار بازداشت متهم نداشته باشد آن را ابقا خواهد نمود. ابقای قرار بازداشت همانند صدور اصل این قرار باید مستند به جهات قانونی و مدلل باشد. قسمت دیگری از بند «ط» ماده ۳ مقرر می دارد: «مگر آن که جهات قانونی یا علل موجهی برای بقای قرار تأمین صادر شده وجود داشته باشد که در این صورت با ذکر علل و جهات مزبور قرار ابقا می شود...»

ابقای قرار بازداشت بر خلاف فک آن، مستلزم کسب نظر دادستان نیست^۸ و اگر دادستان نیز حسب اطلاع از بازپرس بخواهد قرار را ابقا نکند به نظر می رسد بازپرس نه تکلیفی به پذیرش نظر دادستان خواهد داشت نه قانون به وی

۷- مهاجری، علی، «قرار بازداشت موقت در داسرای جدید»، قسمت دوم، نشریه پیام آموزش، شماره ۵، ص ۱۲.

۸- به نظر بعضی از حقوقدانان، ابقای قرار نیز باید به تأیید دادستان برسد؛ چرا که باید قانون جزا را به نفع متهم نیز تفسیر نمود و ضرورت کسب نظر موافق دادستان، به نفع متهم است، چون ممکن است دادستان موافق ابقاء بازداشت نباشد و از طرفی ابقاء قرار بازداشت موقت به نوعی صدور قرار بازداشت موقت است که در صدر هر قرار بازداشت باید موافقت دادستان اخذ شود. (مراجعه شود به: پاسخ به سوالات قضایی مربوط به داسرا، معاونت آموزش قوه قضاییه، چاپ اول، تهران، انتشارات جاودانه، ۱۳۸۸، ص ۷۶ و هم چنین: نشست های قضایی دادگستری استان فارس، چاپ اول، شیراز، انتشارات نوید، ۱۳۸۸، ص ۳۴).

چنین اجازه ای داده است. بند «ط» در بیان حق متهم مبنی بر اعتراض به ابقای قرار مقرر می دارد: «... متهم حق دارد از این تصمیم ظرف مدت ده روز از تاریخ ابلاغ به وی حسب مورد به دادگاه عمومی یا انقلاب محل شکایت نماید». اگر متهم به تصمیم بازپرس مبنی بر ابقای قرار اعتراضی نکند، بازپرس در این مقطع تکلیف دیگری نخواهد داشت؛ اما اگر متهم به ابقای قرار اعتراض کرد، بازپرس وظیفه خواهد داشت حسب مورد پرونده را به دادگاه عمومی یا انقلاب ارسال دارد تا به اعتراض متهم رسیدگی شود و اعتراض متهم باید ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ به وی باشد. به نظر می رسد قانونگذار در این قسمت از بند «ط» ماده ۳، قاعده ای متفاوت از قاعده مذکور در بند «ن» وضع کرده است، چرا که در بند «ن» مرجع رسیدگی به اعتراض متهم به اصل قرار بازداشت حسب مورد می توانست دادگاه عمومی، انقلاب یا کیفری استان باشد و این امر از عبارت «دادگاه صالحه» قابل برداشت بود؛ در حالی که در ابقای قرار، مرجع رسیدگی به اعتراض دادگاه عمومی است مگر این که جرم مطرح در پرونده از جرایمی باشد که دادرسی آن با دادگاه انقلاب باشد که در مورد اخیر، مرجع رسیدگی به اعتراض متهم به ابقای قرار بازداشت، دادگاه انقلاب خواهد بود. اما هیئت عمومی دیوان عالی کشور در رأی وحدت رویه شماره ۷۱۰-۱۳۸۸/۱/۱۸ چنین بیان می دارد: «نظر به این که به موجب بند «ل» ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۲/۲۸: هرگاه بین بازپرس و دادستان توافق عقیده در مجرمیت یا منع و یا موقوفی تعقیب متهم نباشد، رفع اختلاف حسب مورد در دادگاه عمومی و انقلاب محل به عمل می آید و این دستور قانونی بر کلیه جرایم صرف نظر از نوع آن اطلاق دارد، لذا عبارت «دادگاه صالحه» مندرج در بند «ن» ماده ۳ قانون مذکور به قرینه قسمت اخیر بند «ل» همان دادگاه عمومی و انقلاب است ...»

بنابراین با عنایت به رأی وحدت رویه مذکور به طور خلاصه می توان چنین گفت:

الف - اگر دادستان با قرار بازداشت موقت صادره از بازپرس موافق باشد و متهم به آن اعتراض نماید حالات زیر مقصور است:

- ۱- اگر جرم مربوط به دادرسی دادگاه کیفری استان باشد، مرجع رسیدگی به اعتراض متهم نیز دادگاه عمومی کیفری است.
- ۲- اگر جرم مربوط به دادرسی دادگاه عمومی جزایی باشد، مرجع رسیدگی به اعتراض متهم نیز دادگاه عمومی جزایی است.
- ۳- اگر جرم مربوط به دادرسی دادگاه انقلاب باشد، مرجع رسیدگی به اعتراض متهم نیز دادگاه عمومی انقلاب است.

ب - اگر بازپرس پس از موعد دو ماهه و چهار ماهه مذکور در بند «ط» قرار بازداشت را ابقا کند، مرجع رسیدگی به اعتراض متهم نسبت به ابقا قرار دارای حالات زیر است:

- ۱- اگر جرم مربوط به دادرسی دادگاه کیفری استان است، مرجع رسیدگی به اعتراض متهم نسبت به ابقای قرار بازداشت دادگاه عمومی جزایی است.
- ۲- اگر جرم مربوط به دادرسی دادگاه عمومی است، مرجع رسیدگی به اعتراض متهم نسبت به ابقای قرار بازداشت، دادگاه عمومی جزایی است.
- ۳- اگر جرم مربوط به دادرسی دادگاه انقلاب است، مرجع رسیدگی به اعتراض متهم نسبت به ابقای قرار بازداشت، دادگاه انقلاب است.

پس از وصول پرونده به دادگاه جهت رسیدگی به اعتراض متهم به ابقای قرار بازداشت، اگر تصمیم دادگاه مبنی بر رد اعتراض متهم باشد، بازپرس تکلیف دیگری نخواهد داشت؛ اما اگر تصمیم دادگاه بر پذیرش اعتراض متهم باشد، بازپرس موظف به فک قرار و عندالاقضاء صدور قرار تأمین مناسب دیگری باشد. نکته بسیار مهم این که به دلالت ذیل بند «ط» ماده ۳ قانون اصلاحی: «چنانچه بازداشت متهم ادامه یابد، مقررات این بند حسب مورد هر چهار ماه

یا هر دو ماه اعمال می شود. به هر حال مدت بازداشت متهم نباید از حداقل مجازات حبس مقرر در قانون برای آن جرم تجاوز نماید.»

بنابراین می توان گفت که بازمینی دو ماهه یا چهار ماهه قرار تأمین منجر به بازداشت، منحصر به یک بار نیست، بلکه هر دو ماه یا چهار ماه باید این اقدام صورت گیرد و بازپرس نیز در زمان باز بینی باید به قانون ماهوی توجه داشته باشد که مدت قرار بازداشت موقت از حداقل حبس آن جرم بیش تر نشود؛ چرا که در غیر این صورت بازداشت متهم غیر قانونی محسوب می شود.

۲-۱- قرار بازداشت موقت در جرایم بدون کیفرخواست

بر اساس تبصره «۳» بند «ن» ماده ۳ قانون اصلاحی، تحقیقات مقدماتی جرائم مشمول حد زنا و لواط مستوجب قتل در دادگاه کیفری استان انجام می گیرد. بنابراین امکان صدور قرار بازداشت موقت بعد از تفهیم اتهام به متهم وجود دارد و با این وصف اگر این دادگاه برای متهمی قرار بازداشت موقت صادر نماید، با توجه به این که طبق قانون اصلاحی، «قرار بازداشت موقت صادره از سوی دادیار یا بازپرس باید به تأیید دادستان رسیده و ظرف ده روز پس از ابلاغ قابل اعتراض در دادگاه صالح است»^۹، این سؤال مطرح می گردد که در صورت صدور قرار توسط دادگاه کیفری استان در مقام تحقیقات مقدماتی، آیا باز هم متهم از حق اعتراض به قرار برخوردار است؟ در صورت مثبت بودن پاسخ، مستند قانونی آن کدام است؟

مشکل اصلی آنجاست که دادگاه کیفری استان به عنوان یکی از شعب دادگاه تجدید نظر استان وفق قانون اصلاحی مصوب ۸۱ صلاحیت رسیدگی به برخی جرایم را پیدا کرده و رسیدگی بدوی می کند. از طرفی، تاکنون آیین دادرسی مربوط به دادرسی عمومی و انقلاب و نیز دادگاه کیفری استان به تصویب نرسیده است و برابر تبصره «۴» الحاقی به ماده ۲۰ قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب ترتیب رسیدگی در این محاکم به نحوی است که در قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۸/۶/۲۸ مقرر شده است. برابر ماده ۳۳ قانون فوق الذکر «قرار بازداشت موقت توسط قاضی دادگاه صادر و به تأیید رئیس حوزه قضایی محل یا معاون وی می رسد و قابل تجدید نظر خواهی در دادگاه تجدید نظر استان ظرف مدت ده روز می باشد. رسیدگی دادگاه تجدید نظر خارج از نوبت خواهد بود. در هر صورت ظرف مدت یک ماه باید وضعیت متهم روشن شود و چنانچه قاضی مربوط ادامه بازداشت موقت متهم را لازم بداند به ترتیب یاد شده اقدام خواهد نمود.

تبصره: در صورتی که قرار بازداشت موقت توسط رئیس حوزه قضایی صادر شود یا محل فاقد رئیس حوزه قضایی و معاون باشد با اعتراض متهم پرونده به دادگاه تجدید نظر ارسال خواهد شد. در صورتی که دادگاه تجدید نظر اعتراض متهم را وارد تشخیص دهد قرار بازداشت موقت را فسخ و پرونده به منظور اخذ تأمین مناسب دیگر به دادگاه صادر کننده قرار اعاده می گردد.»

حال این پرسش مطرح می شود که آیا دادگاه کیفری استان برای صدور قرار بازداشت موقت مکلف به رعایت ماده ۳۳ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری است؟ در صورت مثبت بودن پاسخ، با چه

۹- بند «ن» ماده ۳ قانون اصلاحی، نظریه شماره ۷/۵۲۶۱ - ۱۳۸۲/۶/۲۹. به نقل از: مجموعه آیین دادرسی کیفری، جلد اول، چاپ نهم، تهران، انتشارات معاونت پژوهش، تدوین و تنقیح قوانین و مقررات ریاست جمهوری، ص ۱۲۱، ۱۲۸۴.

اداره حقوقی قوه قضاییه در این باره می گوید: «در نقاطی که دادسرا تشکیل شده است، مواد ۳۳ و ۳۴ و ۳۷ ق.آ.د.ک ۱۳۷۸ نسخ شده است»

به نظر می رسد این عقیده در مورد دادگاه کیفری استان قابل دفاع نباشد، زیرا اولاً پذیرش این نظر با حقوق متهمین در تعارض بوده. ثانیاً برخلاف نص صریح قانون است که اعلام داشته ترتیب رسیدگی در دادگاه کیفری استان مطابق مقررات قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۷۸ است.^{۱۰} از این رو با رعایت اصل سی و هفتم قانون اساسی^{۱۱} و توجه به این امر که اصولاً صدور قرار بازداشت موقت خلاف اصل است؛ باید برای متهم حق شکایت در قالب ماده ۳۳ قائل گردیم؛ زیرا اصل بر قابل اعتراض بودن قرار بازداشت موقت و دو مرحله ای بودن رسیدگی در تمام قرارها است و این که باید به قرار صادره در مرجع بالاتر رسیدگی گردد. البته بعضی از حقوقدانان قائل به غیر قابل اعتراض بودن قرار بازداشت موقت صادره توسط دادگاه کیفری استان هستند؛ چرا که «اولاً مقنن فقط قرار بازداشت موقت صادره در دادسرا را قابل اعتراض دانسته و مفهوم مخالف این امر غیر قابل اعتراض بودن سایر قرار بازداشت هاست. ثانیاً دادگاه مقامی بالاتر از دادسرا است و دادگاه کیفری استان که از ۵ نفر عضو تشکیل شده است، اتخاذ تصمیم آنان خالی از اشکال و نقص خواهد بود و بنابراین به رسیدگی در مرجع عالی نیاز نخواهد بود»^{۱۲}.

به طور کلی می توان گفت نظر اول با موازین حقوقی و خصوصاً حقوق متهم سازگارتر باشد و این استدلال که وجود پنج نفر قاضی در دادگاه کیفری استان مانع اشتباه و نقص نخواهد بود، مردود است، چرا که احتمال خطا در رأی این قضات نیز طبیعتاً وجود دارد و تعدد قاضی در این دادگاه دلیل بر غیر قابل اعتراض بودن قرار بازداشت صادره نیست، بلکه در جهت حفظ و حمایت از حقوق متهمین است و در صورت پذیرش نظر دوم با فلسفه وجودی تعدد قضات در تعارض خواهد بود و نقض غرض خواهد بود. اما این که در چه مرجعی قابل اعتراض است خود قابل بحث است. از یک طرف می توان گفت که مرجع اعتراض دیوان عالی کشور است و بعضی نیز معتقدند که بر اساس قواعد کلی حاکم و موارد آن در ق.آ.د.ک قابل اعتراض در دادگاه تجدید نظر استان است.^{۱۳}

حال این سوال مطرح می گردد که با پذیرش اعمال ماده ۳۳ ق.آ.د.ک ۱۳۷۸ (این که صدور قرار بازداشت موقت صادره باید به تأیید رئیس حوزه قضایی برسد) مقصود از رئیس حوزه قضایی، رئیس دادگستری محل وقوع جرم است یا رئیس شعبه اول دادگاه عمومی شهرستان مرکز استان و یا رئیس کل دادگستری استان که رئیس شعبه اول دادگاه تجدید نظر و رئیس دادگاه های کیفری استان است؟ و یا این که به استناد ماده ۱۰ آیین نامه اصلاحی قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۱/۱۹ که مقرر داشته:

«از تاریخ اجرای این قانون در هر حوزه قضایی اختیارات دادستان که در اجرای قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ به رئیس حوزه قضایی تفویض شده بود مجدداً به دادستان محول می شود.» و نیز به استناد ماده ۱۶ همین آیین نامه که دفاع از کیفر خواست را در دادگاه کیفری استان بر عهده دادستان شهرستان مرکز استان قرار داده، موافقت دادستان شهرستان مرکز استان برای تأیید قرار بازداشت موقت لازم است؟

در این مورد دو نظر ابراز شده است. بعضی از حقوقدانان عقیده دارند قرار بازداشت موقت صادره باید به تأیید رئیس کل دادگستری استان برسد زیرا دادگاه کیفری استان مقامی بالاتر از دادگاه عمومی است و از بین شعب تجدید نظر

۱۰ - محمد زاده، شهرام، «بازداشت موقت در دادگاه کیفری استان و حق شکایت متهم»، نشریه پیام آموزش، شماره ۲۰، ص ۲۶.

۱۱ - اصل ۳۷ قانون اساسی: «اصل برائت است و هیچ کس از نظر قانون مجرم شناخته نمی شود، مگر این که جرم او در دادگاه صالح ثابت گردد.»

۱۲ - مجموعه نشست های قضایی، معاونت آموزش قوه قضاییه، ش ۱۸، چاپ اول، قم، نشر قضا، ۱۳۸۴، ص ۱۵۲.

۱۳ - رضوانی، «نقد و بررسی قانون احیاء دادسراها، قسمت دوم»، نشریه پیام آموزش، ش ۱۰، ۱۳۸۲، ص ۵۲ و هم چنین مراجعه شود به: حریری، مهدی، «رسیدگی

در دادگاه کیفری استان و اشکالات»، به نقل از پایگاه: lawyerkmh.mihanblog.com

تشکیل می‌گردد و عده‌ای نیز بر این عقیده‌اند که قرار مذکور باید به تأیید رئیس حوزه قضایی برسد که رئیس شعبه اول دادگاه عمومی و انقلاب مرکز استان است.^{۱۴}

در مقام نتیجه‌گیری باید گفت که هرچند مقررات ماده ۲۰ قانون اصلاحی، دادگاه کیفری استان را شعبی از دادگاه‌های تجدید نظر استان دانسته و دادگاه تجدید نظر نمی‌تواند مرجع رسیدگی به اعتراضات نسبت به تصمیمات دادگاه هم‌عرض باشد و از آن‌جا که دیوان عالی کشور نیز مرجعی است که حدود صلاحیت و اختیارات آن در ق.آ.د.ک به شرح ماده ۲۶۱ و بعد از آن تعیین شده و رسیدگی در این مرجع شکلی بوده، این اعتقاد مخدوش است که دیوان صلاحیت رسیدگی به اعتراض مذکور را داشته باشد. بنابراین به نظر می‌رسد قرار بازداشت موقت در دادگاه کیفری استان قطعی باشد؛ هرچند که با حقوق دفاعی متهم و سایر اصول حقوقی در تعارض است و این عیب بزرگ بر قانونگذار وارد است؛ که باید هرچه زودتر این ابهام قانونی را برطرف نماید. اداره حقوقی قوه قضاییه در این مورد می‌گوید: «در مورد قرار بازداشت موقت توسط دادگاه کیفری استان قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب ساکت است و به نظر می‌رسد تأمین مأخوذه توسط خود دادگاه کیفری استان قطعی باشد، هم‌چنان که تبصره ذیل ماده ۱۶۹ قانون آیین دادرسی کیفری سابق، اخذ تأمین به وسیله دادگاه را قطعی می‌دانست.»^{۱۵} در مورد صدور قرار بازداشت موقت در مورد جرایم مشمول صلاحیت دادگاه کیفری استان توسط قضات دادگاه عمومی بخش به جانشینی بازپرس نیز باید گفت که این قرار نیز مانند مواردی که بازپرس رأساً قرار بازداشت موقت را صادر می‌نماید قابل اعتراض بوده و مرجع رسیدگی به این اعتراض نیز دادگاه عمومی شهرستانی است که دادگاه عمومی بخش در حوزه آن قرار دارد.^{۱۶}

از طرف دیگر این سؤال مطرح می‌گردد که آیا صدور قرار بازداشت موقت در دادگاه کیفری استان نیاز به امضای همه اعضا دارد یا این که فقط امضای رئیس دادگاه کفایت می‌کند؟ به نظر می‌رسد با توجه به تبصره ۳ ماده ۲۰ قانون اصلاحی که رسمیت دادگاه را با حضور رئیس و کلیه مستشاران دانسته، قرار بازداشت موقت و سایر قرارهای تأمین باید به امضای تمامی اعضای دادگاه برسد؛ چرا که صدور قرار یک تصمیم قضایی است. به نظر می‌رسد در صورت عدم توافق باید قائل به نظر اکثریت بود. در پایان باید افزود که قانون ما همان‌طور که در مورد قابل اعتراض بودن قرار بازداشت موقتی که توسط دادگاه کیفری استان صادر می‌گردد ساکت است، در مورد چگونگی ابقا و فک آن نیز ساکت است و تنها الزام این دادگاه این است که مدت قرار بازداشت نباید از حداقل مجازات قانونی برای آن جرم تجاوز نماید. بنابراین قانونگذار هرچه سریع‌تر باید با اصلاح قانون این ابهامات را برطرف نماید.

۱۴- مجموعه نشست‌های قضایی، همان منبع، ص ۱۵۰.

۱۵- نظریه شماره ۷/۱۱۶۸ - ۱۲۸۲/۲/۳.

۱۶- مشاوره قضایی تلفنی ویژه امور کیفری، معاونت آموزش قوه قضاییه، جلد ۱۵، چاپ اول، قم، ۱۳۸۸، ص ۲۲.

نوروز روز دادگری

من دانه افلاکم یک چند در این خاکم
چون عدل بهار آمد سرسبز شود دانه

رواست پیش از آغاز سخمن، نوروز، جشن زمین، جشن زمان و جشن انسان را تبریک گویم. نوروز جشن دادگری نیز به شمار آمده است و شاید برترین ویژگی این روز در تمدن ما همین پایگاه داری و دادگری باشد. اما از این دریچه در روزگار ما این جشن کمتر چشم پژوهشگران را به سوی خود خوانده است و کمتر نویسندگان در این باره سخن گفته‌اند. هر چند گزارشگران رخدادهای پیش از میلاد و پیش از اسلام به روشنی در این باره داد سخن داده‌اند و موضوع چنان روشن است که با اندک نگرش و فراستی هر کس آن را می‌یابد.

آیا تاکنون به این اندیشیده‌اید که بهترین فصل سال کدام است و پس از گزینش آن به ماهها نیز چشم انداخته‌اید که کدام یک برتر است؟ اگر این دو روشن شد در پایان به گزینش برترین روز سال ره جسته‌اید؟ نیاز به برگ‌شماری نوشته‌ها و گزارش‌ها نیست. پژوهشگران در سده‌های گذشته به این ارزیابی و سنجش پرداخته‌اند. بهترین فصل را بهار، برترین ماه را فروردین و دلرباترین روز را نوروز دانسته‌اند؛ اما پرسش این‌جاست که شاخص این گزینش چیست و انگیزش این برتری بر دیگر روزها و ماهها کدام است؟ اگر بخواهیم همراه رهروان و پی جویان این بررسی تاریخی و جغرافیایی شویم، سخن بدین کوتاهی پایان نمی‌پذیرد؛ اما چکیده گزینش و برداشت نویسندگان آن است که این برتری جاه و جلال نوروز به علت دادگری، اعتدال و میانه‌روی است. بلان‌گونه که «در شاهنامه می‌خوانیم که دیوان از تهمورث شکست دیدند و گرفتار بندوی شدند و از او خواستند که آنان را نکشد تا هتر نوشتن بدو بیاموزند:

که ما را مکش تا یکی نوهنر بیاموزی از ما کت آید به بر
نیشن به خسرو بیاموختند دلش را به دانش برافروختند»
(فرهنگ ایران باستان، پوراداد)

اما تهمورث بزرگ‌ترین خدمتی که کرد این بود که خط و نوشتن را به همگان آموخت و از انحصار دیوان زورمند ستمگر که خود آیین بر پامی داشتند و خویش را از آن بایدها و نبایدها جنای پنداشتند درآورد. پس از آن دوباره دیوان نیرو یافتند این بار جمشید برای پشتیبانی و جانبداری از مردم به پا خاست و در یک مبارزه طولانی بر آنان چیره شد و او در پی آن بود که اختلافات طبقاتی را برافکند به گونه‌ای که همگان از همه بخشش‌های خلوندی و امکانات زندگی برخوردار شوند و این پیروزی در روز نوروز رخ داد و بدین انگیزه نوروز را در فرهنگ ایران کهن به عنوان شاخص آیین داد و برابری قرار دادند همان‌گونه که مهرگان نیز پیروزی فریدون بر ضحاک است. بر همین مبنا پس از وی نوروز روز آزادی زندانیان نیز به شمار می‌آمده است.

رها کرد زندانیان را ز بند برآورد کام دل مستمند

برهان قاطع به این نکته اشاره می‌کند که «هر سال از نوروز عامه تا نوروز خاصه که شش روز باشد، حاجت‌های مردمان را برآوردندی و زندانیان را آزاد کردندی و مجرمان را عفو فرمودندی.» اما دیوان، ستمکاران زورمند، کیش و باور مردم را تعیین می‌کردند و قانون را خود بی می‌نهادند و سوگمندانه قانون را فقط برای دیگران می‌دانستند و خود را از آن بی‌نیاز می‌پنداشتند.

این آسیب و آشوب بدین جا ختم نمی‌شود. آنان خط و نوشتن را به گونه‌ای سری و پنهانی در بین خود رواج داده بودند و دیگران را از آن بهره‌ای نبود. تهمورث پس از پیروزی، آنان را به جان ایمن ساخت. بدین شرط که خط و نوشتن را در آغاز به او و سپس به همه مردمان بیاموزند. چندی بر این رخداد گذشت و سال‌هایی سپری شد. دوباره دیوان قدرتمند شدند و بر ارکان جامعه دست یازیدند و چارچوب سرزمین را در دست گرفتند و شد آن چه شد. این بار جمشید بر آنان تاخت و بر گروه پرشمارشان چیره شد و در روزی که شب و روز به یک اندازه بود، یعنی نوروز، آن پیروزی را جشن گرفت و پیروزی جمشید و برابری شب و روز در هم آمیخت؛ اما دیوان قانون‌گریزان خودشیفته‌ای بودند که از مردم و حقوق آن‌ها روی گردانده بودند.

تو مردیو را مردم بد شناس کسی کو ندارد ز یزدان سیاس

به همین انگیزه پس از پیروزی جمشید از آن روزگار تاکنون در آغاز فروردین مردم در شادباش نوروزی پیروزی و کامیابی افرخ بلایمی گویند سر سال نوروز و فصل بهار که باشد شب و روز بر یک قرار...

این پیوند زمین و زمان و پیروزی، دستاوردی شد تا نوروز همه را به دادگری فراخواند.

سالیان فراوانی است که ما خانه خود را می‌تکانیم، پلیدی و پلشتی آن را به دور می‌ریزیم و پس از این خلق زیبا به ساختن خلق نیکو همت می‌گماریم. پس از آراستن خانه، که خانه‌تکانی گل است، به خانه‌تکانی دل ره می‌یوویم و به چهارشنبه‌سوری می‌رسیم تا درون خود را چونان بیرون، زیبا و دوست‌داشتنی کنیم. با این همه از یک آسیب و گمراهی دور نشده‌ایم.

اندیشمندان، ما را از عبادت عادتی برحذر داشته‌اند اما ناباورانه می‌بینیم جشن ما هم عادت‌ی شده است و به عمق و ژرفای آن دل نمی‌دوزیم. چنان که گویی یک رسم بی‌محتوا را برگزار می‌کنیم. بیاییم برای آن که خود را با آن معیار پیشینیان در ترازوی ترازمندی قرار دهیم در آستانه ورود به جشنواره نوروزی و قدم نهان به خانه‌تکانی دل ببینیم تا چه پایه و مایه دادگری مردمی را ارج می‌نهیم و به راستی با خود خوشتنمان صادقیم؟

برای پاسخ راه زیادی نیماییم. روزنامه‌ای را بکشایید. آن وقت شگفت‌زده می‌شوید که به راستی ما سرمداران دادگری هستیم؟ نخستین فرمانروایان این سرزمین که پیشدادیان بودند و بر ما بانگ برآوردند که پیش و بیش از هر کاری به دادگری پردازیم. حال تا چه پهنای آن بند در این روزگار اثری به چشم می‌خورد؟

«سازمان امداد و نجات می‌گوید بیش از نیمی از مجروحان تصادف در مسیر انتقال به بیمارستان جان می‌دهند.» از این خبر اندوهگین نشوید. زیرا قرار است سازمان امداد و نجات در سومین کنگره بین‌المللی ایمنی راه‌ها توانمندی‌های خود را به نمایش بگذارد. خواننده خردورز به یاد دارد که در فرهنگ اسلامی نجات جان یک انسان همانند نجات جان همه آدمیان است.

«سازمان حمایت از مصرف‌کننده سال‌هاست اعلام داشته نوعی از اتوبوس‌های بین شهری فاقد تجهیزات کامل ایمنی است و هر بار جان ده‌ها نفر را تهدید می‌کند و به علت آن کمبودها دچار حریق می‌شود.» جای دودلی نیست که همه این مدیران خوانده‌اند بنی‌آدم اعضای یک پیکرند. البته هرگاه یکی از این آتش‌سوزی‌ها پدیدار

می‌شود، چند روزی همه رسانه‌های ملی و عمومی و خصوصی و شخصی بدان می‌پردازند و ناله و گلابیه بر می‌دارند که حقوق شهروندی چه شد؟ همگان نیز آن را می‌شنوند شخصی نامه می‌نویسد که در میدان تره‌بار به شخصیت و ارزش انسانی او اعتبار شایسته‌ای نمی‌دهند اما در برابر به میوه و تره‌بار آن‌جا ارزش‌های فزون‌تری بخشیده‌اند (روزنامه آرمان، سه‌شنبه ۱۳۹۳/۱۱/۹، ص ۴) کار بدین‌جا خاتمه نمی‌پذیرد. دیرگاهی است قانون ادغام صنایع‌های بیمه به تصویب رسیده و همه مراحل آن طی شده است. باور آن است که قانون جدید سودمندی بیشتری برای مردم ایران خواهد داشت. اما نمی‌دانم چرا هیچ‌یک از مدیرانی که خود را مجری قانون و وامدار پذیرش و کنش آن می‌تاندند دل به اجرای آن نمی‌دهند؟ کدام وابستگی دل آنان را چنان ربوده که دل به اجرای این قانون نمی‌سپارند؟ موضوع مهم‌تر آن که بازرسی کل کشور، اصل نود مجلس و دیوان عدالت اداری چرا بدین موارد نمی‌پردازند؟ هرکس دانش‌آموزی داشته باشد و با نگرش ملی بخواید در آموزشگاهی دولتی درس بخواند نمی‌داند هنگام ثبت‌نام چه بلبشویی به پای می‌شود. مدیران فرهنگمند به زور پدران و ملادران را او می‌دارند مبلغی به آموزشگاه‌ها بپردازند و صد البته همیشه مدیران محترم آموزش و پرورش آنان را از گرفتن پول برحذر می‌دارند. یادم آمد که در قانون اساسی ما این آموزش‌ها اجباری و مجانی است.

می‌توان سری هم به شهرداری‌ها زد. فروختن تراکم از کجا آمده است؟ چه پیشه و ریشه‌ای دارد که فضای شهر را می‌فروشند و مانع حرکت آزاد هوا و جریان طبیعی باد می‌شوند؟ امری که خود سرمنشأ آلودگی هوا و پی و پایه آسیب و خسارات فراوان به سلامت جامعه است. آیا تاکنون گذرatan به بیمارستان‌ها افتاده است؟ داستان زیرمیزی پزشکان متخصص عالی‌قدر از کجا اینسان در چشم ماست؟ هرچند پنهانی است، آن قدر آشکار است که زشتی خود را از دست داده و داستانی نخ‌نما شده است.

سخن از سلامتی و حقوق مردم شد. به جنگل‌ها و مراتع هم نیم‌نگاهی بیفکنید. چه کسانی با گریز از قانون و با وجود آن که این اموال عمومی است نه دولتی و از نگاه شرع انفال است، با راهکارهایی در این جنگل‌ها درختان را می‌افکنند و به جای آن‌ها خانه و مزرعه و ویلا و آپارتمان می‌نشانند. در مدت محدود دولت نامحمود پیشین دیدیم حتی بستر رودخانه‌ها را دولتی تلقی کردند و برخلاف صریح مواد ۱۵۶ تا ۱۵۹ قانون مدنی، منافع عمومی و مصالح سرزمین را وزارت نیرو و سازمان آب منطقه‌ای در نظر نگرفت و بر رودخانه و آب آن که ملک شخصی اشخاص بود فرمان راندند. گفتنی است قانون ملی شدن آب آمده است پلیس آب

نخواستگان می‌شنویم چندان مهم نیست که چه می‌دانیم اهمیت کار در آن است که چه کسی را می‌شناسیم. بیاییم این شجره خبیثه را که بالیده و بارور شده و ریشه در بسیاری از حساس‌ترین جایگاهها دوانده است از جای در آوریم. نخست باید دید از کی و کجا سیاست و داری در هم آمیخته شد؟ هر چند بر در و دیوار نوشتند از هر در سیاست وارد شود عدالت از پنجره می‌گریزد. آیا در عمل و اجرا قوانین درست به همان اندازه که نیاز و منزلت ایران ایجاب می‌کند اجرا می‌شود؟ این واگرایی از کجا و چگونه آغاز شد؟ باید به روشنی گفت از هنگامی که ما چارچوب خردورزی و ارزیابی درست را از دست دادیم و قوانین تنها نوشته‌های روی کاغذ به شمار آمدند دچار این بحران خردسوز و سامان برانداخته شدیم. در این که ایرانیان شکیبا و سر به راه و بردبارند هیچ تردیدی نیست. با این همه تراز سالنامه و کارنامه ما نشانگر توانایی‌ها و داشته‌ها و انباشته‌هایمان نیست. بی‌گمان یکی از مهم‌ترین علل این واگرایی و بی‌ترتیبی ریشه در قانون‌گریزی دارد. خودکامگی افراد دمل چرکین فسق و فجور و فساد را می‌پراکند و البته ریشه در سده‌های پیشین دارد. به گفت‌وگوی عباس میرزا، ولیعهد دلاور ایران که با ژوهر فرانسوی هم‌پسری دارد توجه کنید: «می‌دانم این چه قدرتی است که شما اروپاییان را بر ما مسلط کرده چیست؟ و موجب ضعف ما و تلقی شما چه؟ آفتاب که قبل از رسیدن به شما بر ما می‌تابد اما تأثیرات مفیدش در سر ما کمتر از سر شماست. یا خدایی که مراحمش بر جمیع ذرات عالم یکسان است، خواسته شما را بر ما برتری دهد؟ گمان نمی‌کنم. اجنبی حرف بزن. بگو من چه بکنم که ایرانیان را هشیار نمایم؟»

از آن زمان در سال‌های پر مخاطره پژوهش‌های در خور توجهی به عوامل عقب‌ماندگی از یک سو و برون رفت از این اوضاع و احوال از دیگر سو شده است. دل‌مشغولی اندیشه‌ورزان آن بوده که این سرزمین همه چیز دارد اما برداشت درست و ترازمند از آن‌ها نمی‌شود. چرا آن حمیت و استواری در حفظ منافع ملی در کار و بارمان نیست؟ به راستی ریشه ناکامی‌ها و هزینه‌های فراوان و دستاوردهای اندک ما کجاست؟ گوشه‌های ناشناخته آن را چگونه بیابیم و کالبدشکافی آن از کجا باید آغاز شود؟ بی‌گمان دادگری بالاترین ارزش‌هاست. اما این پرسش مطرح است که چرا بدان در نمی‌گشاییم؟ در مشروطه هم مردم عدالت‌خانه می‌خواستند نه مجلس. اما مجلس به دست آوردند ولی از دادگری خبری نبود. فروپاشی آن نظام خودکامه ره به جایی نبرد. گسترش اندیشه آزادی‌خواهی و تلاش برای حکومت قانون از آن هنگام تاکنون در ذهن و بر زبان اندیشه‌ورزان نگران این آب و خاک بوده و هست. فراز و نشیب‌های فراوانی به خود دیده تا بدان جا که برخی

هم در آن پیش‌بینی شده. اما اگر تاکنون شما حتی یک پلیس آب دیده باشید اگر چه به خواب ما هم آن را زیارت کردیم. پرسش‌های آزمون ورودی تحصیلات تکمیلی فاش می‌شود. اما از دنباله کار تن می‌زنند. اسکله‌های به‌دور از قانون و مقررات ساخته می‌شود. همه هم فریاد می‌کنند اما کنش مهربانانه در رفتار با آن‌ها برگزیده می‌شود. دانش‌تان کل کشور بانگ بر آسمان برمی‌دارد که هزاران میلیارد موقوفه بانک‌ها مانده است و این موسسات مالی باید بدهکاران را راحت بپیگرد قرار دهند! اما گوشه بدین سخن بدهکار نیست. سه‌هزار میلیارد از بودجه عمومی به وسیله یکی از دولتی مردان حیف و میل می‌شود و هر بار مانی در بازگرداندن این ثروت هنگفت ایجاد می‌شود. در سازمان تأمین اجتماعی برای مردگان - نه زندگان - تأمین اعتبار می‌شود. یارانه به حساب برخی اموات و افغانی‌ها ریخته شده است ولی دولت آغاز کننده به مهربانی، بر این بیداد دادرگانه برتافت. همه از اوژه مرگ بیمناک می‌شوند. اکنون سخن روزنامه‌ها را ببینید: «تابوی ایلز می‌شکند» بنا به آمار رسمی کشور تعداد مبتلایان به ایلز هر روز رو به افزایش است. سخن جمعی از هنرمندان در همایش اعتراض شهروندان به آلودگی هوا در بیانیهای از سران سه قوه درخواست کردند قوانین و مقررات سازمان محیط‌زیست اجرا شود و یادآور شدند در تهران روزانه انسان‌های پرشماری از رهگذر آلودگی هوا جان می‌سپارند. (روزنامه آرمان، سه‌شنبه ۱۷/۹/۹۲، ص ۴)

شگفت‌انگیزتر آن که حجم فراوانی از قوانین و مقررات ما درباره محیط‌زیست است و باز هم این فاجعه گریبان‌گیر ما شده است؛ اما از این آمار وحشت نکنید. ما در شمار اندک کشورهایی هستیم که در قانون اساسی خود به محیط‌زیست پرداخته‌ایم. از یاد بردم که بگویم همین قانون اساسی است که به عنوان قانون برتر و قانون نخست بن‌مایه همه قوانین و مقررات است و هیأت دولت و سازمان‌های عمومی باید در هر تصمیمی از چارچوب آن عدول نکنند.

درباره میراث فرهنگی که مگو و مپرس. این برگ‌های شناسنامه فرهنگ و تمدن ما در بی‌مهری تمام پوسیده می‌شود. به گونه‌ای که حتی در قانون‌گذاری هم امکان اعتراض و پرخاش مردم نسبت به تجاوز و تخریب این اموال نادیده گرفته شده است و شکایت تخریب‌ها و آسیب‌ها را فقط از سازمان میراث فرهنگی قانونی دانست‌اند. به یاد داشته باشیم سازمان میراث فرهنگی کارگزار است و مردم مالکان واقعی و اصیل به شمار می‌آیند. اکنون دوری با شماست. ما قانون داریم؛ آن هم از نوع اساسی. در جایگاه قانون عادی نیز فکری برای دشواری‌های پیش رو شده است؛ همان گونه که در مورد آب یادآور شدم. پس چه چیز ما را چنین درمانده و وامانده ساخته است؟ چقدر دردناک است که از

به «نظریه حکومت قانون در ایران» پرداخته‌اند. به یاد داشته باشیم هر رخداد شومی پیش از آن که از بیرون ما را دستخوش حمله و یورش کند در درون دچار لغزش و لرزش شده‌ایم. آیا هنگام آن نرسیده که مدیریت بحران، اندیشه‌ای خردورز را پایه ریزد و چارچوبی استوار برگزیند که نخست قوانین برابر اصول، عرفه اخلاق و معیارهای بین‌المللی تدوین شود؟

دو دیگر قانون فقط برای نوشتن روی کاغذ و چاپ و آگاهی همگانی نیست. قانون اجرایی دقیق و بی‌وقفه می‌خواهد. اگر چنین اراده و آگاهی و مدیریتی بر باشد دیگر آسیب‌ها و چالش‌ها خود به خود از میان می‌رود. مهاجرت و دلدادگی به دیگر سرزمین‌ها که فرهیختگان در پی گزینش آن‌اند دستاوردش آن می‌شود که اندیشمندان توانمند سرزمین را ترک کنند و خود شیفتگان بر این باور بنشینند که خود قانون‌اند. بیا بییم در شیوه رفتاری خود نگرشی دوباره بیفکنیم. گه‌گاه تشریفات را بی‌اعتبار تلقی می‌کنند و از یاد می‌برند که استادان حقوق بارها گفته‌اند دادگری در آیین رسیدگی تضمین دادگری ماهوی است و شناسایی عدالت از رهگذر پذیرش آیین رسیدگی آن است. بانک جهانی در گزارش سالانه خود از محیط کسب‌وکار کشورها اعلام کرده زمان مصرف شده در هر دعوا در کشور ایران بین سال‌های ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۰، ۵۲۰ روز بوده است. به یاد داشته باشیم که تراکم پرونده‌های دادگستری یکی از سنجش‌های ارزیابی فساد اداری به حساب می‌آید. سازمان‌های جهانی ایران را در زمره کشورهای ناشاد جهان به شمار آورده‌اند.

واکاوی آن چه آمد هشداری است که ما را آگاه می‌سازد قانون داریم، مجلس داریم، ابلاغ و حکم و دادگاه داریم اما اراده اجرایی و باور استوار به اجرای قانون نداریم. ریشه این همه آسیب و خسارت و زیان در قانون‌گریزی و بی‌ایمانی ما به قانون و اجرای درست آن است. چون باور همه ما از این ریشه می‌گیرد که ایران برای همه ماست، سرزمینی که دلاویز و دل‌ربا و گاهواره تملن و فرهنگ شناسایی می‌شود، این نوروژ، خانه دل را بتکانیم و شست‌وشویی شادانه کنیم و نخست بر تدوین درست قوانین استین معرفت بالا زنییم و اصول گرایی را از دست ندهیم که به قول سیسرون، قانون فاقد معنا و معرفت حکم زور است. بر این امید که فردای روشن با بهار پیش رو و نوروژ خجسته آغاز شود نوروژ تان چونان نوروژ جمشید در مبارزه با قانون‌گریزی‌ها، اصول ستیزی‌ها و نامردمی‌ها پیروز و فرخنده‌باد.

دکتر سیدمحمدعلی دادخواه*

درسی پر بها از شیخ بها

شیخ بهایی نیازی به معرفی ندارد و هر آن چه لازم بوده درباره وی گفته شده و بیش از آن همه تکرار است. اما ابعاد چندگانه شخصیت و دانش او چنان گسترده و گاه حیرت آور است که اگر هر از گاهی روزنه‌ای جدید به آموزه‌های او بگشاییم، درس‌ها گرفته و نکته‌ها آموخته‌ایم. به راستی مردی که در نوجوانی و هنگام مهاجرت از سرزمین‌های عربی به ایران، زبان فارسی را نمی‌دانست، اما سالیانی بعد، در نثر و نظم پارسی، سرآمد نویسندگان و شاعران زمان خویش شد، شگفتی نمی‌آفریند؟ کافی است اندکی به آن چه او کرد ببیندیشیم: پایه‌گذار فارسی نویسی فقه، ترانه‌سرایی چیره‌دست که اشعار آهنگین او، تصور تبار غیر ایرانی‌اش را مشکل می‌ساخته، چه رسد به آن که در سلک جماعت متشرعه به حساب آید، شیخ الاسلام اصفهان، صاحب تألیف در ادبیات عرب و عجم، آراسته به دانش نجوم و هیأت، ریاضیات، فلسفه و البته معماری که بعضی شاه‌کارهای معماری اصفهان بلو منتسب است.

شیخ چنین صاحب فنون و به تعبیری درست و دور از گزافه، علامه که در هر دانش بهره‌ای داشت، کلامی ارزشمند دارد که می‌تواند برای همگان و از جمله ملازمان همیشگی دادگستری (دادرسان و وکلای)، درسی آموزنده باشد. شیخ شیرین‌گفتار با اشاره به وسعت دانش خود گفته بود: «با هر صاحب فنونی چون خود که در افتادم، بر او غالب شدم و چون وقت منازعت (علمی) با صاحب فنی رسید، مغلوب او گشتم»

جدای از آن که در این سخن نوعی تواضع پنهانی گوینده به چشم می‌خورد، لیکن حقیقتی قابل فهم نیز در آن به روشنی قابل تشخیص است پیام این صاحب نظر علوم منقول و معقول، دقیق و انتزاعی، طبیعی و ماورای ماده، ترجیح اثبات‌شستگی از یک علم در مقابل برخورداری پارگون از علوم است. البته در عصر حاضر که شاخه‌های دانش کثرت بی‌اندازه یافته و با سرآمد دوران علامگان، وقت دوره دانش جزئی نگر رسیده، پذیرش آموزه چند صد ساله پیشین، آسان گشته، اما حلاوت‌پند شیخ در آن است که او زمانی این واقعیت را بیان داشت که هر دانشور که دستی در علوم مختلف داشت، بزرگ شمرده می‌شد و بیش از

نیل به عمق دانش، آشنایی با آن مهم می نمود.

حال، درس ملازمان قضا از سخن شیخ در چیست؟

نقبی به گذشته نه چندان دور به ما آموخته که هزینه دوباره تجربه کردن آنچه می توانست به راحتی از پیشینیان خریدند خود بیاموزیم، چه گزاف و گران می باشد. مگر وقتی فکر تشکیل دادگاه های عام مطرح شد و بعضی از ارباب دادگستری آن را نسخه شفابخش رنجوری عدلیه می دانستند و بر آن پای فشرده و به عقل جمعی صاحبان نظر بی اعتنائی نمودند، آموزه شیخ الاسلام اصفهان نمی توانست راهنمای عمل قرار گیرد؟ البته سادگی و بی پشتوانه بودن اندیشه جمع مهارت های عملی و علمی قضا در دلداس های عام، به زودی خود را نشان داد، اما تاوان سنگین آن را ارباب رجوع محاکم با پدید آمدن دلداس های سطحی و صدور آرای نازل پرداخت نمودند.

اکنون که زخم سترگ دادگاه های عام با احیای مجدد دلداسها و تفکیک عملی دادگاه های عمومی به محاکم حقوقی و کیفری، تا اندازه ای التیام یافته، سخن گفتن از تشکیل دادگاه های تخصصی، گوش های شنوا و جان های پذیرا تری یافته است. شاید ناکامی دادگاه های تجارت در آغازین سال های تشکیل دادگستری جدید، ده ها میلیون پرونده که در هر سال باز و بسته می شود و تنگناهای مالی و اداری سبب یأس و یا دلزدگی از ایجاد چنین دادگاه هایی شود، اما دلایل خوش بینی نیز کم نیست:

۱- عقیم ماندن ایجاد دادگاه های عام و غیر منطقی بودن ارجاع هر دعوی به دلداس، نشان داد که این فکر راه به جایی نمی برد و اصرار به حفظ قالب قانون تشکیل دادگاه های عمومی، در حالی که به مرور محتوای آن خالی گشته، نگاهداری کالبد مرده و سرد یک قانون ناکارآمد است و از آن جا که هر چیز با ضدان شناخته می شود، رفتن راه خلاف دادگاه های عمومی می تواند آثار مفیدی برای تشکیلات دادگستری و جویندگان دلداس عادلانه داشته باشد.

۲- پندار درست پیشینیان که کار نیکو از پر کردن حاصل می آید، به ما آموخته که ممارست و تمرکز در یک موضوع و اجتناب از پراکنده کاری، نتیجه دلخواه را بدست می دهد؛ یک دلداس که تنها به دعوی با موضوعات محدود می پردازد، به تدریج بر تمام جوانب دعوی مشابه اشراف یافته و با آگاهی از رموز رسیدگی و احاطه به نکات حقوقی آن، توانایی دو چندان در مواجهه با موضوعاتی از آن دست خواهد یافت. آیا جز این است که سال ها رسیدگی به دعوی خاص مانند اسناد تجاری و یا اشتغال

به بررسی شکایت پیرامون جعل و کلاهبرداری به شم قضائی دلداس افزوده و استنباط حقوقی او را آماده و توان فکری و علمی او را مضاعف ساخته است و بر عکس، رسیدگی به دعوی غیر متقارب، ذهن دلداس را غیر متمرکز و قوای ذهنی او را پراکنده می سازد.

۳- جمعی از قضات کنونی، دانش آموخته و یا دانشجوی مقطع کارشناسی ارشد و یا دکتری هستند بدین خاطر، چون در این مقاطع تحصیلی، شاخه های متنوع حقوق مورد مطالعه قرار گرفته و دانشجو ملزم به ارائه پایان نامه تحصیلی با انتخاب یک موضوع تخصصی می شود و از سوی دیگر بسیاری از دانشجویان به دلخواه و یا الزام گروه های تخصصی، به تطبیق موضوع پایان نامه با حقوق یک کشور خارجی وادار می گردند، تشکیل دادگاه های تخصصی یا تصدی این گونه قضات کار دشوار نخواهد بود. بنابراین مشاهده تصدی دادگاه کیفری از سوی دانش آموخته دوره دکتری حقوق خصوصی امری غریب و هرز دادن سرمایه علمی دلداس در دادگستری است.

۴- مشکل همیشگی دادگستری که به دردی مزمن تبدیل شده، اطاله دلداسی است. راه حل هایی که برای جبران این نقیصه از سوی کارگزاران قضا به کار بسته شده، مرهمی موقت و یا از سر اضطرار است. به نظر می رسد تخصصی کردن محاکم بتواند سرعت رسیدگی را افزایش دهد زیرا بخشی از طولانی شدن مراحل رسیدگی نتیجه عدم اشراف دلداس به ماهیت حقوقی دعوا است. این سر در گمی در پاره ای موارد به جایی رسیده که نه برای تشخیص موضوع که شناخت حکم مناسب از نظریات کارشناسان رسمی دادگستری استفاده می شود. حال اگر دلداس از دانش مناسب قضایی برخوردار بوده و با اندوختن تجربه لازم در موضوعاتی خاص، از اتخاذ تصمیمات غیر صحیح و سپس عدول از آن ها باز داشته شود، عامل مهمی در کم کردن اوقات دلداسی خواهد بود.

۵- تشکیل دادگاه های اختصاصی در رشد کیفی فعالیت های و کلا هم بی تأثیر نیست. شعبه تخصصی، هر وکیلی را بر نمی تابد و آن دسته از وکلا که دانش قضایی بیشتر در حوزه صلاحیت دادگاه را دارا هستند، مجال حضور و ظهور بیش تری می یابند. پرشماری تعداد وکلای دادگستری صاحب تخصص در رشته های گوناگون حقوقی، زمینه لازم جهت ایجاد دادگاه های تخصصی را آماده ساخته است.

بدین سان زبان و فهم مشترک دادرس و وکیل از یک دعوی، به دادرس آرامش داده و وکیل را از داشتن دادرسی منصفانه مطمئن و خاطر مردم را آسوده و خشنود خواهد ساخت.

دکتر علی رادان جلیلی *

* وکیل پایه یک دادگستری

چرا وکیل؟

مدتی است که در مکاتبات و محاورات و نشریات کانون وکلای دادگستری مرکز به جای کلمات آقا و خانم که الفاظ تکریم و تعظیم در زبان فارسی هستند فقط از کلمه وکیل استفاده می‌شود. استعمال این کلمه که نمایانگر شغل و حرفه اشخاص است به جای کلمات تکریمی مرا بر آن داشت که مروری به معانی کلمات آقا و خانم و وکیل داشته و سپس معمول و رایج زبان فارسی را هم بررسی نمایم و از صاحب نظران تقاضا دارم که نظر خود را درباره صحت استعمال این کلمه وکیل به جای آقا یا خانم ابراز نموده و این جانب را رهین منت خود قرار دهند.

برای بررسی معانی لغوی کلمات فوق ابتدا به سراغ لغت نامه مرحوم علی اکبر دهخدا رفتم و کتاب آن زنده یاد را مشحون از معانی متعدد برای هر یک از آن کلمات یافته و خود را در این باب از مراجعه به کتب لغت دیگر مستغنی دیدم. خدایش بیامرزد.

و اما شرح معانی کلمات یاد شده در لغت نامه دهخدا:

۱- آقا: (کلمه مغولی برادر بزرگ و عم و سید) خواجه، کیا، مهتر، سرکار، سرکار، بزرگ، سر، سرور، میر، میر خدانوند، خدانودگار، سید، مولی، صاحب و در صدر یا ذیل نام‌های خاص کلمه تعظیم است.

۲- خانم: در لغت نامه دهخدا (به نقل از ناظم الاطباء): بانو، خاتون، بی بی ذکر شده است.

خانم خاتون: یا کامل، باوقار تمام مثل خانم خاتون هابرواین کار را بکن.

۳- وکیل: نامی از نام‌های خدای تعالی (به نقل از آندراج) وکیل: کار ران، آن که بروی کار گذارنده، آن که کاری به وی واگذار شود. وکیل، فعل به معنی مفعول است زیرا به معنی موکول الیه است

و گاه برای جمع مونث نیز اطلاق شود و به معنی فاعل است در صورتی که حافظ را دارا باشد. خداوند تعالی نیز به آن موصوف می‌شود. حسنا الله و نعم الوکیل. به نقل از ترجمان علامه جرجانی به ترتیب عادل بن علی، وکیل را به معنی نگهبان آورده است و به نقل از فرهنگ مرحوم دکتر معین وکیل را به معنی نایب، جانشین، خلیفه، قائم مقام آورده است.

با این تفصیل ملاحظه می‌شود که کلمه وکیل در هیچ یک از معانی ذکر شده، به معنای تعظیم و تکریم نیامده است، بلکه در غالب معانی بیانگر اشتغال فرد به شغل یا حرفه‌ای است که بدان اشتغال دارد و اگر بنا باشد که برای نمایاندن حرفه و کلا از کلمه وکیل استفاده شود، باید مانند سایر صنوف در پیشوند کلمه وکیل از کلمات آقا یا خانم نیز استفاده شود. کمالین که در موارد مشابه مانند پزشکان و مهندسی از کلمات آقای دکتر یا خانم مهندس استفاده می‌شود و هیچ وقت فقط به کلمه دکتر یا مهندس اکتفا نمی‌شود مگر از باب صمیمیت و خصوصیت بین طرفین که گفته‌اند بین الاحیاب تسقط الآداب و الا ادب حکم می‌کند که احترام مخاطب حفظ شود.

و اما در اجتماع نیز هیچ وقت صاحبان مشاغل را فقط با ذکر شغل آن‌ها مورد خطاب قرار نمی‌دهند مثلاً نمی‌گویند بنا فلانی، نجار فلانی، طباح فلانی و ...

ولی هر وقت بخواهند کسی را بزرگ بدارند، در اول یا آخر اسم او کلمه آقا یا خانم را به عنوان پیشوند یا پسوند می‌آورند مانند آقا مسعود یا محمد آقا و گاهی هم برای تکریم بسیار بعضی اشخاص را فقط با لفظ آقا یا خانم در حضور و غیاب مورد خطاب قرار می‌دهند. کما این که مستوفی الممالک را فقط با آقا در حضور و غیاب مورد خطاب قرار می‌دادند نه این که بگویند مستوفی میرزا حسن. مضافاً بر این که تمام قوانین و کالتی رعایت احترام را برای و کلا الزامی دانسته و عدم رعایت احترام را تخلف محسوب داشته است. حال اگر صرف استعمال کلمه وکیل را بی احترامی تلقی نکنیم، حداقل در عدم رعایت احترام تردیدی نخواهد بود.

امیلوار است ارباب نظر این جانب را ارشاد فرمایند.

دکتر نوذر یزدانی *

* وکیل پایه یک دادگستری

مشاور: این فرقه در اصل یک گروه فلسفی است که به شدت مخالف دکارت است.

س: دکارت؟ او که اروپایی بود تکفیری ها در خاورمیانه فعال اند.

مشاور: بله دکارت جمله معروفی دارد که می گوید: «من می اندیشم، پس هستم.» این گروه مخالف این نظریه بوده و می گوید: «تو می اندیشی، پس نباید باشی.»

س: خواستم یک گله ای از کانون و کلا و به ویژه مدیران آن بکنم؟

مشاور: ببخشید شما؟

س: بنده یکی از طرفداران پر و پا قرص تیم پیروزی هستم

مشاور: گله شما چیست؟

س: اینقدر که شما به فکر «استقلال» و کلا هستید اصلاً به «پیروزی» آن ها فکر نمی کنید.

س: در پرونده ای خواهان باجناق هایش را به عنوان شاهد معرفی کرده است. آیا شهادت دادن باجناق از نظر دادگاه مقبول است؟

مشاور: بله.

س: چرا؟

مشاور: چون باجناق فامیل محسوب نمی شود!!

س: من دانشجوی حقوق و در حال خواندن کتاب اصول فقه هستم. هرچه می خوانم نمی فهمم معنی مفهوم مخالف چیست؟ لطفاً کمی در این مورد توضیح دهید.

مشاور: ببین عزیزم، ما دو دسته دانشجو داریم، یک دسته مثل شما، دسته دیگر باهوش، مودب و درس خوان. س: ببخشید یعنی شما معتقدید بنده خنگ و کند ذهن هستم؟

مشاور: من چنین چیزی گفتم؟

س: خیر ولی مفهوم صحبت های شما چنین بود.

مشاور: احسنت. مفهوم مخالف یعنی همین.

س: به نظر شما و کلا به چند دسته تقسیم می شوند؟ مشاور: به دو دسته.

س: فرق دسته اول و دسته دوم چیست؟

مشاور: هیچ فرقی ندارند در سال های اخیر به لحاظ پذیرش زیاد و کیل در کشور تعداد و کلا زیاد شده. همه ایشان در دسته اول جا نشدند بقیه را در دسته دوم جا دادم.

س: ببخشید این روزها در رسانه زیاد واژه تکفیری ها را می شنوم و از رفتارهای ایشان که به راحتی انسان می کشند مو بر بدنم راست می شود. خواستم در مورد ایشان کمی توضیح بدهید که چه کسانی هستند؟ مشاور: سؤال شما حقوقی نیست و یک فیلسوف باید جواب بدهد.

س: فیلسوف!!! این گروه چه ربطی به فلسفه دارد؟

س: خواستم نظر شخص شما را در مورد تفکیک جنسیتی بدانم. به نظر شما این اقدام اصلا مفید فایده است؟ آیا در دانشگاه ها اثر مثبت دارد؟

مشاور: بنده موافقم. چون فلسفه تفکیک جنسیتی، حفظ و حراست سلامت است.

س: حفظ و حراست سلامت چه چیزی؟ مشاور: در حوزه های مختلف فرق می کند.

س: لطفاً مثال بزنید. مشاور: خودم سعی کرده ام تفکیک جنسیتی را در گوشی موبایل رعایت کنم.

س: به چه شکل؟ مشاور: خانم ها را در یک گوشی جدا ذخیره کرده ام، آقایان را جدا و با این کار به سلامت زندگی زناشویی خودم کمک کرده و از شک کردن همسرم جلوگیری می کنم.

بوق -بوق -بوق. بوق -بوق -بوق.

س: خواستم از اداره ثبت احوال که برخلاف قانون با تهیه دستورالعمل اجازه تغییر نام را داده تشکر کنم. خدا خیرشان بدهد جان برادرم را نجات دادند.

مشاور: ببخشید چطور جان یک نفر با تغییر نام نجات پیدا کرد؟

س: برادرم یک نفر را کشته حالا به اعدام محکوم شده است. ما هم نامش را عوض کردیم که مجازات شامل حال او نشود.

مشاور: مگر چنین چیزی ممکن است؟ س: بله که ممکن است مگر ندیدید وقتی ابلاغ آقای مرتضوی لغو شد، با تغییر نام تأمین اجتماعی از صندوق به سازمان، حکم ملغی الاثر شد.

بوق -بوق -بوق. بوق -بوق -بوق.

س: خواستم بگم ای کاش مسؤولین، رفتارها و اقداماتی که در مورد اقتصاد داشتند را در سایر موارد هم به کار

می بردند؟ مشاور: مگه اقتصاد چه ویژگی دارد که در سایر موارد هم از آن پیروی کنیم؟

س: در اثر رفتارهای مسؤولین اقتصادی، اقتصاد معنوی شده!

مشاور: معنوی یعنی چطور؟ س: همه چی در حال رنده و هیچ چیز را نمی بینیم در اقتصاد که دو روزش با هم برابر باشد.

س: سلام، ببخشید ما الان یک مرد و زن را که باهم بودند دستگیر کردیم. مدعی هستند زن و شوهرند ولی هیچ سند و مدرک از دواج همراهشون نیست. به نظر شما از کجا بفهمیم راست می گویند؟

مشاور: وقتی آنها را دیدید دست هایشان در دست هم بود؟

س: خیر. داخل پارک نشسته بودند. مشاور: آیا نگاه هایشان در هم گره خورده بود؟

س: خیر. مشاور: پس شک نکنید این ها با هم ازدواج کرده اند. این دو مورد نشانه بارز و مسلم ازدواج بین ایشان است.

س: من همان موکلان هستم که به اتهام سرقت محکوم شده ام، و قرار بود بروم رضایت بگیرم از شاکی. مشاور: خوب شاکی رضایت داد؟

س: خیر به توافق نرسیدیم. مشاور: مگر چقدر پول می خواست برای رضایت دادن؟

س: پول نمی خواست! مشاور: پس حرف حسابش چه بود؟

س: می گفت باید بگویی چگونه وارد خانه شده ای که همسرش بیدار نشده چون سال هاست قصد چنین کاری دارد و نتوانسته. که من حاضر نشده ام اسرار حرفه ای ام را فاش کنم.

